

۲۰۰ داستان از
فضایل، مصائب و کرامات

خوبی زنگ



علیم رفیعی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

فضایل و خصایص زینب کبری (س)

نویسنده:

عباس عزیزی

ناشر چاپی:

عباس عزیزی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۱۵ | فضایل و خصایص زینب کبری (س) |
| ۱۵ | مشخصات کتاب |
| ۱۵ | پیشگفتار |
| ۱۵ | تولد زینب و گریه پیامبر بر مصایب آن حضرت |
| ۱۶ | ولادت و پرورش زینب |
| ۱۶ | گریه جبرئیل بر مصایب زینب |
| ۱۶ | بشارت تولد زینب و گریه علی |
| ۱۷ | نامگذاری زینب از طرف خداوند |
| ۱۷ | فرزند فاطمه |
| ۱۷ | تغذیه زینب از زبان پیامبر |
| ۱۷ | لقب های حضرت زینب |
| ۱۸ | کنیه حضرت زینب |
| ۱۸ | عقیله بنی هاشم |
| ۱۸ | فصاحت و بلاغت زینب |
| ۱۹ | جود و سخاوت زینب |
| ۱۹ | نبوغ و استعداد حضرت زینب |
| ۱۹ | فضایل حضرت زینب |
| ۲۰ | مفسر قرآن |
| ۲۰ | پاکدامنی و حیای زینب |
| ۲۰ | گفتن مسائل شرعی |
| ۲۱ | شجاعتی نظیر حسین |
| ۲۱ | گذشتمن از راحتی |

| | |
|----|-----------------------------------|
| ۲۱ | آینه تمام نمای مقام رسالت و امامت |
| ۲۲ | ایراد خطبه در کودکی |
| ۲۲ | تلوت قرآن |
| ۲۲ | شباخت زینب به خدیجه |
| ۲۲ | شباخت زینب به پدر بزرگوار خود |
| ۲۲ | زهد زینب |
| ۲۳ | نسبت مردانگی به حضرت زینب |
| ۲۳ | زینب، چشمۀ علم لدنی |
| ۲۳ | ارامش کنار برادر |
| ۲۳ | درجۀ محبت زینب به حسین |
| ۲۴ | نگاه به حسین |
| ۲۴ | عیادت زینب |
| ۲۴ | علاقه به نماز شب |
| ۲۴ | نماز شب در شب عاشورا |
| ۲۴ | نماز نشسته |
| ۲۵ | التماس دعا از زینب |
| ۲۵ | ارشاد کوفیان در زمان حیات علی |
| ۲۵ | پاسخ به مسائل دینی |
| ۲۵ | سفرارش پیامبر درباره زینب |
| ۲۵ | تجلیل علی از زینب |
| ۲۵ | سه وظیفه زینب |
| ۲۶ | علاقه به امام حسین |
| ۲۶ | احترام امام حسین به زینب |
| ۲۶ | بزرگداشت زینب |

| | |
|----|---|
| ۲۶ | شرط ازدواج زینب |
| ۲۶ | سخنرانی بین حسن و حسین |
| ۲۷ | سؤال و جواب برادر و خواهر |
| ۲۸ | سؤال زینب از پدر در لحظه آخر |
| ۲۸ | تعییر خواب زینب توسط پیامبر |
| ۲۸ | فرزندان حضرت زینب |
| ۲۸ | پرستاری مادر |
| ۲۹ | القب حضرت زینب |
| ۲۹ | حضرت زینب در سوگ پیامبر، علی، فاطمه و حسن |
| ۲۹ | زینب در سوگ جدش رسول خدا |
| ۲۹ | زینب نظاره گر گریه پیامبر |
| ۳۰ | حنوط جدم را بیاور |
| ۳۰ | زینب در سوگ مادر |
| ۳۱ | عزاداری برای فاطمه زهرا |
| ۳۱ | هنگام رحلت مادر |
| ۳۱ | در سوگ پدرش علی |
| ۳۲ | مصیبت برادرش امام حسن |
| ۳۲ | زینب بر بالین امام حسن |
| ۳۲ | مصالح حضرت زینب در سرزمین کربلا |
| ۳۲ | حرکت به سوی کربلا |
| ۳۲ | زینب در کاروان حسین |
| ۳۳ | ورود به کربلا |
| ۳۳ | سیلی بر صورت خود |
| ۳۳ | راضی به قضا بودن |

| | |
|----|----------------------------|
| ۳۴ | زینب در ورود به کربلا |
| ۳۴ | سلام زینب به حبیب بن مظاہر |
| ۳۴ | من از حسین جدا نمی شوم |
| ۳۴ | مصالحی زینب در شب عاشورا |
| ۳۵ | بسن آب |
| ۳۵ | سرکشی به خیمه |
| ۳۵ | شنیدن صدای سپاه دشمن |
| ۳۵ | امتحان اصحاب در شب عاشورا |
| ۳۶ | قافله سالار حسین |
| ۳۶ | شب عاشورا |
| ۳۶ | مصالحی زینب در روز عاشورا |
| ۳۶ | درخواست آب از زینب |
| ۳۷ | پرستاری از امام سجاد |
| ۳۸ | درخواست شمشیر از زینب |
| ۳۸ | استمداد حضرت زینب |
| ۳۸ | وداع امام حسین با زینب |
| ۳۹ | دلداری امام بر زینب |
| ۳۹ | درخواست پیراهن کهنه |
| ۴۰ | وقتی امام از روی اسب افتاد |
| ۴۰ | کنار بدن برادر |
| ۴۰ | عمل به وصیت مادر |
| ۴۰ | دعوت به استقامت |
| ۴۰ | آخرین لحظات در کنار برادر |
| ۴۱ | زینب بر فراز تل زینبیه |

| | |
|----|---------------------------------------|
| ۴۱ | ایا در میان شما مسلمانی نیست |
| ۴۲ | زینب از خیمه بیرون آمد |
| ۴۲ | مصالح گلهای کربلا |
| ۴۲ | درد دل بچه ها با زینب |
| ۴۲ | مانع از به میدان رفتن عبدالله |
| ۴۲ | زینب در سوگ عباس |
| ۴۳ | زینب در بالین علی اکبر |
| ۴۳ | زینب بر سر پیکر علی اکبر |
| ۴۳ | زینب کنار بدن علی اکبر |
| ۴۳ | با شتاب بر بالین علی اکبر آمد |
| ۴۴ | بغل کردن بدن علی اکبر |
| ۴۴ | درخواست آب برای علی اصغر |
| ۴۴ | امانتی از ما مانده |
| ۴۴ | در سوگ عبدالله اصغر، فرزند امام مجتبی |
| ۴۵ | ذکر مصیبت دو فرزند زینب |
| ۴۵ | پرستاری زینب از فاطمه صغیر |
| ۴۶ | به دنبال دو یادگار امام حسین |
| ۴۶ | تسلی رباب |
| ۴۶ | مصالح بعد از شهادت امام حسین |
| ۴۶ | شنیدن شیوه اسب |
| ۴۷ | سخن با ذوالجناح |
| ۴۷ | نظراره به آتش کشیدن خیمه ها |
| ۴۷ | فداکاری حضرت زینب |
| ۴۷ | خبر به آتش کشیدن خیمه ها به امام سجاد |

| | |
|----|------------------------------------|
| ۴۷ | بی تابی زینب کنار خیمه امام سجاد |
| ۴۸ | زینب کنار بدن پاره پاره |
| ۴۸ | کنار جسد برادر |
| ۴۸ | بوسیدن گلوی برادر |
| ۴۸ | این قربانی را قبول کن |
| ۴۹ | دلداری به امام سجاد |
| ۴۹ | زینب و نعش برادر |
| ۵۰ | دیدن مادر در خواب در شام غریبان |
| ۵۰ | غارت اهل حرم |
| ۵۰ | سکینه نعش پدر را در آغوش گرفت |
| ۵۰ | مصالحب حضرت زینب در زمان اسارت |
| ۵۰ | کاروان اسیران از کربلا تا شام |
| ۵۰ | گریه امام زمان بر اسیری زینب |
| ۵۱ | خبر اسارت زینب از زبان علی |
| ۵۱ | دلداری و پرستاری از امام سجاد |
| ۵۲ | مصالحب اسارت از کلام حبیب بن مظاہر |
| ۵۲ | هنگام سوار شدن بر محمول |
| ۵۲ | تازیانه به زینب |
| ۵۲ | دیدن صحنه دلخراش |
| ۵۳ | توجه به سر برادر |
| ۵۳ | گشودن چشم به چهره مبارک امام حسین |
| ۵۴ | مسیر اهل بیت از کوفه تا شام |
| ۵۵ | خطابه زینب در کوفه |
| ۵۵ | خطابه زینب در دارالاماره این زیاد |

| | |
|----|-------------------------------------|
| ۵۶ | دفاع از امام سجاد در مجلس ابن زیاد |
| ۵۶ | ایینه عفاف در مجلس ابن زیاد |
| ۵۷ | خطابه زینب در مجلس یزید |
| ۵۸ | نفرین زینب در مجلس یزید |
| ۵۸ | فریاد زینب در مجلس یزید |
| ۵۸ | دفاع از دختر امام حسین در مجلس یزید |
| ۵۹ | دعای زینب در مجلس یزید |
| ۵۹ | زینب و سه درخواست از یزید |
| ۵۹ | تشت اندوه و بلا |
| ۶۰ | پاره کردن گریبان در مجلس یزید |
| ۶۰ | زینب در جستجوی دختر امام حسین |
| ۶۰ | اگر زینب نبود |
| ۶۱ | ارزوی دیدن زینب |
| ۶۱ | قصه زنی که نذر کرد |
| ۶۲ | زن یزید به خرابه شام می آید |
| ۶۳ | تهیه غذا برای کودکان |
| ۶۳ | زنی به نام حمیده |
| ۶۳ | ما در اینجا غریبیم |
| ۶۴ | زینب و آرام کردن رقیه |
| ۶۴ | وداع زینب با رقیه |
| ۶۴ | نپذیرفتن خون بها |
| ۶۴ | بعد از اسارت تا وفات حضرت زینب |
| ۶۵ | تشکیل مجلس عزاداری |
| ۶۵ | زینب کنار قبر برادر در اربعین |

| | |
|----|----------------------------------|
| ۶۵ | زنان مدینه |
| ۶۶ | خبر شهادت حسین به پیامبر |
| ۶۶ | شیون هنگام ورود به مدینه |
| ۶۶ | ملاقات ام البنین با زینب |
| ۶۷ | یاد جانسوز زینب در مدینه از رقیه |
| ۶۷ | سوگواری کنار قبر مادرش زهرا |
| ۶۷ | دستور به سیاه پوش کردن محمول ها |
| ۶۸ | سفید شدن موی و خم شدن کمر زینب |
| ۶۸ | مگر خانه نداریم، مگر بابا نداریم |
| ۶۸ | گفت و گو با ام حبیبه |
| ۶۹ | نظراره غسل دادن حضرت رقیه |
| ۶۹ | به خواب دیدن حضرت زهرا |
| ۷۰ | وفات حضرت زینب کبری |
| ۷۰ | لحظات آخر عمر زینب |
| ۷۰ | وفات علیا مخدره زینب |
| ۷۰ | محل دفن |
| ۷۱ | گریه امام زمان در وفات زینب |
| ۷۱ | امام زمان روضه وداع می خواند |
| ۷۲ | عنایت به مجلس سوگواری |
| ۷۲ | امام زمان کنار قبر عمه اش در شام |
| ۷۲ | کرامات حضرت زینب |
| ۷۳ | شفای یکی از بزرگان دین |
| ۷۳ | نابودی سرمایه افراد سنگدل |
| ۷۳ | نابودی زن بی رحم |

| | |
|----|------------------------------------|
| ۷۴ | اثر دعای زینب |
| ۷۴ | شفای درد چشم |
| ۷۴ | شفای نابینا |
| ۷۵ | مسلمان شدن طبیب یهودی |
| ۷۶ | نفرین حضرت زینب |
| ۷۶ | توسل به حضرت زینب |
| ۷۷ | شفای بیماری |
| ۷۸ | برطرف شدن حاجت یک هندی |
| ۷۸ | نتیجه احترام یک سنی به زینب |
| ۷۹ | شفای یک جوان |
| ۷۹ | شفای پسری که از بام سرخگون شده بود |
| ۷۹ | یهودی و طلب فرزند از زینب |
| ۸۰ | درک عظمت اهل بیت |
| ۸۰ | نفرین زینب در حق بحر بن کعب |
| ۸۰ | سکوت محض در هنگام خواندن خطبه |
| ۸۱ | متولی شوید، مأیوس نمی شوید |
| ۸۱ | اولین سفر به شام |
| ۸۱ | توسل به زینب کبری |
| ۸۲ | گزیده اشعار در منقبت زینب |
| ۸۲ | دختر دریای نجات |
| ۸۲ | با یادش، ظهر عاشورا |
| ۸۲ | کاروان اشک |
| ۸۲ | تا اربعین |
| ۸۳ | میلاد حضرت زینب |

| | |
|----|---|
| ۸۴ | پیام خون حضرت زینب |
| ۸۴ | زینب، پاسدار لاله ها |
| ۸۴ | با پای بر亨ه |
| ۸۴ | پاورقی |
| ۹۱ | درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان |

فضایل و خصایص زینب کبری (س)

مشخصات کتاب

نویسنده : عباس عزیزی

ناشر : عباس عزیزی

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زینب کیست؟ زینب فرزند کیست؟ نام زینب را چه کسی برای او انتخاب کرد؟ جانشین زهراء (س) کیست؟ زینب چه کرد که امام حسین (ع) به احترام او از جا برخاست؟ زینب چه کرد که به این مقامات عالی رسید؟ وقتی زینب فرق شکافته پدرش را دید، چه حالی به او دست داد؟ زینب فراق مادرش را چگونه تحمل کرد؟ وقتی زینب لخته‌های جگر برادرش را در تشت دید، چه حالی به او دست داد؟ چرا زینب را مادر مصیبت‌ها خوانده‌اند؟ قهرمان کربلا کیست؟ وقتی زینب بر فراز تل زینیه ایستاده بود، چه دید؟ وقتی زینب سی هزار لشکر دشمن را در مقابل دید، چه احساسی داشت؟ زینب چگونه تشنگی خود و کودکان را تحمل کرد؟ زینب چه احساسی داشت وقتی می‌دید عزیزانش در برابر او کشته می‌شوند؟ زینب در قتلگاه چه دید؟ زینب چگونه بدن پاره برادر را شناخت؟ زینب وقتی کنار بدن برادر آمد، چه دعایی کرد زینب، چگونه مصیبت از دست دادن جد، پدر، مادر، برادران، و عزیزانش را تاب آورد؟ زینب چرا سیلی خورد؟ آن هنگام که خیمه‌ها را به آتش می‌کشیدند، زینب در چه حالی بود؟ زینب در اسارت چه مصایبی چه مصایبی را تحمل کرد؟ زینب چه احساسی داشت وقتی سر بریده برادر را بر بالای نیزه دید؟ زینب در مجلس یزید چه صحنه‌هایی را مشاهده کرد؟ زینب در آن مجلس و بعد از آن چه خطبه‌هایی خواند که کاخ ستم یزیدیان را بر سرshan خراب کرد؟ زینب چرا نماز شب خود را نشسته خواند؟ زینب در کجا و در چه شرایطی وفات یافت؟ در این کتاب، دویست از فضایل، مصایب و کرامات صدیقه صغیری حضرت زینب کبری (س) بیان گردیده و در قسمت پایانی اشعار منتخب از شاعران اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نقل شده است. امید است بتوانیم خود را به اوصاف و کمالات آن الگوی ایثار و فداکاری نزدیک کنیم و از خصایل و خصایص آن حضرت بهره وافر بر گیریم و بدانیم که توسل با اخلاص به آن بانوی پاک و مصیبت دیده، بدون پاداش و نتیجه نخواهد ماند.

تولد زینب و گویه پیامبر بر مصایب آن حضرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زینب کبری (س) روز پنجم جمادی الاول سال ۵ یا ۶ هجرت در مدینه چشم به جهان گشود. خبر تولد نوزاد عزیز، به گوش رسول خدا (ص) رسید. رسول خدا (ص) برای دیدار او به منزل دخترش حضرت فاطمه زهراء (س) آمد و به دختر خود فاطمه (س) فرمود: «دخترم، فاطمه جان، نوزادت را برایم بیاور تا او را ببینم». فاطمه (س) نوزاد کوچکش را به سینه فشد، بر گونه‌های دوست داشتنی او بوسه زد، و آن گاه به پدر بزرگوارش داد. پیامبر (ص) فرزند دلبند زهراًی عزیزش را در آغوش کشیده صورت خود را به صورت او گذاشت و شروع به اشک ریختن کرد. فاطمه (ص) ناگهان متوجه این صحنه شد و در حالی که شدیداً ناراحت بود از پدر پرسید: پدرم، چرا گریه می‌کنی؟! رسول خدا (ص) فرمود: «گریه ام به این علت است که پس از مرگ من و تو، این دختر دوست داشتنی من سرنوشت غمباری خواهد داشت، در نظرم مجسم گشت که او با چه مشکلاتی دردناکی رو به رو می‌شود و چه مصیتها بزرگی را به خاطر رضای خداوند با آغوش باز استقبال می‌کند». در آن دقایقی که

آرام اشک می‌ریخت و نواده عزیزش را می‌بوسید، گاهی نیز چهره از رخسار او برداشته به چهره معصومی که بعدها رسالتی بزرگ را عهده دار می‌گشت خیره می‌نگریست و در همینجا بود که خطاب به دخترش فاطمه (س) فرمود: «ای پاره تن من و روشنی چشمانم، فاطمه جان، هر کسی که بر زینب و مصایب او بگرید ثواب گریستان کسی را به او می‌دهند که بر دو برادر او حسن و حسین گریه کند». [۱]

ولادت و پرورش زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ درست ترین گفتار آن است که سیدتنا زینب کبری (س) در پنجم ماه جمادی الاولی سال پنجم هجری به دنیا آمد، و تربیت و پرورش آن دره یتیمه و مروارید گرانها و بی‌مانند در کنار پیغمبر اکرم (ص) بوده، و در خانه رسالت راه رفته، و از پستان زهرای مرضیه (س) شیر و حی مکیده، و از دست پسر عمومی پیغمبر، امیر المؤمنین (ع) غذا و خوراک خورده و نمو نموده، نمو قدسی و پاکیزه، و با سعادت و نیکبختی، و پرورش یافته پرورش روحانی و الهی، و به جامه‌های عظمت و بزرگی به چادر پاکدامنی و حشمت و بزرگواری پوشیده شده، و پنج تن اصحاب کسae به تربیت و پرورش و تعلیم و آموختن و تهدیب و پاکیزه گردانیدن او قیام نموده و ایستادگی داشتند، و همین بس است که مربی و مؤدب و معلم او ایشان باشند. [۲].

گریه جبرئیل بر مصایب زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ روایت شده است که پس از ولادت حضرت زینب (س)، حسین (ع) که در آن هنگام کودک سه چهار ساله بود، به محضر رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: «خداؤند به من خواهri عطا کرده است». پیامبر (ص) با شنیدن این سخن، منقلب و اندوهگین شد و اشک از دیده فرو ریخت. حسین (ع) پرسید: «برای چه اندوهگین و گریان شدی؟». پیامبر (ص) فرمود: «ای نور چشمم، راز آن به زودی برایت آشکار شود». تا اینکه روزی جبرئیل نزد رسول خدا (ص) آمد، در حالی که گریه می‌کرد، رسول خدا (ص) از علت گریه او پرسید، جبرئیل عرض کرد: «این دختر (زینب) از آغاز زندگی تا پایان عمر همواره با بلا و رنج و اندوه دست به گریان خواهد بود؛ گاهی به درد مصیبت فراق تو مبتلا شود، زمانی دستخوش ماتم مادرش و سپس ماتم مصیبت جانسوز برادرش امام حسن (ع) گردد و از این مصایب دردناک تر و افزون تر اینکه به مصایب جانسوز کربلا- گرفتار شود، به طوری که قاتمش خمیده شود و موی سرش سفید گردد». پیامبر (ص) گریان شد و صورت پر اشکش را بر صورت زینب (س) نهاد و گریه سختی کرد، زهرا (س) از علت آن پرسید. پیامبر (ص) بخشی از بلاها و مصایبی را که بر زینب (س) وارد می‌شد، برای زهرا (س) بیان کرد. حضرت زهرا (س) پرسید: «ای پدر! پاداش کسی که بر مصایب دخترم زینب (س) گریه کند کیست؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود: «پاداش او همچون پاداش کسی است که برای مصایب حسن و حسین (ع) گریه می‌کند» [۳].

بشارت تولد زینب و گریه علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پدری را که بشارت به ولادت فرزند دادند، شاد و حرم گردید، جز علی بن ابی طالب (ع) که ولادت هر یک از اولاد او سبب حزن او گردید. در روایت است که چون حضرت زینب متولد شد، امیر المؤمنین (ع) متوجه به حجره طاهره گردید، در آن وقت حسین (ع) به استقبال پدر شتافت و عرض کرد: ای پدر بزرگوار! همانا خدای گردگار خواهri به من عطا فرموده. امیر المؤمنین (ع) از شنیدن این سخن بی اختیار اشک از دیده های مبارک به رخسار همایونش جاری شد. چون حسین (ع) این حال را از پدر بزرگوارش مشاهده نمود افسرده خاطر گشت. چه، آمد پدر را بشارت دهد، بشارت مبدل به مصیبت و سبب حزن و اندوه پدر گردید، دل مبارکش را درد آمد و اشک از دیده مبارکش بر رخسارش جاری گشت و عرض کرد: «بابا فدایت

شوم، من شما را بشارت آوردم شما گریه می کنید، سبب چیست و این گریه بر کیست؟ علی (ع) حسینش را در برگرفت و نوازش نمود و فرمود: «نور دیده! زود باشد که سر این گریه آشکار و اثرش نمودار شود.» که اشاره به واقعه کربلا می کند. همین بشارت را سلمان به پیغمبر داد و آن حضرت هم منقلب گردید. چنان که در بعض کتب است که حضرت رسالت در مسجد تشریف داشت آن وقت سلمان شوفیاب خدمت گردید و آن سرور را به ولادت آن مظلومه بشارت داد و تهنیت گفت. آن حضرت بگریست و فرمود: «ای سلمان جبریل از جانب خداوند جلیل خبر آورد که این مولود گرامی مصیبتش غیر معذود باشد تا به آلام کربلا مبتلا شود، الخ» [۴].

نامگذاری زینب از طرف خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
گامی که زینب (س) متولد شد، مادرش حضرت زهرا (س) او را نزد پدرش امیرالمؤمنین (ع) آورده و گفت: این نوزاد را نامگذاری کنید! حضرت فرمود: من از رسول خدا جلو نمی افتم. در این ایام حضرت رسول اکرم (ص) در مسافرت بود. پس از مراجعت از سفر، امیرالمؤمنین علی (ع) به آن حضرت عرض کرد: نامی را برای نوزاد انتخاب کنید. رسول خدا (ص) فرمود: من بر پروردگارم سبقت نمی گیرم. در این هنگام جبرئیل (ع) فرود آمده و سلام خداوند را به پیامبر (ص) ابلاغ کرده و گفت: نام این نوزاد را «زینب» بگذارید! خداوند بزرگ این نام را برای او برگزیده است. بعد مصایب و مشکلاتی را که بر آن حضرت وارد خواهد شد، بازگو کرد. پیامبر اکرم (ص) گریست و فرمود: هر کس بر این دختر بگرید، همانند کسی است که بر برادرانش حسن و حسین گریسته باشد. [۵].

فرزند فاطمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
علیا حضرت زینب، نخستین دختری است که از فاطمه (س) به دنیا آمده، و او پس از امام حسن و امام حسین (ع) بزرگترین فرزندان فاطمه (س) بوده، و نیز گفته اند: دلیل بر آن است که راویان حدیث و بیان کنندگان اخبار در ایام اضطهار - یعنی روزگار غلبه و چیرگی ظلم و ستم ستمنگران بر مؤمنین - هر گاه می خواستند از امیرالمؤمنین علی (ع) روایتی نقل کنند می گفتند: این روایت از ابی زینب است، و اینکه امیرالمؤمنین علی (ع) را به این کنیه می نامیدند، برای آن است که زینب کبری (س) پس از امام حسن و امام حسین - علیهم السلام - بزرگترین فرزندان آن حضرت بوده، و امیرالمؤمنین علی (ع) نزد دشمنانش به این کنیه معروف نبوده است. [۶].

تغذیه زینب از زبان پیامبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حضرت زینب (س) مانند دو برادرش حسن و حسین (ع) از زبان رسول الله (ص) تغذیه می کرد. همان طور که در بسیاری از اخبار آمده است، پیغمبر (ص) زبان خود را در دهان حسین می گذاشت، آنان با مکیدن زبان پیغمبر تغذیه می شدند و از همین طریق گوشت و پوست بدنشان می روید و رشد می کرد، در مورد حضرت زینب (س) نیز همین عمل را انجام می داد. در جلد اول از کتاب خرایج راوندی (صفحه ۹۴) معجزه یکصد و پنجاه و پنج (۱۵۵) از حضرت صادق (ع) چنین روایت کرده است: امام صادق (ع) فرمود: پیغمبر (ص) پیوسته نزد فرزندان شیر خوار فاطمه می آمد، از آب دهان خود آنان را تغذیه می کرد و سپس به فاطمه (س) می فرمود به آنان شیر ندهید» [۷].

لقب های حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الف) زینب کبری: این لقب برای مشخص شدن و تمیز دادن او از سایر خواهانش (که از دیگر زنان امیر مؤمنان به دنیا آمده بودند) بود.
ب) الصدیقه الصغری: چون «صدیقه» لقب مبارک مادرش، زهرای مرضیه (س) است، و از سویی شباهت‌های بی شماری میان مادر و دختر وجود داشت، لذا حضرت زینب را «صدیقه صغیر» ملقب کردند.
ج) عقیله بنی هاشم / عقیله الطالبین: «عقیله» به معنای بانوی است که در قومش از کرامت و ارجمندی ویژه‌ای برخوردار باشد و در خانه اش عزت و محبت فوق العاده ای داشته باشد.
د) دیگر لقب‌های حضرت زینب، موشه عارف، عالمه غیر معلم، عابده آل علی، فاضله و کامله است. [۸]

کنیه حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
کنیه آن علیا حضرت «ام کلثوم» است، و این که ایشان را «زینب کبری» می‌گویند، برای آن است که فرق باشد بین او و بین کسی از خواهانش که به آن نام و کنیه نامیده شده است. چنان که ملقبه به «صدیقه صغیر» شده است، برای فرق بین او و مادرش صدیقه کبری فاطمه زهرا اصولات الله علیهمها. [۹] زینب عالمه بود امام سجاد (ع) خطاب به عقیله بنی هاشم، زینب کبری (س) می‌فرمایند: «يا عمه انت بحمد الله عالمة غير معلمة، و فهeme غير مفهمة». عمه جان! تو عالمه ای هستی بدون اینکه معلم داشته باشی، و فهمیده ای هستی بی آن که کسی مطالب را به تو فهمانده باشد [۱۰]. زینب محدثه بود از سخنان فاضل دریندی (متوفی به سال ۱۲۸۶ هجری) و جز از عالمان دیگر - رحمهم الله - ظاهر و هویدا است که آن خاتون دو سرا حضرت زینب کبری (س) علم منایا و بلایا (مرگ‌ها و پیشامدهای سخت) را می‌دانسته، و فرمایش امام سجاد (ع) به او: «يا عمه انت بحمد الله عالمة غير معلمة، و فهeme غير مفهمة»؛ ای خواهر پدرم! خدای را شکر و سپاس، تو دانایی هستی که کسی به تو نیاموخته، و فهمیده و درک کننده ای هستی که کسی به تو نفهمانده است. دلیل و راهنمایی است به این که زینب دختر امیر المؤمنین (س) محدثه بوده، یعنی همه چیز (از جانب خدای تبارک و تعالی) به او الهام می‌شده و در دلش آشکار می‌گشته است. همچنین علم و دانش او از علوم لدنیه (علومی که از استاد فرا نگرفته، بلکه از جانب خدای عزوجل) بوده است. [۱۱].

عقیله بنی هاشم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
در برخی روایات است که او را مجلس علمی بود و زنان به قصد آموختن احکام دین نزد او می‌رفتند. این صفات بر جسته که برای هیچ یک از زنان معاصر او فراهم نشده است، زینب را از دیگران ممتاز ساخت؛ چنان که او را «عقیله بنی هاشم» می‌گفتند و از وی حدیث فرا می‌گرفتند. ابن عباس از او حدیث کند و گوید: «عقیله ما، زینب دختر علی (ع) حدیث کرد... و این لقب بر او ماند؛ چنان که به عقیله معروف گشت و فرزندان وی را بنی عقیله گفتند.» [۱۲].

فصاحت و بلاحت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
شيخ جعفر نقدي (ره) می‌نویسد: «می‌گوییم: و این حذلمن بن کثیر (راوی این خبر) از فصحاء و سخنوران و نیکو گفتاران عرب است که از فصاحت و زبان آوری و نیکو گفتاری و از بلاحت و رسایی سخن و مطابق اقتضای مقام و مناسب حال مخاطب سخن گفتن زینب تعجب نموده و به شگفت آمده، و از براعت و برتری فضل و کمال و علم و دانش و شجاعت ادبیه و دلاوری پسندیده آن مخدره، حیرت و سرگردانی او را فرا گرفته، به طوری که نتواسته او را (به کسی) تشییه و مانند نماید، مگر به پدرش سید و مهتر هر بلیغ و فضیحی. پس (از این رو) گفته: «کانها تفرع عن لسان امیر المؤمنین»؛ یعنی گویا علیا حضرت زینب (س) (سخنانش را در کوفه) از زبان امیر المؤمنین (ع) قصد و آهنگ می‌نمود، و هر که درباره کربلا و در احوال و

سرگذشت های حسین (ع) کتابی نوشته، این خطبه و سخنرانی را نقل نموده است. و حافظ در کتاب خود «البيان و التبيين» آن را از خریمه الاسدی روایت نموده که خریمه گفت: «زنان کوفه را در آن روز دیدم به پا ایستاده (برکشته شد گان در کربلا) ندبه و زاری و شیون می نمودند، در حالی که گریبان ها (شان را) می دریدند» [۱۳].

جوه و سخاوت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ میهمانی برای امیرالمؤمنین (ع) رسید. آن حضرت به خانه آمد و فرمود: ای فاطمه، آیا طعامی برای میهمان خدمت شما می باشد؟ عرض کرد: فقط قرض نانی موجود است که آن هم سهم دخترم زینب می باشد. زینب (س) بیدار بود، عرض کرد: ای مادر، نان مرا برای میهمان ببرید، من صبر می کنم. طفلی که در آن وقت، که چهار یا پنج سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد، دیگر چگونه کسی می تواند به عظمت آن بانوی عظمی پی ببرد؟ زنی که هستی خود را در راه خدا بذل بنماید، و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد بایستی در نهایت جود بوده باشد. [۱۴].

نبوغ و استعداد حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در تاریخ آمده که روزی امیرالمؤمنان (ع) در میان دو فرزند خردسالش عباس و زینب نشسته بود که رو به عباس نموده فرمود: «قل واحد» بگوییک. عباس آن را گفت. سپس فرمود: «قل اثنان» بگو دو. عباس در پاسخ گفت: «استحیی ان اقوال باللسان الذي قلت واحد، اثنان»؛ شرم دارم با زبانی که یکی گفته ام، دو بگوییم. آن گاه امیرالمؤمنان (ع) چشمان عباس (ع) را بوسه زد؛ چرا که کلام این فرزند خردسال اشاره به وحدانیت خدای تعالی و توحید او می کرد. سپس رو به زینب (س) کرد، ولی زینب منتظر سؤال پدر نمانده، خود سؤالی مطرح کرد و گفت: پدر! ما را دوست داری؟ امیرالمؤمنان (ع) فرمود: آری دخترم، فرزندان پاره های قلب ما هستند. زینب (س) با این مقدمه، وارد سؤال اصلی شد و پرسید: پدر! دو محبت - محبت خدا و محبت اولاد - در قلب مؤمن جانمی گیرد. پس اگر باید دوست داشته باشی، شفقت و مهربانی را نثار ما کن و محبت خالص را تقدیم خداوند. علی (ع) که این درک، و شناخت و استعداد را در این دختر و پسر خردسالش مشاهده نمود، بر علاقه اش نسبت به آنان افزوده شد. زینب (س) به دلیل همین نبوغ و استعداد و دیگر کمالاتی که در وجودش بود، از احترام ویژه خانواده پدر برخوردار شد. [۱۵].

فضایل حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مرحوم علامه مامقانی (ره) در مجلد سوم کتاب شریف «تنقیح المقال» درباره سیدتنا زینب الببری (س) می نویسد: «درباره سیدتنا زینب الببری می گوییم: زینب و چیست زینب و چه چیز تو را دانا گردانید (و از کجا درک نموده و دریافتی) که (شرافت و بزرگی و فضیلت و برتری) زینب چیست؟ (پس به طور اختصاص آن هم یک از هزار هزار آن است که) زینب عقیله یعنی خاتون بزرگوار و گرامی فرزندان هاشم (ابن عبد مناف پدر جد رسول خدا) است، و محققاً صفات حميدة و خوبی های پسندیده را دارا بود که پس از مادرش، صدیقه کبری (س) کسی دارا نبوده است، تا این که حق و سزاوار است گفته شود: او است صدیقه صغیری، زینب را در حجاب و پوشش و عفت و پاکدامنی (از دیگران) زیادت و افروزی است (و آن این است) که تن او را در زمان پدرش (امیرالمؤمنین) و دو برادرش (امام حسن و امام حسین) کسی از مردان ندید تا روز «طف» (کربلا)، و این که زمین کربلا را طف می نامند، برای آن است که طف زمینی بلند و جانب و کنار را گویند، و زمین کربلا کنار فرات است) و زینب (س) در صبر و شیکایی (از مصایب و اندوههای بزرگ) و ثبات و پایداری و قیام و ایستادگی (در آشکار ساختن حق و درستی) و قوت و نیروی ایمان و گرویدن (به عقاید و احکام دین مقدس اسلام) و تقوا و پرهیز کاری و اطاعت و فرمانبری (از آنچه خدای تعالی

فرموده) و حیده و یگانه بود (که پس از مادرش علیا حضرت فاطمه (س) در دنیا چنین خاتونی که دارای این صفات حمیده و خوی های پسندیده بی مانند باشد، سراغ ندارم) و زینب (س) در فصاحت و آشکارا سخن گفتن و زبان آوری و در بلاغت و رسایی سخن و سخن گفتن مطابق اقتضای مقام و مناسب حال، گویی از زبان (پدر بزرگوارش) امیرالمؤمنین (ع) قصد و آهنگ می نمود، چنان که پوشیده نیست بر کسی که در خطبه و سخنرانی او (در مجلس ابن زیاد در کوفه، و مجلس یزید در شام) از روی تحقیق و درستی فکر نموده و بیندیشد، و اگر ما (علماء و بیان کننده اصول و فروع دین مقدس اسلام) بگوییم: زینب (س) مانند امام (ع) دارای مقام عصمت بوده (از گناه بازداشته شده و هیچ گونه گناهی نکرده با این که قدرت و توانایی بر آن داشته و معنی عصمت نزد ما امامیه همین است) کسی را نمی رسد که (گفتار ما را) انکار کند و نپذیرد. اگر به احوال و سرگذشت های او در طف و کربلا و پس از کربلا (در کوفه و شام) آشنا باشد، چگونه چنین نباشد؟ و اگر چنین نبود هر آینه امام حسین (ع) مقدار و پاره ای از بار سنگین امامت و پیشوایی را روزگاری که امام سجاد(ع) بیمار بود بر او حمل و واگذار نمی نمود، و پاره ای از وصایا و سفارش‌های خود را به او وصیت نمی کرد و امام سجاد (ع) او را در بیان احکام و آنچه که از آثار و نشانه های ولایت و امامت است. نایبه به نیابت خاصه و جانشین خود نمی گرداند. [۱۶].

تفسر قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فاضل گرامی سید نورالدین جزایری در کتاب خود «خصایص الزینبیه» چنین نقل می کند: «روزگاری که امیرالمؤمنین (ع) در کوفه بود، زینب (س) در خانه اش مجلسی داشت که برای زنها قرآن تفسیر و معنی آن را آشکار می کرد. روزی «کهیعص» را تفسیر می نمود که ناگاه امیرالمؤمنین (ع) به خانه او آمد و فرمود: ای نور و روشنی دو چشمانم! شنیدم برای زن ها «کهیعص» را تفسیر می نمایی؟ زینب (س) گفت: آری. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: این رمز و نشانه ای است برای مصیبت و اندوهی که به شما عترت و فرزندان رسول خدا(ص) روی می آورد. پس از آن مصایب و اندوه ها را شرح داد و آشکار ساخت. پس آن گاه زینب گریه کرد، گریه با صدا - صلوات الله علیها. [۱۷].

پاکدامنی و حیای زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مازنی روایت کرده است: «مدتها در مدینه در خدمت حضرت علی (ع) به سر بردم و خانه ام نزدیک خانه زینب (س) دختر امیرالمؤمنین (ع) بود. به خدا سوگند هیچ گاه چشمم به او نیفتاده صدایی از او به گوشم نرسید. به هنگامی که می خواست به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا (ص) برود، شبانه از خانه بیرون می رفت، در حالی که حسن (ع) در سمت راست او و حسین (ع) در سمت چپ او و امیرالمؤمنین (ع) پیش رویش راه می رفتند. هنگامی که به قبر شریف رسول خدا (ص) نزدیک می شد، حضرت علی (ع) جلو می رفت و نور چراغ را کم می کرد. یک بار امام حسن (ع) از پدر بزرگوارش درباره این کار سؤال کرد، حضرت فرمود: می ترسم کسی به خواهرت زینب نگاه کند.» [۱۸].

گفتن مسائل شرعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شیخ صدق، محمد بن بابویه (ره) می گوید: حضرت زینب (س) نیابت خاصی از طرف امام حسین (ع) داشت و مردم در مسائل حلال و حرام به او مراجعه کرده از او می پرسیدند، تا اینکه حضرت سجاد (ع) بهبود یافت. شیخ طبرسی (ره) گوید: حضرت زینب (س) روایات بسیاری را از قول مادرش حضرت زهرا (س) روایت کرده است. از عmad المحدثین روایت شده است که: حضرت زینب (س) از مادر و پدر و برادرانش و از ام سلمه و ام هانی و دیگر زنان روایت می کرد و از جمله کسانی

که از او روایت کرده اند، ابن عباس و علی بن الحسین (ع) و عبدالله بن جعفر و فاطمه صغیری دختر امام حسین (ع) و دیگرانند. همچنین ابوالفرج گوید: زینب بانویی عقیله که ابن عباس سخنان حضرت زهرا(س) را در مورد فدک از قول او نقل کرده و می گوید: عقیله ما، زینب دختر علی (ع) به من گفت. از ظاهر فرمایش فاضل دربندی و دیگر عالمان چنین به دست می آید که حضرت زینب بیرونی (س) علم منایا و بلایا (خوابها و حوادث آینده) را همچون بسیاری از یاران حضرت علی (ع)، مانند میشم تمار و رشید هجری و برخی دیگر می دانسته و بلکه در ضمن اسراری که بیان کرده، به طور قطع و مسلم آن حضرت را از مریم دختر عمران و آسمیه دختر مزاحم و دیگر زنان با فضیلت برتر دانسته است. وی در ضمن فرمایش حضرت سجاد (ع) که به آن حضرت فرموده بود: «ای عمه تو بحمد الله دانشمند بدون آموزگار و فهمیده بدون آموزنده هستی.» گوید: این فرمایش خود دلیل و حجت بر آن است که زینب دختر حضرت امیر المؤمنین (ع) محدثه بوده یعنی به او الهام می شده است و عمل او از علم لدنی و آثار باطنی می باشد. [۱۹].

شجاعی نظری حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
شجاعت حسین (ع) در خواهرش زینب (س) هم بود؛ یا زینب (س) هم در مقام شجاعت قطع نظر از جهت امامت، کمی از حسین (ع) ندارد قوت قلبش به برگت اتصالش به مبداء تعالی راستی محیر العقول است. شیخ شوستری می فرماید: اگر حسین (ع) در صحنه کربلا- یک میدان داشت، مجلله زینب (س) دو میدان نبرد داشت: میدان نبرد اولش مجلس ابن زیاد، و دومی مجلس یزید پلید. اما تفاوت هایی که از حیث ظهر دارد، نبرد حسین (ع) بالبسی که از پیغمبر به او رسیده بود، عمامه پیغمبر بر سر و جبه او به دوش، نیزه به همراه و شمشیر به دستش سوار بر مرکب رسول خدا (ص) گردید با عزت و شهامت وارد نبرد مشرکین گردید تا شهید شد. [۲۰].

گذشتن از راحتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
کسی که پس از دستگاه سلطنتی، دستگاه او است، کمال وسائل موجود به بهترین وجهی برایش مهیا است، غلامها و کنیزها و وسائل راحتی، غرض زینب در چنین خانه ای زندگی می کند که هیچ کسری ندارد ناگهان می بیند حسین (ع) می خواهد حرکت کند تمام خوشی ها و راحتی ها را رها می کند و خود را در دریای ناراحتی ها و ناملایمات می افکند این، چه زهدی است؟ سبحان الله! واقعاً حیرت آور است. اگر جریان را نمی دانست، مهم نبود، لیکن از همان شب ۲۸ رجب که به اتفاق برادرش با ترس و هراس از مدینه فرار کرده به سمت مکه حرکت نمودند، برای آنچه جدش رسول خدا (ص) و پدر و مادرش گزارش داده بودند از مصیبتها آماده شد. خلاصه، با علم به این معنی، و یقین به این که در بلاهای سخت سخت می رود؛ برای مثل زینبی که دختر سلطان حقیقی و ظاهری و همسر عبدالله است برود در یک دستگاهی که آخرش اسیری است، آواره بیابانها و زحمت مسافرتها گردد؟ [۲۱].

آینه تمام نمای مقام رسالت و امامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
محمد غالب شافعی، یکی از نویسندهای مصری گفته است: «یکی از بزرگترین زنان اهل بیت از نظر حسب و نسب و از بهترین بانوان طاهر، که دارای روحی بزرگ و مقام تقوا و آینه تمام نمای مقام رسالت و ولایت بوده، حضرت سیده زینب، دختر علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - است که به نحو کامل او را تربیت کرده بودند و از پستان علم و دانش خاندان نبوت سیراب گشته بود، به حدی که در فصاحت و بلاغت یکی از آیات بزرگ الهی گردید و در حلم و کرم و بینایی و بصیرت در

تدبیر کارها در میان خاندان بنی هاشم و بلکه عرب مشهور شد و میان جمال و جلال و سیرت و صورت و اخلاق و فضیلت جمع کرده بود. آنچه خوبان همگی داشتند، او به تنها ی دارا بود. شبها در حال عبادت بود و روزها را روزه داشت و به تقوا و پرهیز کاری معروف بود...» [۲۲].

ایراد خطبه در کودکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عجایب اینکه زینب (س) در حدود شش سالگی، خطبه غرا و طولانی مادرش حضرت زهرا (س) را که در مسجد النبی، پیرامون فدک و رهبری امام علی (ع) ایراد کرد، حفظ نموده بود، برای آیندگان روایت می کرد، با اینکه آن خطبه هم مشرح و طولانی است و هم واژه ها و جمله های دشوار و پر معنی و بسیار در سطح بالا دارد و این از عجایب روزگار است و دیگران آن خطبه را از زینب (س) نقل نموده اند. [۲۳].

تلات قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ روایت شده: که روزی زینب (س) آیات قرآن را تلاوت می کرد، حضرت علی (ع) نزد او آمد، ضمن پرسشهایی، با اشاره و کنایه، گوشه هایی از مصایب زینب (س) را که در آینده رخ می داده، به آگاهی او رسانید. زینب (س) عرض کرد: «من قبل این حوادث را که برایم رخ می دهد، از مادرم شنیده بودم». [۲۴].

شباht زینب به خدیجه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ جالب اینکه شباht حضرت زینب (س) به حضرت خدیجه (س) از امیر المؤمنان علی (ع) نیز نقل شده است، چنان که در روایت آمده است: وقتی که اشعث بن قیس از حضرت زینب (س) خواستگاری کرد، حضرت علی (ع) بسیار دگرگون و خشمگین شد، و با تندی به اشعث فرمود: «این جرأت را از کجا پیدا کرده ای که زینب (س) را از من خواستگاری می کنی؟!» زینب (س) شیوه خدیجه (س)، پروریده دامان عصمت خورده، تو لیاقت همتایی از او را نداری، سوگند به خداوندی که جان علی در دست او است، اگر بار دیگر این موضوع را تکرار کنی، با شمشیر جوابت را می دهم، تو کجا که با یادگار حضرت زهرا (س) همسر و همسخن شوی؟!» [۲۵]. همچنین از پاره ای روایت فهمیده می شود که به خاطر شباhtی که حضرت زینب (س) به خاله پیامبر (ص) به نام ام کلثوم داشت، پیامبر (ص) کنیه او را «ام کلثوم» گذاشت. [۲۶].

شباht زینب به پدر بزرگوار خود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رحوم سید نورالدین جزایری (ره) در مورد شباht حضرت زینب (س) به پدر بزرگوار خود چنین نوشته است: غالباً کلیه پسر شباht به پدر، و دختر شباht به مادر پیدا می کند، به جز حضرت فاطمه زهرا (س): «کانت مشیتها مشیه ایها رسول الله و منطقها کمنطقه». و نیز حضرت زینب (س) که «منطقها کمنطق ایها امیر المؤمنین علیه السلام» بود. [۲۷].

زهد زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زینب ببری (س) اعلا درجه رضا و تسليم را دارا و حائز بود. زنی که شوهرش بحرالجود، عبدالله بن جعفر، بود و خانه اش بعد از منزل خلفا و ملوک در درجه اول عظمت بود و ارباب حوایج همواره در آن بیت الشرف تجمع داشته و برای

خدمت، کمر بسته، آماده و فرمانبردار بودند - با این حال برای کسب رضای خدا از همه آنها صرف نظر کرد و از مال و جاه و جلال دنیوی به کلی چشم پوشید. حتی از شوهر (البته، با رضای او) و نیز از اولاد و خدم و حشم چشم پوشید و به کمک برادرش امام حسین (ع) شتافت تا دین خدا را نصرت کند و برای جلب رضایت حق، تن به اسارت داد، تا آن که به مقامات عالیه نایل گردید. [۲۸].

نسبت مردانگی به حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ روایت شیخ بزرگوار صدوق را در کتاب «اکمال الدین» و شیخ طوسی را در کتاب «غیبت» مورد مطالعه قرار دهید! این دو تن به صورت مسنده از احمد بن ابراهیم روایت می کنند که گفت: «در سال ۲۸۲ بر حکیمه دختر حضرت جواد الائمه امام محمد تقی (ع) وارد شدم و از پس پرده با او صحبت کرده از دین و آیین او پرسیدم و او نام امام خود را برد گفت: فلانی پسر حسن. به او عرض کردم: فدایت شوم، آیا آن حضرت را به چشم خود دیده اید یا اینکه از روی اخبار و آثار می گویید؟ گفت: از روی روایتی که از حضرت عسکری (ع) به مادرش نوشته شده است. گفتم: آن مولود کجاست؟ گفت: پنهان است. گفتم: پس شیعه چه کنند و نزد چه کسی مشکلات خویش را بازگو نمایند؟ گفت: به جده، مادر حضرت عسکری. گفتم: آیا به کسی اقتدا کنم که زنی و صایت او را بر عهده دارد؟ گفت: به حسین بن علی (ع) اقتدا کن که در ظاهر به خواهرش زینب (س) وصیت کرد و هر گونه دانشی که از حضرت سجاد (ع) بروز می کرد، به حضرت زینب (س) نسبت داده می شد تا بدین گونه جان حضرت سجاد (ع) محفوظ بماند... [۲۹].

زینب، چشم‌ه علم لدنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در مقام علم و یقین، چنان که علم امام لدنی است، نه کتابی و تحصیلی رشته علمی که خدای عالم به قلب خاتم الانبیاء و دودمانش انداخت که در قرآن می فرماید: «از نزد خود به او علم دادیم» به علی (ع) و حسن و حسین داد به زینب هم عنایت فرمود. مجله زینب (س) از همان ابتدایی که خداوند او را آفرید، روح لطیفش را چشم‌ه علمی از همان علم لدنی قرار داد. اینها کوچک و بزرگ ندارند. [۳۰].

ارامش کنار برادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ محبت و علاقه زینب (س) از همان دوران کودکی، به امام حسین (ع) به قدری سرشار بود، که نمی توان آن را وصف کرد. او همواره می خواست در کنار برادرش حسین (ع) باشد و رخسار زیبای حسین (ع) را بنگرد، با او انس و الفت داشته باشد. این محبت عجیب و سرشار از مهر و خلوص، موجب تعجب حضرت زهرا (س) شد، راز آن را نمی دانست، تا آنکه روزی این موضوع را با پدرش در میان گذاشت و پرسید: «پدرجان! از محبتی که میان زینب (س) و حسین (ع) است، شگفت زده شده ام، به طوری که زینب (س) لحظه ای بدون دیدار حسین (ع) قرار ندارد، اگر ساعتی بوی حسین (ع) را استشمام نکند جانش به لب می رسد». پیامبر (ص) با شنیدن این سخن، دگرگون شد و اشک از چشمانش سرازیر گشت و آهی از سینه پرسوزش بر کشید و خطاب به دخترش زهرا (س) فرمود: «ای نور چشم! این دختر همراه حسین (ع) به کربلا- می رود، در رنجها و سختیهای مصایب حسین (ع) شریک خواهد بود.» [۳۱].

درجه محبت زینب به حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نوشه بعضی مورخان، درجه محبت زینب (س) به امام حسین (ع) به گونه‌ای بود که هر روز چند بار به دیدار حسین (ع) می‌پرداخت، سپس نماز می‌خواند. در روز عاشورا دو نوجوانش محمد و عون را نزد حسین (ع) آورد و عرض کرد: «خدم ابراهیم خلیل (ع) از درگاه خدا قربانی را قبول فرمود، تو نیز این قربانی را از من بپذیر، اگر چنین نبود که جهاد و جنگ برای زنان روا نیست، در هر لحظه هزار شهادت را می‌طلبیدم.» [۳۲].

نگاه به حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ علامه جزایری در کتاب «الخصائص الزینبیه» می‌نویسد: وقتی که حضرت زینب (س) شیر خواه و در گهواره بود، هر گاه برادرش حسین (ع) از نظر او غایب می‌شد، گریه می‌کرد و بی قراری می‌نمود. هنگامی که دیده اش به جمال دل آرای حسین (ع) می‌افتداد، خوشحال و خندان می‌شد. وقتی که بزرگ شد، هنگام نماز قبل از اقامه، نخست به چهره حسین (ع) نگاه می‌کرد و بعد نماز می‌خواند [۳۳].

عبادت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ علامه شیخ شریف جواہری در کتاب «مثیرالاحزان» آورده که فاطمه دختر امام حسین (ع) گوید: عمه زینب (س) در آن شب (شب دهم محرم) در محراب عبادتش ایستاده دعا می‌خواند و به خدا استغاثه می‌کرد، آن شد دیدگان هیچ یک از ما به خواب نرفت و آه و ناله اش فرو نشست.» [۳۴].

علاقه به نماز شب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت زینب (س) در عبادت نسخه مادر خود حضرت زهرا (س) بود و در تمام شبها تهجد و تلاوت قرآن را به جا می‌آورد و بعضی از صاحبان فضل گفته‌اند حضرت زینب (س) برای رضای خدا در تمام تهجد و عبادت شب را ترک نکرد حتی شب یازدهم از ماه محرم. همچنین از امام زین العابدین (ع) نقل شده که دیدم در همان شب یازدهم محرم نماز را نشسته می‌خواند.» [۳۵].

نماز شب در شب عاشورا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از فاطمه صغیری، دختر امام حسین (ع) روایت شده که می‌فرمود: «اما عمتی زینب فانها لم تزل قائمةً في تلك الليلة، اي العاشرة من المحرم في محرابها»؛ عمه ام زینب در شب دهم محرم تا به صبح در محراب عبادتش به نماز ایستاده بود.» [۳۶].

نماز نشسته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ برحیم برخی از پژوهشگران روایت کرده‌اند که حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «عمه ام زینب در تمام طول مسافت از کوفه به شام نمازهای واجب و نوافلش را ایستاده می‌خواند و در یکی از منازل، دیدم نشسته می‌خواند، علت این کار را پرسیدم. پاسخ داد: به خاطر شدت گرسنگی و ضعف، سه شبانه روز است که دیگر نمی‌توانم ایستاده نماز بخوانم (زیرا حضرت غذای خود را بین کودکان تقسیم می‌کرد) به خاطر اینکه دشمن به هر کدام از ما، در شبانه روز فقط یک قرص نان می‌داد». هر

گاه انسان به دقت به حالات آن حضرت نگاه کند و توجه و انقطاع او را به خداوند متعال ببیند، در عصمت آن حضرت تردیدی به خود راه نمی دهد و یقین می کند که آن حضرت از همان زنان پارساوی است که تمام حرکات و سکنات خود را وقف خداوند متعال نموده اند و از همین رهگذر به جایگاه رفیع و درجات بلندی که از درجات پیامبران و اوصیا حکایت می کند، رسیده است. [۳۷].

التماس دعا از زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت امام حسین (ع) در آخرین وداع خود با خواهرش زینب (س) فرمود: «خواهرم! هنگام نماز شب، مرا فراموش نکن». [۳۸].

ارشاد کوفیان در زمان حیات علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طراز المذهب از بحر المصائب روایت می کند: بس از آنکه امیرالمؤمنین (ع) به شهر کوفه آمد و آنجا را محل حکمرانی خود قرار داد، اندک اندک مردم آن شهر از فضل و کمال علمی و عرفانی زینب باخبر شدند. از این رو، زنان توسط مردان خود، به امیرالمؤمنین (ع) پیام فرستادند: «شنیده ایم حضرت زینب (س) محدثه، عامله و دومنی فاطمه است که مانند مادرش فاطمه و از همه جهانیان برتر است. اگر شما اجازه فرمایید فردا که عید است در جشن ما شرکت نماید از سخنانش بهره مند گردیم». امیرالمؤمنین (ع) با درخواست مردم کوفه موافقت فرمود. فردای آن روز زینب (س) در جشن بانوان کوفه شرکت کرد و تنها سخنران آن جلسه بود که با استقبال شگفت انگیزی از سوی زنان و شرکت کنندگان روبه رو شد.

پاسخ به مسائل دینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شیخ صدوق محمد بن بابویه روایت شده که زینب (س) نایب خاص امام حسین (ع) بود و مردم نیز در رابطه با مسائل حلال و حرام به آن حضرت مراجعه می کردند تا زمانی که امام زین العابدین (ع) از بیماری شفا یافت. [۳۹].

سفارش پیامبر درباره زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بعد از تولد زینب (س) پیامبر (ص) فرمود تا نوزاد را به نزدش بیاورند. آن گاه او را بوسید و در آغوش گرفت و نام او را زینب (س) گذاشت و سپس فرمود: به شما سفارش می کنم، و این سفارش مرا حاضران به غاییان برسانند «این دختر را احترام کنند که همانند خدیجه کبری (س) است». [۴۰].

تجلیل علی از زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زینب (س) در مدت عمرش هفت بار مسافرت کرد. فقط سفر اول راحت و در کمال خوشی بود و آن وقتی بود که امیرالمؤمنین (ع) از مدینه به قصد کوفه حرکت فرمود: زینب هم در رکاب پدرش بود. علی (ع) هم خیلی رعایت حال زینب (س) را می کرد و از او تجلیل می فرمود، نه از جهت اینکه که دخترش هست، بلکه به اعتبار روحانیت و معنویت او بود، مانند احترامی که پیغمبر (ص) به زهرا (س) می کرد. [۴۱].

سه وظیفه زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از ویژگی های زینب (س) در این انقلاب تاریخی و عظیم، سه وظیفه مهم او است که با موفقیت کامل به پایان رساند. پس از شهادت امام حسین (ع) زینب (س) می دید بزرگترین وظیفه و مسئولیتش سه چیز است: نخست، از حجت خدا و امام وقت، حضرت سجاد (ع) حمایت کند و وی را از گزند دشمن حفظ نماید. دوم، پیام شهیدان را به همه جا برساند و راه آنها را دنبال کند؛ (که این مسئله از همه مهمتر بود). سوم، طبق وصیت برادرش از خانواده های شهیدان و از کودکانی که پدران آنها به شهادت رسیده اند، سرپرستی کرده و روحیه آنها را در سطحی عالی نگاه دارد [۴۲].

علاقه به امام حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ محبت و دوستی زینب کبری (س) به امام حسین (ع) آن چنان بود که خواهانش این گونه نبودند. گفته اند: این محبت و دوستی زینب (س) از ایام و روزگار طفولیت و کودکی وی بوده، به طوری که آرام نمی گرفت، مگر در پهلوی امام حسین (ع) و علیا حضرت فاطمه (س) رسول خدا (ص) را از آن آگاه ساخت. رسول خدا (ص) گریه کرد و فاطمه (س) را از مصایب و اندوه ها و گرفتاری زینب (س) آگاه نمود. [۴۳].

احترام امام حسین به زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در اخبار آمده که هر گاه حضرت زینب به دیدار برادرش امام حسین (ع) می آمد، حضرت به احترام او جلو پایش حرکت می کرد و سر پا می ایستاد و او را در جای خود می نشاند به راستی که این خود مقام عظیمی است که آن حضرت در نزد برادرش داشت، همان گونه که او امین و امانتدار پدر، نسبت به هدایای الهی بود. [۴۴].

بزرگداشت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ علامه و مرد بسیار دانا سید جعفر، از خویشاوندان بحرالعلوم طباطبایی، در کتاب «تحفة العالم» چنین می نویسد: «در جلالت قدر و بزرگی مقام و برتری شأن و بزرگی حال و چگونگی او بس است آنچه در برخی از اخبار رسیده، به اینکه زینب (س) نزد امام حسین (ع) در آمد و آن حضرت قرآن می خواند، پس حضرت (چون دید زینب آمد) قرآن را بر زمین نهاد و برای اجلال و تعظیم و بزرگ داشتن او بر پای ایستاد.» [۴۵].

شرط ازدواج زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ گفته اند: حضرت امیرالمؤمنین (ع) هنگامی که زینب (س) را به پسر برادرش عبدالله بن جعفر تزویج کرد، در ضمن عقد، شرط نمود هر گاه زینب خواست با برادرش حضرت امام حسن (ع) سفر رود، او را از آن منع نکرده و باز ندارد، و چون عبدالله بن جعفر خواست حضرت امام حسین (ع) را از سفر عراق باز دارد و حضرت آن را نپذیرفت و عبدالله مأیوس و نومید گردید، دو فرزندش عون و محمد را فرمان داد که به همراه آن بزرگوار به عراق روند و در برابر آن حضرت جهاد و کارزار نمایند، و هنگامی که حضرت امام حسین (ع) روانه کوفه شد، هر کس او را ملاقات و دیدار می نمود، از مردم کوفه و مکر و فربی ایشان او را می ترسانید، حضرت امام حسین (ع) می فرمود: «ایم الله لقتلنی الفئة، و لیسلطن علیهم من یذلهم»؛ به خدا سوگند هر آینه گروه ستمگران مرا می کشند، و خدا کسی را که آنان را ذلیل و خوار گرداند، بر ایشان مسلط و چیره نماید. [۴۶].

سخراانی بین حسن و حسین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ از اموری که بیانگر اوج مقام ارجمند زینب (س) است، اینکه امام حسن مجتبی (ع) در شأن او خطاب به او فرمود: «تو از درخت نبوت و از معدن رسالت می باشی.» در این راستا به روایت زیر توجه کنید: «روزی حضرت زینب (س) در محضر دو برادرش، حسن و حسین (ع) نشسته بود، و آنها درباره بعضی از گفتار رسول خدا (ص) با هم گفت و گو می کردند. زینب (س) به آنها عرض کرد: شنیدم در گفتار خود می گفتید رسول خدا (ص) فرمود: «الحال بین و الحرام بین شباهات لا یعلمہن کثیر من الناس...»؛ بعضی از امور حلال آشکار است و بعضی حرام آشکار، ولی بعضی شباهه ناک است که بسیاری از مردم حکم آن را نمی دانند و تشخیص نمی دهند. آن گاه زینب (س) چنین شرح داد: هر کس از امور مشتبه پرهیز کند، دین و آبرویش را از انحراف حفظ می کند و هر کس که مرتکب امور شباهه ناک شد، پایش به سوی حرام می لغزد، مانند چوپانی که گوسفندانش را در نزدیک پرتگاهی عبور می دهد، قطعاً احتمال سقوط آن گوسفندان از آن پرتگاه، بسیار است، بدان که هر چیزی پرتگاهی دارد، اموری را که خداوند حرام کرده، همان پرتگاه هستند، ارتکاب امور شباهه ناک، نزدیک به آن پرتگاه خواهد بود که موجب سقوط خواهد شد. در هر انسانی عضوی وجود دارد که اگر صالح شود، موجب صالح شدن سایر اعضاء است و اگر فاسد شود، باعث فاسد شدن سایر اعضاء می گردد. آن عضو قلب است. ای برادرانم! (حسن و حسین) آیا از پیامبر (ص) که به تأدب الهی ادب شده، شنیده اید که فرمود: «ادبی ربی و احسن تأدیبی»؛ خداوند مرا تأدیب نمود و نیکو ادب کرد؟ حلال آن است که خداوند آن را حلال نموده، قرآن آن را بیان کرده و پیامبر (ص) آن را توضیح داده است، مانند: حلال بودن خرید و فروش، اقامه نماز در وقتی، ادائی زکات، انجام روزه ماه رمضان و حج برای مستطیع، و ترک دروغ، نفاق و خیانت و مانند: امر به معروف و نهی از منکر. حرام آن است که خداوند آن را حرام کرده، و در قرآن بیان نموده است و به طور کلی حرام نقیض حلال است. امام امور شباهه ناک، اموری است که نه حلال بودن آن را می دانیم و نه حرام بودن آن را، انسان با ایمانی که نه حلال بودن چیزی را می داند و نه حرام بودن آن را، اگر سعادت دنیا و آخرت را می طلبید، باید هیچ گاه به دنبال چیزی که آخرش مشتبه است نرود، واجبات الهی را انجام دهد و محترمات او را ترک نماید و از شباهه ها پرهیز کند، در این صورت قطعاً رستگار شود، و گرنه پایش به سوی حرام بلغزد و سرانجام در میان حرام بیفتند. هنگامی که گفتار زینب ببری (س) به اینجا رسید، امام حسن (ع) به زینب (س) رو کرد و فرمود: خداوند به کمالات تو بیفزاید، آری همان گونه است که می گویی، «انک حقاً من شجرة النبوة و من معدن الرسالة»؛ حقاً که تو از درخت نبوت و از معدن رسالت هستی. یعنی گفتار و روش و منش تو، از مرکز نبوت و مخزن رسالت پیامبر اسلام (ص) نشأت می گیرد.

[۴۷]

سؤال و جواب برادر و خواهر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ رُبِّ الْعَالَمِينَ ای خواهرم! آدم بعد از خوانید: حضرت زینب: ای برادر! مصیبت شما بزرگتر است یا مصیبت حضرت آدم؟ حضرت امام حسین: ای خواهرم! آدم بعد از فراق حضرت حوا به وصال رسید اما من بعد از فراق به شهادت می رسم. حضرت زینب: ای برادر! مصیبت شما نسبت به مصیبت حضرت ابراهیم خلیل در مقام مقایسه چگونه است؟ حضرت امام حسین: ای خواهرم! آتش به روی حضرت ابراهیم گلستان شد، اما آتش جنگ من سوزان گردد. حضرت زینب: ای برادر! مصیبت شما بزرگتر است یا مصیبت حضرت زکریا؟ حضرت امام حسین: ای خواهرم! زکریا را دفن کردند، اما بدن مرا زیر سم اسبان قرار می دهند. حضرت زینب: ای برادر! مصیبت شما در مقام مقایسه با مصیبت حضرت یحیی چگونه است؟ حضرت امام حسین: ای خواهرم! اگر چه سر یحیی را از طریق ظلم و ستم بریدند اما بستگانش را اسیر نکردند، ولی اهل و عیال را بعد از شهادتم اسیر خواهند کرد. حضرت زینب: ای برادر! مصیبت شما نسبت به ایوب چگونه

است؟ حضرت امام حسین: ای خواهرم! زخمهای ایوب مرهم پذیر شد و خوب گردید، امام زخمهای من خوب نخواهد شد. [۴۸].

سوال زینب از پدر در لحظه آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت زینب (س) می‌گوید: هنگامی که پدرم علی (ع) بر اثر ضربت این ملجم بستری گردید، نشانه‌های مرگ را در رخسار آن حضرت دیدم، به او عرض کردم: ام ایمن به من چنین و چنان حدیث کرد (که پنج تن در یک جا جمع بودند و پیامبر (ص) ناگهان غمگین شد و علت غم را پرسیدند)، جریان شهادت حضرت زهرا (س) و علی (ع) و حسن و حسین (ع) را شرح داد) می‌خواهم از شما آن را بشنویم. امام علی (ع) فرمود: دخترم! حدیث ام ایمن صحیح است، گویا تو و دختران رسول خدا (ص) را می‌نگرم که به صورت اسیر با کمال پریشانی وارد این شهر (کوفه) می‌کنند، به گونه‌ای که ترس آن دارید که مردم به سرعت شما را بقاپند «فصبراً صبراً...». صبر و استقامت کنید، سوگند به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، در آن روز در سراسر روی زمین ولی خدا غیر از شما و دوستان و شیعیان شما، وجود ندارد، رسول خدا (ص) به ما چنین خبر داد و فرمود: در این هنگام ابلیس با بچه‌ها و اعوان خود در سراسر زمین سیر می‌کنند، و ابلیس به آنها می‌گوید: «ای گروه شیطانها، ما انتقام آدم (ع) از فرزندانش گرفتیم، و در هلاکت آنها سعی بلیغ کردیم، بکوشید تا مردم را نسبت به آنها به ترید و شک بیندازید و مردم را به دشمنی آنها و ادار نمایید...» [۴۹].

تعییر خواب زینب توسط پیامبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هنگام رحلت رسول خدا (ص) امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه زهرا (س) هر دو خوابی دیدند که دلیل بر فوت رسول خدا بود، از این رو شروع به گریه و زاری کردند. زینب (س) نزد رسول خدا (ص) آمده گفت: «ای جد بزرگوار! دیشب در خواب دیدم که بادی سیاه وزیدن گرفت و دنیا را تیره و تار ساخت، تاریکی همه جا را فرا گرفت و مرا از سویی به سوی دیگر می‌برد. درخت تنومندی را دیدم و از شدت وزش باد به آن درخت چسیدم. آن باد درخت را از جای کند و بر زمین انداشت. بعد به شاخه بعد به شاخه بزرگی از شاخه‌های آن درخت آویختم، آن را نیز کند. به شاخه‌ای دیگر چسیدم، آن نیز شکست. به یکی از دو شاخه فرعی آن چسیدم، آن نیز شکست. در این حال از خواب بیدار شدم». رسول خدا (ص) در حالی که می‌گریست، خطاب به زینب فرمود: «آن درخت جد تواترت و شاخه نخستین مادرت فاطمه است، دومی پدرت علی و آن دو شاخه دیگر، برادرانت، حسینین می‌باشند که دنیا با فقدان آنان سیاه می‌گردد، تو در ماتم آنان لباس سیاه به تن خواهی کرد». [۵۰].

فرزندان حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سبط بن جوزی در «تذكرة الخواص» گوید: عبدالله بن جعفر را فرزندان متعدد بوده است. از آن جمله، علی و عون الـاکبر و محمد و عباس و ام کلثوم می‌باشند که مادر آنان حضرت زینب (س) بوده است. [۵۱].

پرستاری مادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ روزهایی بر حضرت فاطمه زهرا (س) گذشت که بر اساس دردهای فراوان از جمله: شکسته شدن پهلو، ورم بازو، صورت سیلی خورده و سقط جنین، حدود ۹۰ روز بستری بود. ناگفته پیداست که چنین یماری نیاز به پرستار دارد، لذا حضرت زینب در سن ۵ سالگی از مادر پذیرایی و پرستاری می‌کرد و متأسفانه طولی نکشید که به فراق مادر مبتلا گردید. [۵۲].

القب حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَالِمِ غَيْرِ مَعْلُومِ: دَانَى نِيَامَوْخَتَهْفَهْمَةُ غَيْرِ مَفْهُومَهُ: فَهَمِيدَهُ بِآمُوزَگَارَكَعْبَهُ الرَّزَايَا: قَبْلَهُ رَنْجَهَا. نَائِبَهُ الزَّهْرَاءِ: جَانْشِينَ وَ نَمَائِنَدَهُ حَضْرَتُ زَهْرَا (س) نَائِبَهُ الْحَسِينِ: جَانْشِينَ وَ نَمَائِنَدَهُ حَضْرَتُ حَسِينَ (ع) مَلِيكَهُ الدُّنْيَا: مَلِكَهُ جَانَ، شَهْبَانُوی گَبَیْتَی. عَقِيلَهُ النِّسَاءِ: خَرْدَمَنْدَهُ بَانَوَانَ عَدِيلَهُ الْخَامِسَ مِنْ أَهْلِ الْكَسَاءِ: هَمَتَى پِنْجَمِينَ نَفَرَ إِذْ أَهْلَ كَسَاءَ. شَرِيكَهُ الشَّهِيدِ: انبَازَ شَهِيدَ. كَفِيلَهُ السَّجَادِ: سَرِپَرْسَتَ حَضْرَتَ سَجَادَ نَامَوسَ رَوَاقَ الْعَظَمَهُ: نَامَوسَ حَرِيمَ عَظَمَتَ وَ كَبْرِيَّاَيِّ. سَيِّدَ الْعَقَائِلِ: بَانَوَى بَانَوَانَ خَرْدَمَنْدَهُ سَرِابِهَا: رَازَ پَدْرَشَ عَلَى (ع) سَلاَلَهُ الْوَلَايَهُ: فَشَرَدَهُ وَ خَلَاصَهُ وَ چَكِيدَهُ وَ لَاهِيَتَهُ وَ لَيَدَهُ الْفَصَاحَهُ: زَادَهُ شَيْوَانَ سَخْنَی. شَقِيقَهُ الْحَسَنِ: دَلْسُورَ وَ غَمْخَوارَ حَضْرَتَ حَسَنَ (ع). عَقِيلَهُ خَدَرَ الرَّسَالَهُ: خَرْدَمَنْدَهُ پَرَدهُ نَشِينَانَ رَسَالَتَهُ رَضِيعَهُ ثَدَى الْوَلَايَهُ: كَسَى كَهُ ازْ پَسْتَانَ وَ لَاهِيَتَ شَيْرَ خَوْرَدَهُ بَلِيَغَهُ: سَخَنَورَ رَسَا. فَصِيحَهُ: سَخَنَورَ گَوْيَا. صَدِيقَهُ الصَّغَرَى: رَاسْتَگُوَى كَوْچَكَ (درِ مَقَابِلِ صَدِيقَهُ كَبْرَى). المَوْثَقَهُ: بَانَوَى مُورَدَ اطْمِيَانَ. عَقِيلَهُ الطَّالِبِينَ: بَانَوَى خَرْدَمَنْدَهُ ازْ خَانَدَانَ حَضْرَتَ ابُو طَالِبَ (وَ درِ بَيْنِ طَالِبِيَانِ). الْفَاضِلَهُ: بَانَوَى بَا فَضِيلَتَهُ الْكَامِلَهُ: بَانَوَى تَامَ وَ كَامِلَ. عَابِدَهُ آلَهُ عَلَى: پَارَسَايِ خَانَدَانَ عَلِيَعَقِيلَهُ الْوَحَى: بَانَوَى خَرْدَمَنْدَهُ وَ حِيشَمَسَهُ قَلَادَهُ الْجَلَالَهُ: خَورَشِيدَهُ مَنْظُومَهُ بَزَرَ گَوارَى وَ شَكُوهَهُ نَجَمَهُ سَمَاءَ الْبَالَهُ: سَتَارَهُ آسَمَانَ شَرْفَهُ وَ كَرَامَتَهُ الْمَعْصُومَهُ الصَّغَرَى: پَاكَهُ وَ مَطْهَرَهُ كَوْچَكَ. قَرِينَهُ النَّوَائِبَ: هَمَدَهُ وَ هَمَاهَ نَأَگَوارَى هَا. مَحْبُوبَهُ الْمَصْطَفَى: مُورَدَ مَحْبَتَهُ وَ مَحْبُوبَهُ حَضْرَتَ رَسُولَ (ص). قَرَهُ عَيْنَ الْمَرْتَضَى: نُورَ چَشَمَ حَضْرَتَ عَلَى (ع). صَابِرَهُ مَحْسِبَهُ: پَايِدارِيَ كَنْتَهُ بَهُ حَسَابَ خَداوَنَدَ بَرَايِ خَداوَنَدَهُ. عَقِيلَهُ النَّبَوَهُ: بَانَوَى خَرْدَمَنْدَهُ پَيَامَبرِيَهُ رَبَهُ خَدَرَ الْقَدَسَ: پَرَونَدَهُ پَرَدهُ نَشِينَانَ پَاكَى وَ تَقْدِيسَهُ قَبْلَهُ الْبَرَايَا: كَعَبَهُ آفَرِيدَگَانَ. رَضِيعَهُ الْوَحَى: كَسَى كَهُ ازْ پَسْتَانَ وَ حَى شَيْرَ مَكِيدَهُ اسَتَهُ بَابَ حَطَهُ الْخَطَايَا: دَرَوازَهُ آمَرَزَشَ گَناهَانَ. حَفَرَهُ عَلَى وَ فَاطِمَهُ: مَرْكَزَ جَمَعَ آوَرَى دَوْسَتَهُ وَ مَحْبَتَهُ عَلَى (ع) وَ فَاطِمَهُ (س). رَبِيعَهُ الْفَضَلَ: پَيَشَ زَادَهُ فَضِيلَتَهُ وَ بَرَتَرَى بَطَلَهُ كَرَبَلَاءَ: قَهْرَمَانَ كَرَبَلَا. عَظِيمَهُ بَلَوَاهَا: بَانَوَيِّي كَهُ امْتَحَانَشَ بَسَ بَزَرَگَ بَودَ. عَقِيلَهُ الْقَرِيشَ: بَانَوَى خَرْدَمَنْدَهُ ازْ قَرِيشَ. الْبَاكِيَهُ: بَانَوَى گَريَانَ. سَلِيلَهُ الْزَّهْرَاءِ: چَكِيدَهُ وَ خَلَاصَهُ حَضْرَتَ زَهْرَا (س). اَمَنِيَهُ اللهُ: اَمَانَتَ دَارَ الْهَهِيَهُ. آيَهُ مِنْ آيَاتَ اللهِ: نَشَانَى ازْ نَشَانَهَهَا خَداوَنَدَهُ. مَظْلُومَهُ وَ حَيَّدَهُ: سَتَمْدِيدَهُ بَيِّنَهُ كَسَهُ [۵۳].

حضرت زینب در سوگ پیامبر، علی، فاطمه و حسن

زینب در سوگ جدش رسول خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پِيَامَبرِ اسلام (ص) زینب را بسیار دوست می داشت، زیرا سیمای او یاد آور خدیجه (س) بود و نامش یاد آور دختر شهیدش، رسول خدا (ص) می دانست که این بانوی کوچک در آینده سنگ صبور اهل بیت خواهد شد و زخمها دل امیر المؤمنین (ع) را مرهم خواهد بود. از این رو، علاقه خاصی به او داشت. می توان گفت که روزهای خوشی و عزت زینب (س) در دوران جدش پیامبر خدا (ص) بود، چرا که بعداً گرفتار فراق و سوگ عزیزان و شاهد تهاجم به خانه ولایت شد. زینب پنج سال بیشتر نداشت که جدش رسول خدا در آستانه مرگ قرار گرفت. او فرزندانش را فرا خواند و با آنان به گفت و گو پرداخت. در این لحظات زینب می دید که بزرگترین پناه آنان، جد بزرگوارشان، در حال پیوستن به لقاء الله است. سر مبارک ایشان روی سینه پدر بزرگوارش امیر المؤمنین (ع) قرار گرفته بود، گویا وداع رسالت به سینه ولایت انتقال می یافت. ملایکه نیز گروه گروه نازل می گشتند و در عزای شریف ترین خلق عالم امکان، به اهل بیت، به ویژه فاطمه زهرا(س) تسلیت می گفتند. [۵۴] آری، عزای زینب شروع شد و از آن پس مصایب و محنت های فراوانی را پذیرا گشت. [۵۵]

زینب نظاره گر گویه پیامبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... پس عمه ام فرمود: بلی، ام ایمن برایم نقل نمود که رسول خدا (ص) روزی از روزها به متزل حضرت فاطمه (س) نزول اجلال فرمود و حضرت فاطمه (س) برای آن جناب حریره درست کردند و حضرت علی (ع) طبقی نزد حضرت آوردنده که در آن خرما بود، سپس ام ایمن گفت: من نیز قدحی که در آن شیر و سرشیر بود را خدمتشان آوردم، رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه و حسین - علیهم السلام - از آن حریره میل کرده و سپس همگی آن شیر را آشامیدند و پس از آن رسول خدا (ص) و به دنبال آن حضرت ایشان از آن خرما و سرشیر تناول نمودند و بعد رسول خدا (ص) دست های مبارکشان را شستند در حالی که امیرالمؤمنین (ع) آب روی دستهای آن حضرت می ریختند و پس از آن که آن جناب از شستن دست ها فارغ شدند دست به پیشانی کشیده، آن گاه به طرف علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - نظری که حاکی از سرور و نشاط بود نموده، سپس با گوشه چشم به جانب آسمان نگریست بعد صورت مبارک به طرف قبله کرده و دست ها را گشاد و دعا نمود. پس از آن، با حالت گریه به سجده رفته و با صدای بلند می گریستند، و اشک هایشان جاری بود. سپس سر از سجده برداشته و به راه افتادند در حالی که اشک های آن حضرت قطره قطره می ریخت، گویا باران در حال باریدن بود، از این صحنه حضرت فاطمه و علی و حسن و حسین (ع) محزون شده و من نیز متأثر گشته و اندوهگین شدم، ولی همگی از سؤال نمودن پرهیز کرده و از آن حضرت نپرسیدیم که سبب این گریه چیست، تا گریستن آن جناب به درازا کشید. در این هنگام علی و فاطمه - علیهم السلام - پرسیدند: چه چیز شما را گریانده یا رسول الله! خدا هر گز چشمان شما را نگریاند، قلب ما از این حال شما جریحه دار گردیده؟! حضرت فرمودند: ای برادر من، به واسطه شما مسرور گشتم... مزاحم بن عبد الوارث در حدیث خود به اینجا که می رسد می گوید: نقل است که پیامبر اکرم (ص) در جواب امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: ای حبیب من! به واسطه شما چنان مسرور و شادمان شدم که تاکنون این طور خوشحال نشده بودم و به شما نگریستم و خدا را بر نعمت شما که به من داده حمد و سپاس نمودم، در این هنگام جبرئیل (ع) بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند متعال بر آنچه در نهان تو است اطلاع داشته و می داند که سرور و شادی تو به واسطه برادر و دختر و دو سبط تو می باشد پس نعمتش را برابر کامل کرده و عطیه اش را برابر تو گوارا نمود یعنی ایشان و ذریه آنها و دوستداران و شیعیانشان را در بهشت با تو همسایه نمود، بین تو و ایشان تفرقه و جدایی نمی اندازد، ایشان را عطاه بدون منت او متفع شده همان طوری که به تو عطاه می گردد تا آنجایی که راضی و خشنود شده بلکه فوق رضایت ایشان و به تو حق تعالی عنایت می فرماید و این لطف و عنایت در مقابل آزمایش و ابتلائات بسیاری است که در دنیا متوجه ایشان شده و ناملایماتی که به وسیله مردم و آنها بیکیش تو می باشند و خود را از امت تو پنداشته، در حالی که از خدا و از تو بسیار دور هستند به ایشان می رسد. گاهی ضربه های شدید و غیر قابل تحمل از ناحیه این گروه متوجه ایشان شده و زمانی با قتل و کشtar ایشان مواجه گردند. قتلگاه های ایشان مختلف و پراکنده و قبورشان از یکدیگر دور می باشد. خیر جویی نما از خداوند برای ایشان و برای خودت، حمد و سپاس خدای عزوجل و آنها بر خیرش و راضی شو به قضاای او، پس حمد خدای به جا آورده و راضی شدم به قضایش به آنچه برای شما اختیار فرموده. [۵۶].

حنوط جدم را بیاور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مجلسی در جلد نهم بحار الانوار در شهادت علی (ع) چنین نقل می کند: حسن (ع) خواهرش زینب (س) را صدا زده گفت: ای ام کلثوم، حنوط جدم رسول خدا را بیاور! زینب (س) فوراً حنوط را آورد وقتی سر آن را گشود بوي خوش آن تمام خانه و شهر کوفه و خیابانها و کوچه های آن را پر کرد. [۵۷].

زینب در سوگ مادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
کاران و کوردلانی که می خواستند علی (ع) را به بیعت با خلیفه وادارند، آمده بودند تا او را به زور از خانه اش بیرون ببرند. علی بیرون نرفت، زهرا پیش آمد و با ضربات «مغیره» و «قنفذ» نقش زمین گشت و با بدنه مجروح در بستر بیماری قرار گرفت. و سرانجام زینب به سوگ مادر نشست. [۵۸] زهرا (س) چون در بستر مرگ قرار گرفت، به دختر پنج ساله اش وصیت کرد: «هر گز از دو برادرت جدا مشو. پیوسته با آنان باش و از آنان نگهداری کن. برای آنها به جای من مادر باش.» [۵۹]
زینب به چشم خود دید که چگونه پدرش جسم پاک مادر را غسل داده و چگونه اشک می ریزد، چه سان ناتوان شده و از خدا صبر و بردبازی می طلبد؟! هنگام دفن مادر، که به نظر می رسد در خانه انجام گرفت، با چشم تیزبین می دید که که زهرا را زیر خاکها پنهان می کنند، و با یاد نمودن رسول خدا از ستم امت و ستمگران ریاست طلب شکوه می کنند. [۶۰] زینب با دیدن چنین مناظری رو به سوی قبر پیامبر کرد و گفت: با مرگ مادر جای خالی تو برای ما محقق شد، و دیگر دیدار ممکن نیست. [۶۱].

عادای برای فاطمه زهرا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آن روز، چهار ساله گلستان عصمت و عفاف در کنار بستر مظلومه تاریخ (فاطمه زهرا) همراه اسماء بنت عمیس زانوی غم را بغل گرفته و خیره خیره بر چهره تکیده مادر نگاه می کرد. مادر از او خواست که نزدیک بستر آید. سپس به او دو امانت گرانها سپرد و فرمود: «دخترم زینب! دو بقجه ای که به تو می سپارم، یکی از آنها متعلق به دختر ابوذر غفاری و دیگری مال خودت می باشد، که در آن پیراهنی است که مال حسین می باشد. اما بدان هر گاه که او، این پیراهن را از تو طلب نماید، وقت وصل و همراهی شما سر رسیده و حسین برای شهادت مهیا می گردد». فاطمه (س) رو به اسماء نمود و فرمود: «من اندکی به خواب می روم. لحظاتی بعد سراغم بیا و مرا صدا نما. اگر جواب تو را ندادم، برو علی و اولادم را مطلع کن که زهرا از دنیا رخت بربسته است». سپس مشغول خواندن سوره یس گشت: «یس، و القرآن الحکیم...». اسماء لحظاتی بعد زهرا (س) را صدا می زند، اما چیزی نمی شنود و در می یابد که دختر پیغمبر از دنیا چشم فرو بسته است. زینب بعد از سکوت مادر با حالت صحیه و گریه خود را بر بدن مطهر او می اندازد و صدا می زند و می گوید: «مادر! سلام ما را به جدمان رسول خدا برسان. مادر! گویی ما امروز رسول خدا را از دست دادیم. مادر!...» [۶۲].

هنگام رحلت مادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صاحب کتاب «ناسخ التواریخ» می نویسد: به هنگام رحلت حضرت زهرا (س) زینب در حالی که چادرش بر زمین کشیده می شد، جلو آمده و فریاد زد: ای پدر، ای رسول خدا! هم اکنون محرومیت دیدار تو بر ایمان معلوم گردید و شناخته شد. علامه مجلسی این روایت را از «روضه» نقل می کند: امام کلثوم بیرون آمد، در حالی که چادری بر سر افکنده بود که قسمت پایین آن بر زمین کشیده می شد و پیراهنی بر تن کرده که اندامش را پوشیده بود، صدا می زد: ای بابا، ای رسول خدا! هم اکنون به راستی تو را از دست دادیم، به طوری که دیداری دیگر نخواهد بود. [۶۳].

در سوگ پدرس علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
شهر کوفه، مردم صدای شیون و عزایی را شنیدند که در بین زمین و آسمان ندا در داد: «قد قتل مرتضی تهدمت و الله ارکان الهدی» آری، صدای جبرئیل امین است که در غم امام المتین صحیه می زند که علی را کشتند. والله، ارکان هدایت را از بین بردنند... زینب صدای حزین امین وحی را که می شنود، در یک لحظه صحیه از دست دادن مادرش زهرا برایش تداعی می گردد. در مسجد قامت به خون نشسته علی (ع) را در گلیمی نهاده و راهی منزل می کنند. در فاصله اندکی که به جا

مانده است، حضرت فرمودند: «فرزندانم! مرا بگذارید تا با پای خودم وارد منزل گردم. نمی خواهم دخترم زینب متوجه این وضع من گردد.» آری زینب دو چهره خوبین را پشت در خانه شان دیده است، یک بار مادر خود را و این بار قامت رشید امام المتقین را و از شدت غصه به خود می پیچید. او گرد وجود پدر خویش همچون پروانه می گردید و از خرم و وجود او بهره ها می برد. در آخرین لحظات از پدر خویش اجازه خواست تا از او سئوالی را بپرسد. امام او را در پرسیدن آزاد دانست و فرمود: «دخترم! هر چه می خواهی بپرس که فرصت کم است.» زینب رو به پدر کرد و گفت: «ام ایمن می گویید: «من از رسول خدا شنیدم که حسین در نقطه ای به نام کربلا در روز عاشورا بالب تشنه شهید می گردد» آیا نقل قول او صحیح است؟ امام فرمود: «آری؛ ام ایمن درست می گوید. اما من چیزی اضافه بر کلام او برایت نقل کنم. دخترم! روزی شما را از دروازه همین شهر کوفه به عنوان اسرای خارجی وارد می نمایند که شهر در شور و شعف موج می زند، آن روز مردم، شهر را آذین می بندند و با دست زدن و هلهله از آمدن شما استقبال کرده و شما را در شهر گردش می دهند.» زینب از شنیدن کلام امام معصوم (ع)، می بیند که چه مصایب طاقت فرسایی در انتظار او می باشد. [۶۴].

مصیبت برادرش امام حسن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از برخی از مطلعین و دانایان و آگاهان چنین رسیده است: «هنگامی که امام حسن (ع) تشت و لگن مقابلش گذاشته شد، در حالی که جگر رنج دیده اش استفراغ و قی می کرد، شنید خواهش زینب می خواهد نزد او بیاید. در آن حال که سخت بیمار بود، فرمان داد که تشت را بردارند، زیرا می ترسید خواهش از دیدن آن تشت افسرده شود. [۶۵].

زینب بر بالین امام حسن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امام حسن مجتبی (ع) بر اثر زهر به شدت در رنج بود. نیمه های شب، امام حسن (ع) دید از تحمل درد و رنج ناتوان شده، لذا یگانه مونس و غمخوارش، زینب (س) را صدا زد: زینب (س) برخاست و به بالین برادر آمد و او را به گونه ای دید که چون مار گزیده به خود می پیچید، احوال او را پرسید، امام حسن (ع) «خواهرم! برو برادرم حسین را خبر کن به این جا بیاید.» زینب (س) با چشمی گریان و دلی غبار، به خانه برادرش حسین (ع) شتافت و ماجرا را به او گفت و او را به بالین برادر آورد. [۶۶]. سرانجام زینب (س) با شهادت برادرش امام حسن (ع) روبه رو شد و داغ پرسوز برادر بزرگش را که یک عمر از دست دشمنان، خون جگر خورده بود، دید ولی کاهش همین مقدار مصیبت را بیشتر نمی دید، زینب (س) در تشییع جنازه برادرش امام حسن (ع) دید گروهی از بنی امیه با تحریک عایشه به بهانه این که ما نمی گذاریم شما پیکر برادرتان حسن را در کنار قبر رسول خدا (ص) به خاک بسپارد، اهانتها کردند، حتی جنازه اش را تیرباران نمودند، به طوری که وقتی امام حسین (ع) و یاران، جنازه او را در قبرستان بقیع به زمین نهادند تیرهایی را که به بدن آن حضرت اصابت کرده بود شمردند به هفتاد تیر رسد. [۶۷].

مصایب حضرت زینب در سرزمین کربلا

حرکت به سوی کربلا

زینب در کاروان حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هنگامی که کاروان حسین (ع) تصمیم گرفت مکه را به قصد کوفه ترک کند، روایت کننده می گوید: چهل محمل را دیدم که با پوشش کامل و موزون، آماده کرده بودند تا بنی هاشم بانوان محرم خود را بر آنها سوار نمایند. به آن

صحنه باشکوه می نگریستم، ناگاه دیدم از سرای حسینی جوانی بلند بالا و خوش چهره که خالی بر صورتش بود، بیرون آمد و خطاب به بنی هاشم فرمود: «از من دور شوید». آنها دور شدند، آن گاه دوزن از سرای حسینی بیرون آمدند، در حالی که سایر بانوان اطراف آنها را گرفته بودند. آن جوان خوش چهره، محمولی را آماده کرد و زانوی خود را خم کرد و در محضر امام حسین (ع) آن دو بانو را با احترام مخصوص سوار محمل نمود. از یکی پرسیدم: این دو بانو و آن جوان مه لقا کیستند؟ گفت: «آن دو بانو یکی زینب (س) و دیگری ام کلثوم است و آن جوان زیباروی، حضرت عباس (ع) می باشد». آری زینب (س) با چنین عزت و شکوهی سوار محمل شده و به سوی کوفه روانه گردید. [۶۸].

ورود به کربلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِهِنَّا مَيْ كَه امام حسین (ع) و همراهان در روز دوم محرم که روز پنج شنبه بود به کربلا رسیدند و در همان محل سکونت نموده و خیمه ها را به پا کردند، دو حادثه جانسوز در رابطه با زینب (س) رخ داد. پس از برپا شدن خیمه ها و سکونت در کربلا حضرت زینب (س) هراسان به حضور برادرش امام حسین (ع) آمد و عرض کرد: «این بیابان را خوفناک می بینم، چرا که خوف عظیمی از آن، به من روی آورده است». امام حسین (ع) فرمود: خواهر جانم، هنگام رفتن به جبهه صفين در همین جا با پدرم فرود آمدیم، پدرم سرش را روی دامن برادرم نهاد و ساعتی خوابید و من حاضر بودم، پدرم بیدار شد و گریه کرد، برادرم حسن (ع) از او پرسید: «چرا گریه می کنی؟» پدرم فرمود: «کانی رایت فی متامی ان هذا الوادی بحر من الدم و الحسين قد غرق فيه و هو يستغاث فلا يغاث»؛ گویا در عالم خواب دیدم، این بیابان دریایی از خون است و حسین (ع) در آن غرق شده و هر چه یار و یاور می طلبد، کسی او را یاری نمی کند. آن گاه پدرم به من رو کرد و فرمود: «ای ابا عبدالله! هر گاه چنین حادثه ای برای تو رخ داد، چه می کنی؟» در پاسخ گفت: «اصبر و لا بدی من اصبر»؛ صبر می کنم که جز صبر و استقامت چاره ای نیست. دل زینب (س) با شنیدن این سخن، آن چنان سوخت که سیلاب اشک از دیدگانش سرازیر شد. [۶۹].

سیلی بر صورت خود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِروایت شده که پس از مهلت گرفتن از دشمن، امام حسین (ع) نشست و به خواب رفت و سپس بیدار شد و به خواهش زینب (س) فرمود: «خواهم! همین لحظه، جدم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، پدرم علی علیه السلام و مادرم فاطمه سلام الله علیها و برادرم حسن علیه السلام را در خواب دیدم که همه می گفتند: ای حسین! به همین زودی (و به نقل دیگر، گفتند: فردا) نزد ما خواهی آمد». زینب سلام الله علیها تا این سخن را شنید (آن چنان عاطفه اش به جوش آمد که) سیلی به صورت خود زد و صدا به گریه بلند کرد. امام حسین (ع) او را دلداری داده و به صبر و آرامش فرا خواند، به خصوص یادآور شد که با آرامش و حوصله خود، شماتت و سرزنش دشمن را از ما خاندان پیامبر (ص) دور کن. [۷۰].

راضی به قضا بودن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِچون امام حسین (ع) برای استراحت در خزیمیه فرود آمد و یک شبانه روز توقف کرد، صبحگاه زینب (س) خواهش نزد او آمد و گفت: ای برادرم! آیا نمی خواهی از آنچه دیشب شنیده ام تو را آگاه کنم؟ حسین (ع) فرمود: چه شنیدی؟ زینب (س) گفت: در دل شب بیرون رفتم که شنیدم هاتفی ندا می داد: ای چشم! در ریختن اشک بکوش که جز من کسی بر شهدا گریه نخواهد کرد، گریه بر آن گروهی که مرگ آنان را به پیش می راند تا به سوی میعاد گاهی بکشاند که به عهد خویش وفا کنند. حسین (ع) فرمود: «یا اختاه! کل ما قضی فهו کائن»؛ خواهش! آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست. یعنی ما باید

وظیفه خود را به انجام برسانیم و به آنچه خدا می‌خواهد راضی باشیم. [۷۱].

زینب در ورود به کربلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پس از ورود به کربلا، امام دستهای خویش را به آسمان بر می‌دارد و نجوا می‌نماید: «اللهم انی اعوذ بک من کرب و البلا!» یاد کلام جد و باب خویش می‌کند که او را از کربلا خبر می‌دادند. پس، بر خیل فدائیان خویش بانگ برآورد: «خیمه‌ها را همین مکان بر پا نمایید. اینجا محل ریختن خونهای ماست. در میان جمعیت، خواهر خود را می‌بیند که غمگین نشسته و خیره خیره اطراف را زیر بال نگاه خود گرفته است. چهره اش از غم موج می‌زند. حسین به سوی او می‌آید و او را تسلی می‌دهد. صدای زینب حاکی از درد درون است که می‌فرماید: «برادرم! یا از این مکان برویم از لحظه‌ای که وارد این سرزمین شده ایم و نام کربلا را شنیده ام، غمهای عالم روی سینه ام جمع شده اند...!» امام بر او آیه امید و اطمینان می‌خواند: «خواهرم! بر خدای متعال توکل بنما. هر چه هست، به دست اوست.» سپس، دستور بر پایی خیام را صادر می‌کند؛ ولی زینب (س) متحیرانه چشم دوخته که چرا در درون دره خیمه‌ها را بر پا می‌کنند. او شاهد جنگهای باب خویش امیرالمؤمنین (ع) در مقابل دشمنان دین بود و از خیمه‌گاه آن دوران به ذهن خویش تصاویر زنده‌ای را به یاد دارد. در برابر امام خویش، با کمال متانت و ادب می‌پرسد: «پدرم، همیشه خیمه‌ها را در مکان بلندی بر پا می‌کرد. چه شده است که شما خلاف او عمل می‌کنید؟!» امام می‌فرماید: «خواهرم! آن موقع، در جنگها فتح و پیروزی وجود داشت، اما ما می‌دانیم که این جنگ در نهایت به کشته شدن ما و اسیری رفتن اهل بیت پیغمبر خدا می‌انجامد. خواهرم! اگر قدری صبر نمایی، قضایا را خواهی فهمید، ولی باید تحمل و صبر نمایی.» زینب (س) با شنیدن این جملات، پی به عمق واقعیت می‌برد و می‌داند که روزگار وصل با حسین (ع) به سر رسیده و زمانی دیگر شروع محنث و مصایب است. [۷۲].

سلام زینب به حبیب بن مظاہر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فزونی سپاه دشمن و نیروی اندک محدود برادر بیش از همه، قلب زینب (س) را آماج دردها و غصه‌های فراوان می‌کرد، و بدین جهت چون روز ششم محرم حبیب بن مظاہر به یاری حسین (ع) به کربلا آمد، و دختر امیرالمؤمنین (س) از این فدایکاری باخبر گشت، به حبیب پیغام سلام داد. [۷۳]. چون این پیغام به حبیب رسید، بر روی حاکم کربلا نشست و مشتی از آن برداشته بر سرو صورت خویش ریخت و گفت: خاکم به سر! سختی کار زینب به جایی رسیده است که به مثل من سلام می‌رساند!! [۷۴].

من از حسین جدا نمی‌شوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت زینب بنت جعفر (س) از سوم شعبان سال ۶۰ هجری در مکه بود. چون سربازان یزید می‌خواستند در مکه و در حرم امن الهی امام حسین (ع) را مخفیانه بکشند، لذا امام روز «ترویه» که روز هشتم ذی الحجه است، مکه را به سوی عراق ترک کرد. زینب (س) نیز در این کاروان حضور داشت. ابن عباس گفت: یا حسین! اگر خود مجبور به رفتن هستی، زنان را با خود همراه مبر. زینب (س) چون این سخن را شنید، سر از کجاوه بیرون کرد و گفت: ابن عباس! می‌خواهی مرا از برادرم حسین جدا کنی؟! هرگز. [۷۵].

مصطفای زینب در شب عاشورا

بستن آب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رُوْز هفتم غمی دیگر بر غمهای زینب (س) افروده گشت. فرمانی از ابن زیاد رسید که نگذارید حسین و اصحاب او از آب استفاده کنند، و بدین طریق تشنگی یاران به ویژه فرزندان و کودکان دل زینب (س) را به درد می آورد. هر چند در این فرصت گاه و بی گاه ابوالفضل و علی اکبر (ع) در کنار سایر یاران امام حسین (ع) مقدار کمی آب تهیه می کردند، و صفواف فشرده دشمن را به عقب می راندند، ولی جوابگوی نیاز شدید تشنگی و مشکلات همه یاران و عزیزان نبود؛ آن هم در هوای گرم تابستان کربلا سکینه دختر امام حسین (ع) می گوید: صبر کن. چگونه صبر کند بچه شیر خواره ای که دوام صبر ندارد؟! [۷۶].

سرکشی به خیمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت زینب (س) نقل شده فرمود: در شب عاشورا، نصف شب به خیمه برادرم حضرت عباس (ع) رفت دیدم جوانان بنی هاشم به دور او حلقه زده اند و او مانند شیر ضرغام با آنها سخن می گوید و به آنها می فرماید: «ای برادرانم و ای پسر عموهایم! فردا هنگامی که جنگ شروع شد، نخستین کسانی که به میدان رزم می شتابد، شما باشید، تا مردم نگویند: بنی هاشم جمعی را برای یاری خواستند، ولی زندگی خود را بر مرگ دیگران ترجیح دادند...». جوانان بی هاشم پاسخ دادند: «ما مطیع فرمان تو می باشیم». حضرت زینب (س) می گوید: از آنجا به خیمه «حبیب بن مظاہر» رفتم دیدم با یاران (غیربنی هاشم) جلسه مذاکره تشکیل داده و به آنها می گوید: «فردا وقتی که جنگ شد، پیشقدم شوید و نخست به میدان بروید، و نگذارید که یک نفر از بنی هاشم، قبل از شما به میدان برود، زیرا که بنی هاشم، سادات و بزرگان ما می باشند...». اصحاب گفتند: «سخن تو درست است» و به آن وفا کردند. [۷۷].

شنیدن صدای سپاه دشمن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حسین (ع) در آن هنگام در پیش خیمه خود نشسته و تکیه به شمشیر داده و سر مبارک بر روی زانو قرار داده و به خواب رفته بود. زینب (س) که صدای همهمه اسبان و لشکریان را شنید، نزدیک برادرش آمد و عرضه داشت: ای برادر! آیا صدای مخالفان را نمی شنوی که اینک به طرف خیام نزدیک می شوند. حسین (ع) سر برداشت، فرمود: هم اکنون رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که فرمود: حسین جان بدین زودی بر ما وارد خواهی شد. زینب (س) که این سخن دلخراش را شنید، سیلی به صورت زد و اظهار دردمندی و بیچارگی نمود. حضرت او را دلداری داده و امر به آرامش فرمود. [۷۸].

امتحان اصحاب در شب عاشورا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زینب (س) متکایی برای حسین (ع) گذاشت، و آن حضرت با خواهر خود آهسته به سخن پرداختند و زمانی که صدای زینب به خاطر بی سرپرستی فردای بانوان به گریه بلند شد، حسین (ع) او را دلداری داد. بعد زینب ادامه داد: برادرم! آیا برای وفاداری و مقاومت لازم فردا، اصحاب را کاملاً امتحان کرده ای که مبادا فردا تو را تنها بگذارند؟ حسین (ع) فرمود: بلی آنان را بارها آزمایش کرده ام، و تا زنده هستند از من و بانوان و اطفال حمایت و حفاظت خواهند کرد! بعد حسین (ع) از خیمه زینب بیرون آمد، و به خیمه حبیب بن مظاہر رفت و مشاهده کرد که حبیب برای اطمینان خاطر و دلداری زینب، مطلب را با سایر یاران در میان گذاشت و آنان سرهای خود را برخene کردند و قبضه شمشیرها را در دست فشردند و برای حفاظت از بانوان و ناموس

پیامبر(ص) که زینب (ع) روی آن حساسیت فوق العاده داشت. با ادای سوگند، برای چندمین بار اعلام وفاداری کردند. [۷۹].

قاوله سالار حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِنِي هاشم می فرماید: «در شب عاشورا، دیدم برادرم از خیمه بیرون آمده و خارهای بیابان را با غلاف شمشیر از جای می کند. جلو رفتم و سؤال کردم: چرا چنین می کنی؟ فرمود: می دانم فردا اطفال من باید روی این خارها با پای برخene، راه بروند». سپس، امام به خواهرش فرمود: «تو قاوله سالار من هستی. مواظب باش جلوی دشمن گریه نکنی و نگذاری اطفال من سیلی و تازیانه بخورند. بدان که تو را به کوفه و شام خواهند برد.» [۸۰].

شب عاشورا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنابر روایت ارشاد حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود: در شب عاشورا من نشسته بودم و عمه ام زینب مرا پرستاری می کرد که پدرم در خیمه جداگانه کناره کرد و در نزد او «جون» مولای ابوذر غفاری ایستاده بود و آن حضرت شمشیر خود را صاف می کرد و می فرمود: یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالا شراق و الاصلیمن صاحب و طالب قتیل و الدهر لا یقعن بالبدیلو کل حی سالک سیل و منتهی الامر الی الجلیلای روزگار اف بر دوستی تو باد؛ چه بسیار برای تو بود در صبح و عصر؛ از رفیقان و طالب تو که کشته شده اند؛ و روزگار به بدل قناعت نمی کند؛ هر زنده ای رونده راه است؛ و منتهای امر به سوی خداوند بزرگ است. این اشعار را دو یا سه دفعه خواند تا اینکه من فهمیدم که آن جناب چه اراده کرده است پس گریه مرا گلوگیر شد و خودداری کردم و سکوت نمودم. دانستم که بلا-نازل شده است. اما عمه ام زینب آن اشعار را شنید و نتوانست خودداری کند برخاست و به نزد آن حضرت رفت و گفت: واثکلاه! ای کاش مرگ مرا دریافته بود، مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن امروز مردند. ای خلیفه گذشتگان و فریادرس باقی ماندگان. پس حسین سوی او نظر کرد و فرمود: ای خواهر! شیطان حلم تو را نبرد چشمهاش پر از اشک شد و فرمود: اگر آن مرغ سنگ خواره را می گذاشتند هر آینه می خواهد. زینب گفت: ای وای بر من! تو در میان این اشاره گیر افتاده ای، این دل مرا بیشتر مجروح داشته و بر من سخت تر است. پس بر صورت خود سیلی زد و گریبان خود را درید و افتاد و غش نمود. پس حسین برخاست و بر روی او آب ریخت و گفت: خواهر جان صبر کن و بدان که اهل زمین و آسمان می میرند و جز خدا کسی باقی نمی ماند. آن خدایی که خلق را خلق کرد به قدرت خود و بر می انگیزاند خلق را و زنده می کند ایشان را، او، فرد و تنهاست. جد من، پدر و برادر من بهتر از من بودند. و برای هر مسلمان اقتدا به پیغمبر لازم است. و امثال این سخنان در تعزیت او گفت و فرمود: ای خواهر! من تو را قسم می دهم که بر من گریبان پاره مکن و روی نخراش و وايلاه واشورا، مگو وقتی من هلاک شدم. پس او را به خیمه آورد و در نزد من نشانید [۸۱].

مصالح زینب در روز عاشورا

در خواست آب از زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
از شیخ بزرگوار «جعفر بن محمد نما» در کتاب «مثیرالاحزان» و او از سکینه روایت کرده که می فرمود: در روز نهم محرم آب ما تمام شد و عطش ما شدت نمود. آب از ظرفها و مشکها خشک شده بود. چون من و بعضی از اطفال ما، تشه شدیم، من به سوی عمه ام زینب رفتم تا او را از تشنگی خود خبر دهم که شاید آبی ذخیره شده باشد برای ما. پس دیدم که عمه ام در خیمه نشسته است و برادر شیر خوارم بر دامن او است. و آن کودک گاهی می نشیند و گاهی بر می خیزد، و مانند ماهی در

آب، در حرکت و اضطراب است و فریاد می‌کند و عمه ام می‌گوید: صبر کن. ای پسر برادر! و کجاست برای تو صبر و حال آنکه بر این حالت می‌باشی. گران است برای عمه تو که صدای تو را بشنود و نفعی به حال تو نبخشد. چون من این را شنیدم، صدا به گریه بلند کردم. زینب گفت، سکینه؟ گفتم: بلی. گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: برای عطش برادرم (و احوال خودم را به عمه ام نگفتم که مبادا اندوه او زیاد شود). پس گفتم: ای عمه! چه می‌شود که به سوی بعضی از عیالات انصار بفرستی، شاید آنها آبی داشته باشند؟! عمه ام برخاست و آن کودک را گرفت و به خیمه عمومه‌ایم رفت و دید که آبی ندارند، و بعضی از کودکان ما به دنبال او روانه شدند برای طمع آب. پس در خیمه پسر عمومه‌ایم (ولاد امام حسن) نشست و فرستاد به سوی خیمه اصحاب که شاید آبی بیابد. پس نیافت. چون از یافتن آب مأیوس شد، به خیمه خود برگشت، در حالی که همراه او قریب به بیست کودک از پسر و دختر بودند. پس شروع کرد به فریاد نمودن. ما هم همه فریاد کردیم. مردی از اصحاب پدرم که او را «بریر» می‌گفتند (و او را سید قراء می‌گفتند) چون صدای گریه ما را شنید، خود را بر زمین انداخت و خاک بر سر خود ریخت و به اصحاب خود خطاب کرد: آیا شما را خوش آیند است که دختران فاطمه بمیرند و حال اینکه قائمه شمشیرها در دستهای ما باشد؟! نه، قسم به خدا که بعد از ایشان در زندگی خیر نیست، بلکه باید پیش از ایشان در حوضهای مرگ وارد شویم. ای اصحاب من! هر یک دست یکی از این کودکان را بگیریم و بر آب هجوم آوریم پیش از اینکه ایشان از تشنگی بمیرند و اگر این قوم با ما مقاتله کنند ما هم با ایشان مقاتله می‌کنیم. یحیی بن مازنی گفت: موکلین آب فرات بر قتال ما اصرار خواهند داشت، اگر این کودکان را به همراه بریم شاید به ایشان تیری یا نیزه ای خورد و ما سبب آن شده باشیم. لیکن رأی آن است که مشکی با خود برداریم و آن را پر آب کنیم. آن وقت اگر با ما مقاتله کردند ما هم مقاتله کنیم. و اگر کسی از ما کشته شد، فداء دختران فاطمه باشد. بریر گفت: این فکر خوبی است. پس مشکی گرفتند و به جانب آب رفتند و ایشان چهار نفر بودند. چون موکلین آب فرات مشاهده نمودند گفتند که شما باشید تا ما رئیس خود را خبر دهیم میان بریر و رئیس ایشان قرابتی بود. پس چون او را خبر دادند گفت: ایشان را راه دهید تا آب بیاشامند چون داخل آب شدند و سردی آب را احساس کردند صدا به گریه بلند نموده گفتند: خدا لعنت کند این سعد را که از این آب جاری به جگر آل پیغمبر قطره ای نمی‌رسد. بریر گفت: پشت سر خود را نگاه کنید و تعجیل کنید و آب بردارید که دلهای اطفال حسین از تشنگی گذاخته است و شما نیاشامید تا جگر اولاد فاطمه سیراب شود. ایشان گفتند: قسم به خدا بریر! ما آب نمی‌آشامیم تا دلهای اطفال حسین سیراب شود. شخصی از موکلین فرات این حرف را شنید و گفت: شما خود داخل آب شدید، این برایتان کافی نیست که برای این خارجی آب می‌برید؟ قسم به خدا که اسحاق را از این کار باخبر می‌کنم بریر گفت: ای مرد کتمان کن امر ما را. پس بریر به نزدیک او رفت تا او را گرفته باشد که خبر به اسحاق نرسد. آن مرد فرار کرد و اسحاق را خبر کرد. او گفت: سر راه را برایشان بگیرید و ایشان را بیاورید به نزد من، و اگر ابا کردند با ایشان مقاتله کنید. پس سر راه را بر بریر و اصحاب او گرفتند. مقاتله ای بین ایشان در گرفت و بریر شروع به موعظه نمود. صدای او به گوش امام حسین (ع) رسید. چند نفر فرستاد که او را یاری کنند. پس ایشان رفتند و موکلین فرار کردند و آب را آوردند. اطفال به یک دفعه بر سر آب جمع شدند و شکمها و سینه‌ها را بر مشک گذاشتند، که ناگاه بند مشک باز شد و آب بر زمین ریخت کودکان به یک دفعه به فریاد آمدند بریر به صورت خود زد و گفت: والهفاه بر جگر دختران فاطمه (س) [۸۲].

پرستاری از امام سجاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون کار (جنگ) به امام حسین (ع) تنگ و سخت شد و یگانه و تنها ماند، به خیمه‌های فرزندان پدرش روی آورد. آنها را از ایشان خالی و تهی دید. سپس به خیمه‌های اصحاب و یارانش التفات نموده و نگریست کسی از آنان را ندید، پس شروع و آغاز نمود به بسیار گفتن «لا حول و لا قوہ الا بالله العلی العظیم» (حرکت و جنبشی و قوت و توانایی نیست جز به

و سیله خدای بلند مرتبه بزرگ) سپس به خیمه های زنان رقیه، به خیمه فرزندش علی زین العابدین (امام چهارم) آمد وی را دید به روی فرشی از پوست افتاده، پس بر او در آمد و زینب نزد وی بوده که پرستاریش می نمود، چون علی بن الحسین (ع) به پدر بزرگوارش نگاه کرد، خواست حرکت نموده و برخیزد، ولی از سختی بیماری نتوانست. به زینب فرمود: مرا به سینه ات تکیه ده که این (امام) پسر رسول خدا (ص) است که (اینجا) روی آورده، زینب پشت زین العابدین نشست و آن حضرت را به سینه خود تکیه داد. امام حسین (ع) از بیماری فرزندش پرسید و او خدای تعالی را حمد و سپاس می نمود، سپس گفت ای پدر! امروز با این منافقین و مردم دور و چه کردی؟ امام حسین (ع) به او فرمود: ای پسرم! شیطان و دیو سرکش بر ایشان غالب و چیره گشته و ذکر و یاد خدا را از اینان فراموش گردانیده، و میان ما و آنان آتش جنگ برو افروخته شد تا اینکه روی زمین خون جاری و روان شد. علی (زین العابدین) گفت: ای پدر! عمومی عباس کجاست است؟ پس چون عمومیش را از پدرش پرسید، گریه زینب گلویش را گرفت (و نتوانست سخنی بگوید) و به برادرش نگریسته که چگونه به فرزندش پاسخ خواهد داد، زیرا او را به شهادت و کشته شدن عمومیش عباس آگاه نساخته بود، از بیم آنکه بیماری اش شدت یافته و سخت گردد، پس امام حسین به او فرمود: ای پسرم! عمومیت کشته شد، و دو دستش را در کنار فرات جدا کردند. پس علی بن الحسین (ع) سخت گریست تا اینکه از حرکت و جنبش افتاده و بیهوش شد. چون به هوش آمد، از هر یک از عموهایش پرسید و امام حسین به او فرمود: کشته شدند. علی بن الحسین گفت: برادرم علی و حبیب بن مظاہر و مسلم بن عوسمجه و زهیر بن قین کجا هستند؟ امام حسین به او فرمود: ای پسرم! بدان مرد زنده ای جز من و تو در خیمه های نیست، و کسانی را که از ایشان می پرسی همه آنها بر روی زمین افتاده اند (کشته شده اند) [۸۳].

درخواست شمشیر از زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ علی بن الحسین (ع) سخت گریسته، به عمه اش زینب فرمود: ای عمه شمشیر و عصا و چوبدستی برایم بیاور. پدرش به او فرمود: به شمشیر و عصا چه خواهی کرد؟ گفت: عصا را (برای اینکه) بر آن تکیه کنم، و شمشیر را (برای اینکه) پیش روی پسر رسول خدا (دشمنانش را) مانع شده و جلوگیری کنم، زیرا خیر و نیکی پس از او در زندگی نمی باشد. امام حسین (ع) او را از آن کار منع نموده و جلوگیری کرد، و وی را به سینه اش چسبانیده به او فرمود: ای فرزندم تو پاکیزه ترین فرزندانم هستی. (چون معصوم و بازداشته از گناهی) و افضل و برترین خانواده ام می باشی. [۸۴].

استمداد حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت زینب (س) نیز چندین بار در روز عاشورا به قتلگاه رفت، چون نان و آبی نداشت، دستها را بر سر نهاد و فریاد زد، از زمین و زمان برای یاری حسین استمداد نمود، بر سر عمر سعد جیغ کشید و فرمود: «آیا حسین (ع) را می کشند و تو این صحنه را می نگری؟!» [۸۵].

وداع امام حسین با زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امام حسین (ع) بانوان را دلداری داد و امر به صبر و فرمود: خداوند شما را از دست دشمنان نجات دهد و عاقبت امر شما را نیکو گرداند، و دشمنان شما را به انواع عذاب مبتلا خواهد کرد، و در عوض این مصائبی که به شما رسیده، خداوند چندین برابر از موهاب خود را به شما عنایت می فرماید، به زیان چیزی نگویید که موجب کاهش مقام ارجمند شما گردد... زینب گریه می کرد، امام به او فرمود: آرام باش ای دختر مرتضی، وقت گریه طولانی است. همین که خواست به عزم میدان، از خیمه بیرون آید، زینب (س) دامن امام را گرفت و صدای زد: «مهملاً - یا اخی، توقف حتی اتزود منک و اودعک وداع مفارق لا

تلاقی بعده؟ برادرم! آهسته باش، توقف کن تا تو سیر بینم و با تو وداع کنم، آن وداع جدا کننده‌ای که بعد از آن دیگر ملاقاتی با تو نخواهد بود. بگذار تا بگیرم چون ابر نو بهاران کر سنگ ناله خیزد، روز وداع یارانفهلا اخی قبل الممات هنیه لتبرد منی لوعه و غلیلیعنی: برادرم! آهسته برو و قبل از مرگ، اندکی با ما باش، تا با دیدار تو، درون سوزان، و سوز قلب پریشان و بی قرارم خنک گردد» [۸۶]. ای جان ما جانان ما آهسته رو مشکن دل سوزان ما آهسته رو آهسته روبر خواهر زارت نگر، بر طفل بیمارت نگر آهسته رو، آهسته رو، آهسته رو کرده وصیت مادرم تا من بیوسم حنجرت آهسته رو، آهسته رو، آهسته رو

دلداری امام بر زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت زینب (س) از برادر دل نمی کند، به دست و پای برادر افتاد و بوسید، سایر بانوان حرم، آن حضرت را محاصره کرده و دست و پای او را می بوسیدند و گریه می کردند، امام آنها را آرام کرد و به خیمه برگردانید، سپس خواهرش را به تنها ی طلبید و او را دلداری داد. و امر یده علی صدرها وسكنها من الجزع؛ سرانجام، امام حسین (ع) دستش را بر سینه خواهرش زینب کشید، زینب آرام گرفت و دیگر بی قراری نکرد. امام به او فرمود: افرادی که صبر می کنند، پاداش بسیار در پیشگاه خدا دارند، صبر کن تا به پادشاهی الهی برسی... آن گاه زینب (س) خشنود شد و اظهار سرور کرد و عرض کرد: «یا ابن امی طب نفسا و قرعینا فانک تجدنی کما تحب و ترضی؟ ای پسر مادرم. خاطرت شاد و چشمت روشن باد، چرا که مرا آن گونه که دوست داری و خشنود هستی، خواهی یافت. زبان حال زینب (س) در این وقت این بود: صبرت علی شیء امر من اصبر سأصبر حتی یعجز الصبر عن صبریعنی: بر چیزی که تلخ تراز تلخی گیاه صبر است، صبر می کنم، و به زودی چنان صبر می کنم، که نیروی صبر از قدرت صبر من، درمانده گردد. آری، به گونه ای صبر کنم، که صبر از من خسته شود. هان برو زینب که درد است بی دوا دردمند حق طبیب دردها استتند رو زینب که خواهی شد اسیر زین اسیری هست جانت ناگزیر رو یتیمان مرا غمخوار باش در غریبی بی کس اند، تو یار باشگر خورد سیلی سکینه دم مزن عالمی زین دم زدن بر هم مزن [۸۷].

در خواست پیراهن کهنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امام حسین (ع) به خواهرش زینب فرمود: ای خواهر! جامه کهنه ای که کسی از مردم در آن رغبت ننموده و خواهانش نباشد برای من بیاور که آن را زیر لباسها و جامه هایم قرار دهم (بیوشم) تا پس از کشته شدنم (آن را نبرده) بر هنر ام نکنند، پس فریادهای زنان به گریه شیون بلند شد. سپس جامه کهنه ای آورندند و امام حسین (ع) آن را چاک زده و اطراف و کنارهایش را پاره کرد، و زیر جامه هایش قرار داد و آن حضرت را شلوار تازه ای بود که آن را نیز پاره کرد تا از آن بزرگوار ربوه نشود (دشمن غارت ننموده به یغما و چپاول نبرد) و چون کشته شد مردی قصد و آهنگ آن حضرت را نموده آن جامه و شلوار را از او ربود و در بیابان روی زمین گرم عریان و بر هنر اش گذاشت و در همان حال دو دستش شل و خشک شده از کار افتاد و عذاب و کیفر و رسوایی به او روی آورد، و هنگامی که امام حسین (ع) آن جامه پاره شده را پوشید اهل و کسان و فرزندانش را وداع کرده و بدرود گفت وداع و بدرود مفارق و جدا شونده ای که هرگز باز نمی گردد. «صلی الله علیک یا ابا عبدالله الحسین». [۸۸].

وقتی امام از روی اسب افتاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وقتی که امام حسین (ع) از اسب به روی زمین افتاد، زینب دختر علی (ع) از خیمه بیرون آمد در حالی که دو گوشواره اش (از بسیاری اضطراب و نگرانی) میان دو گوشش جولان داشته و می گردید، و می فرمود: کاش آسمان بر زمین

می چسیید، ای عمر پسر سعد! آیا ابو عبدالله امام حسین (ع) را می کشند و تو به سوی آن حضرت می نگری؟ و اشکهای (چشم) عمر بر دو گونه اش جاری و روان بود، در حالی که روی خود را از آن مخدره بر می گرداند، و امام حسین (ع) نشسته و در برش جبه و جامه گشاده ای از خز (که روی جامه ها به تن می کنند) بود، و مردم از (کشتن) آن بزرگوار پرهیز می کردند، پس شمر فریاد زد، وای بر شما! چه انتظار دارید و چشم به راه چه هستید درباره آن حضرت؟ او را بکشید، مادرها یتان شما را گم کنند و از دست بدنهند (بمیرید تا مادرها یتان بی فرزند باشند) [۸۹].

کنار بدن برادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در کتاب «دمعة الساكبة» آمده است: از ابن ریاح رسیده که او گفته: من در جنگ و کارزار کربلا حاضر بوده و به چشم دیدم، چون امام حسین (ع) کشته شد. زنی آمد در حالی که به وسیله دامنهایش می لغزید تا اینکه بر زمین افتاد، سپس به پا خاسته فریاد می زد: ای حسینم، ای امام و پیشوایم، ای کشته شده ام، ای برادرم! آن گاه آمد به سوی جسد و تن آن حضرت در حالی که آن بزرگوار جثه و تنی بی سر بود. چون او را دید، دست در گردنش انداخته و پی در پی نعره و فریاد می زد، تا اینکه هر کس را (در آنجا) حاضر بود به گریه در آورد. سپس پرسیدم: او کیست؟ گفتند او زینب دختر امیرالمؤمنین (ع) است [۹۰].

عمل به وصیت مادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نقل کرده اند: چون حضرت امام حسین (ع) چند قدمی از خیمه ها دور شد، حضرت زینب (س) از خیمه بیرون آمد و صدا زد: «برادرم لحظه ای درنگ کن تا وصیت مادرم فاطمه (س) را نسبت به تو جا آوردم». زینب (س) عرض کرد: مادرم به من وصیت فرمود، هنگامی که نور چشم حسین (ع) را روانه میدان برای جنگ با دشمن کردی، عوض من گلوی او را بیوس، آن گاه زینب (س) گلوی برادرش را بوسید و به خیمه باز گشت. [۹۱].

دعوت به استقامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حجت خدا در مقابل اجساد مطهر شهداء ایستاده و لب به سخن می گشاید: «هل من ناصر ينصرني! هل من معين يعني!» تک تک شهدا را صدا می زند: «عباس کجایی؟ مسلم کجایی؟ بریر کجایی؟ چرا جواب حسین را نمی دهید؟ دلخوش بودید که من شما را صدا بزنم، اما اینک چه شده که جواب نمی دهید؟» به سوی خیمه روانه می گردد. اهل خیام را صدا می زند و همه را بر صبر و برداری و تحمل سفارش می نماید: «میادا در مقابل دشمن بلند گریه نمایید تا دشمن شاد گردد...» در میان اهل بیت، متوجه عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری می شود که می لرزد. حسین بر سینه خواهر خویش دست ولايت می نهد و او را به طمأنینه و استقامت بشارت می دهد: «خواهرم! پس از من، در قبال تمام مشکلات صابر باش. پس از من، مصائب زیادی بر تو وارد خواهد گشت». دختر حضرت علی (ع) و یادگار فاطمه می فرماید: «برادر! فرمانت را تحمل می کنم، ولی اگر این اطفال سراغ تو را بگیرند، چه جوابی بدهم؟» حسین نگاهی محبت آمیز به خواهرش می نماید: «زینبم! مرا در نماز شب خودت فراموش نکن.» [۹۲].

آخرین لحظات در کنار برادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در آخرین لحظه ای که امام (ع) در قید حیات بود، با زینب گفتگویی دارد و باز هم وصایایی با این مخدره

نموده و او را نایب خود قرار می‌دهد که بعد از وی کارها را دنبال کند. و آن وقتی بود که امام از اسب به زمین افتاد، زینب بلاfacسله خود را به میدان بر بالین برادرش می‌رساند و می‌بیند که زخم و جراحت زیادی به آن حضرت وارد شده و خون بسیاری از وی جاری است، پس خود را برابر روی جسد برادر انداخت و گفت: «انت احسین اخی، انت ابن امی، انت نور بصری، انت مهجه قلبی، انت حمانا، انت کهفنا، انت عمدنا، انت ابن علی المرتضی، انت ابن فاطمه الزهراء». امام در حالی که بیهوش بود، با گریه و زاری زینب به هوش آمد. زینب گفت: برادرم! به حق جدم رسول خدا (ص) تو را قسم می‌دهم با من سخن بگو. امام (ع) فرمود: «یا اختاه هذا يوم التnad، و هذا يوم الذى وعدنى به جدى و هو الى مشتاق». سپس فرمود: ای خواهرم! قلبم شکست و سختی و کرب من زیاد شد. به خدا قسمت می‌دهم که ساکت شوی و صبر پیشه کنی، زینب فریاد زد: واویلا! برادرم! فرزند مادرم! چگونه ساکت باشم در حالی که تو چنین حالتی داری... الخ» [۹۳]. بنابراین، آخرین کسی که توانست در آن لحظات آخر سخن برادر خود را بشنود و از وصایا و سفارشات آن حضرت آگاه گردد، زینب بود. این مهمترین ویژگی زینب بود که دیگران از آن بهره ای نداشتند. [۹۴].

زینب بر فراز قل زینبیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ حضرة حجت بن الحسن (عج) در زیارت ناحیه مقدسه، این صحنه را متذکر می‌گردد و می‌فرماید: ای جد بزرگوار! این منظره را چگونه به یاد بیاورم، آن گاه که بانوان حرم اسب تو را سرافکنده و مصیبت زده دیدند و زینش را واژگون یافته و از خیمه‌ها بیرون آمده و با دیدن آن منظره موها را پریشان نمودند و سیلی به صورت خود می‌زدند و چهره هایشان آشکار شده و فریادشان بلند بود؛ زیرا عزت خود را از دست رفته می‌دیدند: با این حال به سوی قتلگاه شتافتند و دیدند شمر روی سینه ات نشسته و خنجرش را بر گلویت نهاده تا سرت را از بدن جدا نمایند! زینب بر فراز قل زینبیه شاهد این ظلم آشکار است و صحنه را با چشم سر و دل مشاهده می‌کند. از دل سوخته خویش فریاد برآورد: «یابن محمد المصطفی! جواب خواهرت را بدء» بار دوم فرمود: «برادر! جواب مرا بدء». بار سوم فرمود: «الآن تو را به کسی قسم می‌دهم که حتماً جواب مرا بدھی. حسینم تو را به جان مادرمان زهرا جوابم را بدء». امام در لحظات مرگ و زندگی سر خویش را بلند نمود و امر فرمود: «از این صحنه، دور شوید». امر امام واجب است. زینب بچه‌ها را به سوی خیمه‌ها روانه نمود؛ اما مقاتل نویسان می‌نویسند: زینب پشت به حسین نمود؛ بلکه عقب عقب به طرف خیام می‌رفت و چشم از چهره حسین بر نمی‌داشت. [۹۵].

ایا در میان شما مسلمانی نیست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ حمید بن مسلم می‌گوید: سوگند به خدا، هیچ مغلوبی را مانند حسین که فرزندان و یاران و اهل بیتش را شهید کرده باشند، پابر جاتر و قوی دل تر ندیده بودم زیرا آن حضرت با این همه گرفتاری که دیده بود، باز هم هر گاه رجاله پسر سعد به وی حمله می‌آوردن شمشیر می‌کشید و آنها را مانند روپاهان که شیر شرزه در میانشان افتاده باشد از راست و چپ متفرق می‌ساخت. شمر که دید به سادگی نمی‌تواند بر حسین (ع) دست پیدا کند سواره‌ها را به کمک خوانده و آنها را پشت سر پیاده‌ها قرار داده و به تیر اندازان دستور داد تا بدن شریف او را هدف تیرها ساختند و بالاخره آن قدر تیر بر بدن آن حضرت وارد شد که گویی از تیر پر برآورده بود. حسین (ع) از زیادی خستگی و نوک پیکانهای بیداد از کار ماند و دست از نبرد برداشت. لشکر هم در برابر او ایستادند. زینب که برادر را از هر جهت بی‌یار و یاور دید، پیش خیمه‌ها آمده عمر سعد را مخاطب ساخته و فرمود: ای پسر سعد! می‌بینی زاده زهرا را می‌کشند و تو همچنان ایستاده و تماساً می‌کنی. پسر سعد پاسخی نداد و رو از آن جناب برگردانید. زینب (س) به لشکر توجه کرده گفت: آیا در میان شما مسلمانی نیست، باز هم پاسخی نشنید. در این وقت شمر سواره و پیاده را

مخاطب ساخته و گفت: وای بر شما! در انتظار چه هستید؟ مادرتان به عزایتان بنشیند، چرا کار او را به پایان نمی رسانید؟ لشکر که خود را جبره خوار پسر زیاد می دانستند، دیدند از ادب دور است پاسخ او را هم ندهند، به همین مناسبت از هر طرف به او حمله آوردند [۹۶].

زینب از خیمه بیرون آمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ راوی می گوید: چون بر اثر کثرت زخمها، ضعف بر حسین (ع) غلبه کرد و تیرهای دشمن در بدنش ماند خارهای بدن خارپشت نمایان گردید، صالح بن وهب مزنی، نیزه ای بر پهلوی او زد که از اسب بر زمین افتاد و نیمه طرف راست صورتش روی زمین قرار گرفت. در آن حال می گفت، «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مَلَكِ رَسُولِ اللَّهِ». پس از آن از روی زمین برخاست. در این موقع حضرت زینب کبری (س) از در خیمه بیرون آمد و با صدای بلند فریاد می زد: «برادرم! سرورم! سرپرست خانواده ام!» و می گفت: «ای کاش آسمان بر سر زمین خراب می شد وای کاش کوها از هم می پاشید و بر روی زمین می ریخت.» [۹۷].

مصابی گلهای کربلا

درد دل بچه ها با زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت زینب (س) بانوان و کودکان پراکنده را جمع آوری کرد، با هر کدام از آنها سخنی می گفت و گریه می کرد. یکی از پدر می پرسید، دیگری از عموم سوال می کرد، سومی از اصغر تشنہ کام یاد می کرد، چهارمی از اکبر و قاسم و عون و مسلم و... یکی می گفت: ای عمه جان! سیلی خورده ام، دیگری می گفت: گوشم می سوزد، زیرا گوشم را به طمع گوشواره، دریده اند، سومی می گفت: تازیانه خورده ام، زینب (س) در برابر دهها حوادث جانسوز قرار گرفته که به قول شاعر از زبان زینب (ع): اگر دردم یکی بودی چه بودی اگر غم اندکی بودی چه بودی؟ [۹۸].

مانعث از به میدان رفتن عبدالله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عبد الله بن حسن (ع) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود، با سرعت از میان خیمه ها بیرون آمد و می خواست خود را به کنار عمومی بزرگوارش رساند. زینب (ع) خواست او را از رفتن ممانعت کند و حسین (ع) هم به خواهرش دستور داد او را از آمدن کنار عمش جلوگیری نماید، لیکن آن پاک گهر شدیدا از رفن به خیمه ها امتناع می ورزید و می گفت: سوگند به خدا، از عمومیم جدا نخواهم شد. در این وقت ابجر بن کعب با شمشیری به جانب حسین (ع) حمله آورده عبدالله فرمود: وای بر تو ای زنازاده! می خواهی عمومیم را شهید کنی و مرا داغدار سازی؟ ابجر به سخن او اعتنایی نکرده تیغ فرود آورد و دست آن طفل را که فدایی حسین (ع) بود به پوست آویخت. عبدالله مادر خود را به فریاد خواند حسین (ع) یادگار برادر را به سینه چسبانیده و فرمود: ای فرزند برادر آرام بگیر و شکیبا باش و این پیش آمد را به خیر خود به شمار آور، زیرا به همین زودی خدای متعال تو را به پدران نیکو کارت ملحق خواهد ساخت. [۹۹].

زینب در سوگ عباس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نگامی که زینب (س) برادرش حسین (ع) را دید که تنها از کنار نهر علقمه باز می گردد، با خواهران دیگر با صدای جانسوز فریاد می زندند: «وا اخاه! وا عباساه! وا قله ناصراه! وا ضیعتاه! من بعد که؟»؛ وای برادرم، وای عباس، وای از کمی یاور

و مصایب جانکاه، وای از دیدن جای خالی تو! [۱۰۰]. زینب (س) به امام حسین (ع) عرض کرد: «چرا برادرم عباس را با خود نیاوردی؟» امام (ع) در پاسخ فرمود: «خواهرم! هر چه خواستم بدن برادرم را بیاورم، دیدم به قدر اعضای بدنش بر اثر زخمها از همدیگر گسیخته که نتوانستم، آن را حرکت دهم.» زینب (س) گفتار فوق را به زبان می‌آورد و می‌گریست، از جمله گفت: «آه! از کمی یاور و فقدان برادر! امام حسین (ع) فرمود: «آری، آه از فقدان برادر و شکستن کمو!». [۱۰۱].

زینب در بالین علی اکبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حسین (ع) که از شهادت علی (ع) باخبر شد، از خیمه بیرون آمده به بالین جوان قرار گرفت و همچنین که می‌گریست و اشک اندوه می‌بارید، فرمود: جوان من! خدا بکشد کشنده‌گان تو را، چقدر این بی حیا مردم بر خدا جری شدند و چگونه پرده احترام رسول خدا را دریدند. سپس اضافه کرد: پس از شهادت تو، خاک بر سر دنیا و زندگانی آن. زینب (س) که از شهادت یادگار برادرش باخبر شد، به سرعت از خیمه بیرون آمده، با ناله اندوه‌ناکی برادر و برادرزاده را ندا می‌داد و بالآخره بی تاب شده، خود را بر اندام او افکند. امام حسین (ع) که خواهر را سخت ناراحت دید پیش آمده او را از روی نعش فرزند بزرگوارش برداشت و او را به خیمه‌ها روانه کرد و به جوانان دستور داد و فرمود: اینکه بیایید نعش برادرتان را بردارید. آنها حسب الامر آمده و نعش پاکیزه یادگار حیدر کرار را در پیش خیمه‌ای که برابر آن کارزار می‌کردند گذارند. [۱۰۲].

زینب بر سر پیکر علی اکبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ محمد بن مسلم می‌گوید: گویا من زنی که مانند خورشید طلوع کرده و آشکار شونده است را می‌بینم که برای کشته شدن علی اکبر هیجده ساله، یا بیست و پنج ساله) با شتاب (از خیمه) بیرون شده به هلاک و تباہی شدن فریاد می‌زند و می‌فرماید: ای حبیب و دوست من، ای میوه دلم، ای روشنی چشممان! پس پرسیدم: آن زن کیست؟ گفته شد: او زینب دختر علی (ع) است، و آمد و بر روی (جسم و تن) او (علی اکبر) افتاد پس امام حسین (ع) آمد و دستش را گرفته او را به خیمه و خرگاه باز گردانید و به جوانان خود روی آورده فرمود: برادرتان را بردارید، پس آنان او را از جای افتادنش به زمین برداشته آوردنده تا نزد خیمه‌ای که در جلو آن کارزار می‌نمودند، نهادند [۱۰۳].

زینب کنار بدن علی اکبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زینب (س) زودتر از برادرش امام حسین (ع) به بالین علی اکبر رفت، زیرا می‌دانست که امام علاقه بسیاری به علی اکبر داد. اگر او را کشته ببیند، ممکن است روح از بدنش مفارقت نماید، از این رو زینب (س) با این کارش امام را نگذاشت، بلکه او را به حضور ناموس متوجه ساخت، با توجه به اینکه برای انسانهای غیور، حفظ ناموس، بسیار مهم است. [۱۰۴].

با شتاب بر بالین علی اکبر آمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امام حسین (ع) با شتاب به بالین جوانش آمد و ایستاد و فرمود: «قتل الله قوماً قتلوك، يا بنى ما اجراءهم على الرّحمان و انتهاك حرمّة الرّسول». خداوند آن قوم را بکشد که تو را کشتنند. ای پسرم! چه بسیار این مردم بر خدا و دریدن حرمت رسول خدا، گستاخ و بی باک گشته اند؟ اشک از دیدگان امام سوازیر شد، سپس فرمود: «علی الدنيا بعدك العفا» بعد از تو خاک بر سر دنیا. در این حال، زینب بکری (س) از خیمه بیرون دویده، و فریاد می‌زد: ای برادرم، و ای برادرم! با شتاب آمد و خود را به روی پیکر به خون تپیده آن جوان افکند. حسین (ع) سر خواهر را بلند کرد و او را به خیمه باز گردانید. [۱۰۵].

بغل کردن بدن علی اکبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در روایت دیگری آمده: بانوان حرم که حضرت زینب (س) جلودار آنها بود، به استقبال جنازه علی اکبر (ع) شتافتند، زینب (س) وقتی که به جنازه رسید، آن را در بغل گرفت و با شور و هیجان عجیب، و قلب پر درد و با جان دل صدا می‌زد: علی جان! علی جان! [۱۰۶].

درخواست آب برای علی اصغر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زینب (س) خواهر امام حسین (ع) کودک را بیرون آورد و گفت: «برادر جان! این کودک تو، سه روز است که آب ننوشیده است. برای او جرعه ای آب بخواه». پس حضرت او را بالای دست گرفت و فرمود: «ای مردم! شما بیرون و خانواده ام را کشتید و تنها همین کودک باقی مانده است که از تشنگی بی تاب شده؛ او را با جرعه ای آب سیراب کنید.» هنگامی که حسین (ع) با ایشان سخن می‌گفت، یک نفر از لشکریان تیری پرتاب نمود که گلوی کودک امام را پاره کرد. سپس امام او را نفرین کرد که اجابت آن به دست مختار به وقوع پیوست. هنگامی که حرمۀ را دستگیر کردند و مختار او را دید گریست و گفت: «وای بر تو! چه چیز سزای کار توست که کودکی کوچک را کشتی و گلویش را دریدی. ای دشمن خدا! آیا نمی‌دانستی که او فرزند پیامبر است؟» سپس دستور داد تا او را نشانه تیرها قرار دهند و آن قدر به او تیر زدند تا مرد. [۱۰۷].

امانتی از ما مانده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طبق بعضی روایت، بعد از رحلت حضرت رقیه (س) یزید دستور داد چراغ و تخته غسل را ببرند، و او را بآمان پیراهن کنه اش کفن کنند. زنان شام از دحام کردند و در حالی که سیاه پوش شده بودند، برای بدرقه اهل بیت (ع) از خانه ها بیرون آمدند. صدای ناله و گریه آنها از هر سو شنیده می‌شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت (ع) وداع نمودند، و تا کاروان اهل بیت (ع) پیدا بود، مردم شام گریه می‌کردند. [۱۰۸]. زینب (س) از این فرصت استفاده های بسیار کرد. از جمله اینکه هنگام وداع، ناگاه سر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم شام فرمود: «ای اهل شام، از ما در این خرابه امانتی مانده است؛ جان شما و جان این امانت. هر گاه کنار قبرش بروید (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش پاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید» [۱۰۹].

در سوگ عبدالله اصغر، فرزند امام مجتبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عبدالله اصغر فرزند امام حسن مجتبی (ع) در کربلا یازده سال داشت، این کودک را امام حسین (ع) به بانوان حرم سپرده بود، تا در خیمه ها از او نگهداری کنند. هنگامی که امام حسین (ع) تنها به میدان رفت و هیچ گونه یار و یاوری نداشت، وقتی که عبدالله غریبی و مظلومی عمومیش را دریافت، برای یاری عموم، از خیمه به سوی میدان دوید، زینب (س) به دنبال او حرکت کرد تا هنگام نگذارد به میدان برسد، امام حسین (ع) صدای زد: خواهرم عبدالله را نگهدار، اما عبدالله خود را به عموم رسانیده و گفت: به خدا، از عمومیم جدا نمی‌شوم، و به خیمه برنگشت، در آغوش عمومیش بود و با او سخن می‌گفت، ناگاه ظالمی به پیش آمد و شمشیرش را بلند کرد تا بر امام وارد سازد عبدالله دستش را به پیش آورد تا از ضرب شمشیر جلوگیری کند، دست عبدالله بر اثر آن ضربت بریده و به پوست آویزان شد، عبدالله صدای زد: «یا عماه یا ابناه»؛ ایعمو جان! وای بابا، بین دستم را بریدند. امام حسین (ع) آن کودک عزیز را در آغوش کشید و فرمود: عزیزم صبر کن به زودی به جد و پدر و عمومهایت ملحق می‌گردید.

شوی و با آنها دیدار می‌کنی، هنوز دلجویی امام تمام نشده بود که حرم‌له ملعون گلوی نازکش را هدف تیر خود قرار داد، و آن آقازاده در آغوش عموم پرپر زد و به شهادت رسید. وقتی که زینب کبری (س) جریان را فهمید به قدری این بار مصیبت بر او سنگینی کرد که با صدای جگر سوز گریه کرد و گفت: «ای عزیز برادر وای نور چشمم «لیت الموت اعدمنی الحياة»؛ ای کاش مرد بودم و این منظره را نمی‌دیدم. آه کثر تیغ جفا دست وی آویخت پوست سوخت بر حالت آن طفل دل دشمن و دوستناگهان ظالم سنگین دلی از راه جفا بفکند تیر سه شعبه، سر او کرد جدا [۱۱۰].

ذکر مصیبت دو فرزند زینب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ رُوْز عَاشُورَا زِينَب (س) لباس نو بر تن عون و محمد کرد و غبار تمیز نمود و سرمه بر چشمانشان کشید و شمشیر به دستشان داد، و آنها را آماده شهادت ساخت، سپس آن دو را به حضور برادرش حسین (ع) آورد و اجازه خواست که آنها به میدان بروند. امام نخست اجازه نمی‌داد، حتی فرمود: «شاید همسرت عبدالله خشنود نباشد، زینب عرض کرد: چنین نیست، بلکه همسرم به خصوص به من سفارش کرد که اگر کار به جنگ کشید پسرانم جلوتر از پسران برادرت به میدان بروند. زینب (س) بیشتر اصرار کرد، سرانجام امام اجازه داد، زینب آن دو گل را به میدان فرستاده است». آن دو برادر به جنگ پرداختند، سرانجام محمد به شهادت رسید، عون کنار بدن گلگون محمد آمد و گفت: «برادرم شتاب مکن به زودی من نیز به تو می‌پیوندم». محمد نیز جنگید تا به شهادت رسید، امام حسین (ع) پیکر پاک آن دو نوجوان را بغل گرفت در حال که پاهایشان به زمین کشیده می‌شد آنها را به سوی خیمه آورد. عجیب آنکه بانوان به استقبال جنازه‌های آنها آمدند، همیشه زینب (س) در پیش‌پیش بانوان بود، ولی این بار زینب (س) دیده نمی‌شد، او از خیمه بیرون نیامده بود تا مبادا چشمش به پیکرهای به خون تپیده پسرانش بیفتند و بی تابی کند و از پاداشش کم بشود. [۱۱۱]. و شاید از این رو که مبادا برادرش او را در این حال بنگرد و در برابر خواهر شرمنده یا بی جواب بماند. حضرت زینب (س) در این هنگام بیرون نیامد، ولی برای علی اکبر (ع) در پیش‌پیش بانوان به استقبال آمد (چنان که قبل ذکر شد). مگو زینب بگو ام المصائب کاندرين عالم قضا آماده بهرش صد بلای ناگهان دارد مگو زینب بگو یک آسمان، صبر شکیبایی غلط گفتم ز صبرش شرمسازی آسمان دارد گهی در کربلا او شش برادر را کفن پوشید غلط گفتم ز صبرش شرمسازی آسمان دارد گهی بیند به جای شادی قاسم عزای او گهی بر سینه، داغ اکبر رعناء جوان دارد گهی بیند جدا بازوی عباس علی از تن دو چشم پر ز خون بر اصغر شیرین زبان دارد [۱۱۲].

پرستاری زینب از فاطمه صغیری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ طبق نقل علامه مجلسی، فاطمه صغیری دختر امام حسین (ع) می‌گوید: کنار خیمه ایستاده بودم و پیکردهای پاره پاره شهیدان کربلا را می‌نگریستم، در این فکر بودم که بر سر ما چه.. خواهد آمد، آیا ما را می‌کشند یا اسیر می‌کنند؟ ناگاه سواری از دشمن به سوی ما آمد، با گره نیزه اش به بانوان می‌زد و چادر و روسری آنها را می‌کشید و غارت می‌کرد و آنها با فریادهای خود، پیامبر (ص) علی، حسن و حسین (ع) را به یاری می‌طلبدند، بسیار پریشان بودم و بر خود می‌لرزیدم، به عمه ام زینب (ام کلثوم کبری) پناه بردم. در این هنگام دیدم، ستمگری به سوی من آمد، فرار کردم و گمان نمودم که از دستش نجات می‌یابم، با کعب نیزه بر بین شانه هایم زد، از جانب صورت به زمین افتادم، گوشواره ام را کشید و گوشم را درید و گوشواره و مقنه ام را ربود. خون از ناحیه گوش بر صورت و سرم جریان یافت، بی هوش شدم، وقتی که به هوش آمدم، دیدم سرم بر دامن عمه ام زینب (س) است و او گریه می‌کرد و به من می‌فرمود: «برخیز به خیمه برویم و بینیم تا بر بانوان حرم و برادر بیمارت چه گذشت». برخاسم و گفتم: «ای عمه جان! آیا پارچه ای هست تا با آن سرم را از نگاه ناظران بپوشان؟» زینب (س) فرمود: «یا بنتاه!

عمتک مثلک» دخترم! عمه تو نیز مثل تو است. با هم به خیمه بازگشتم، دیدم آنچه در خیمه بود، همه را غارت کردند و امام سجاد (ع) به صورت بر زمین افتاده است و از شدت گرسنگی و تشنگی و دردها قدرت حرکت ندارد، ما برای او گریه کردیم و او برای ما گریه کرد.

به دنبال دو یادگار امام حسین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يَدْرِكَ كَتَابًا «يَقَاد» از مُقْتَلِ «ابن عَرْبِي» چیزی (خبری) است که مضمون و مفهوم آن این است: حضرت امام حسین (ع) هنگام وداع خود (با اهل بیت) به خواهرش زینب به جمع و گرد آوردن عیال و زن و فرزند پس از آنکه دشمنان خیام و خرگاهها را آتش می‌زنند وصیت و سفارش نمود، پس بعد از آنکه دشمنان خرگاهها را آتش زند و اطفال و کودکان پراکنده شدند زینب در جمع و گرد آوردن آنان رفت. سپس دو کودک از امام حسین (ع) را گم کرد و در طلب و به دست آوردن ایشان رفت. پس آن دو کودک را دست به گردن یکدیگر به خواب رفته بر زمین دید، چون آنها را حرکت داده و جنبانید، دید آنان از تشنگی مرده اند. چون لشکر آن را شنیدند، به پسر سعد گفتند: ما را در آب دادن (این) عیال و زن و فرزند اجازه و دستور ده. پسر سعد اجازه داد. چون آنها (برای ایشان) آب آوردنند، کودکان از آب دوری کرده و می‌گفتند: چگونه ما آب بنوشیم، در حالی که پسر رسول خدا تشهه کشته شد؟! [۱۱۳].

تسلی رباب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ صدای جانسوزی، زینب بیگنی (س) را از خاطرات خوش خویش جدا می‌سازد. خدایا! این صدای ناله کیست؟ آری، می‌شنود صدای دلگرفته ای را که می‌خواند: «اصغرم! کودکم!» با عجله راهی خیمه نیمه سوخته می‌گردد و پرده خیمه را بالا می‌زند که ناگهان رباب را می‌بیند که زانوان خویش در بغل گرفته و گریه می‌کند. با متنانت خاص خود می‌فرماید: «همسر برادرم! چه شده؟ مگر قرارمان بر سکوت نبود؟!» رباب به گریه خویش با خواهر همسرش تکلم می‌کند: «امروز قدری آب خوردم. سینه ام قدری شیر پیدا کرده و یاد علی اصغر و لب تشهه او افتادم که در اثر عطش، بر سینه من چنگ می‌زد و تقاضای آب داشت.» [۱۱۴].

مصالح بعد از شهادت امام حسین

شنیدن شیوه اسب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ زینب دختر علی (ع) شیوه اسب را شنید به سکینه روی آورده و به او گفت: پدرت آب آورده. سکینه به یاد پدر و آب، شادی کنان از خیمه بیرون شد و اسب را تنها و زین را از سوارش تهی دید. پس روسربی خویش را درید و پاره نموده، فریاد زد: ای کشته شده، ای پدر، ای حسن، ای حسین، ای وای از غربی و دور از وطنی، ای وای از دوری سفر، ای وای از طولانی و درازی مشقت و رنج و حزن و اندوه، این حسین (ع) است که به روی زمین بیابان (افتاده) است، عمامه و عبايش ربوده شده، انگشت و کفش او را گرفته اند (به یغما و چپاول برده اند) پدرم فداء کسی که سرش به زمینی است و تنش به زمین دیگر پدرم فدائی کسی که سرش را به شام به هدیه و ارمغان می‌برند، پدرم فداء و خونبهای کسی که پردگیان (زنان) او در میان دشمنان از پرده بیرون شدند (لشکر چادر از سرشاران برداشتند) پدرم فداء کسی که لشکرش روز دوشنبه مردند (کشته شدند) سپس با صدای بلند گریه کرد [۱۱۵].

سخن با ذوالجناح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در کتاب مصائب المقصومین آمده: هنگامی که ذوالجناح به سوی خیمه‌ها آمد و بانوان حرم ناله کنان و سیلی به صورت زنان از خیمه بیرون آمدند، هر کدام با اسب سخنی می‌گفتند: یکی گفت: ای اسب چرا حسین (ع) را بردی و نیاوردی؟ دیگری گفت: چرا امام را در میان دشمن گذاشتی؟ زینب (س) فرمود: آه، صورت خون آلود تو را می‌بینم. سکینه گفت: پدرم هنگام رفتن تشنۀ بود، «یا جواد هل سقی ابی ام قتل عطشانا؟» ای اسب، آیا پدرم را آب دادند یا بالب تشنه شهید کردند؟ [۱۱۶].

نظراره به آتش کشیدن خیمه‌ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عمر سعد کنار خیمه‌ها آمد و فریاد کشید: «ای اهل بیت حسین! از خیمه‌ها بیرون آیید». آنها به فریاد او اعتنا نکردند. عمر سعد، بار دیگر فریاد کشید: از خیمه‌ها بیرون بیایید. زینب (س) فرمود: ای عمر! دست از ما بردار. عمر سعد گفت: ای دختر علی! بیرون بیایید تا شما را اسیر نماییم. زینب (س) فرمود: از خدا بترس، آنقدر به ما ستم نکن. عمر سعد گفت: چاره ای جز اسیر شدن ندارید. زینب (س) فرمود: ما به اختیار خود بیرون نمی‌آییم. عمر سعد در آن وقت دستور داد آتش آورده و خیمه‌ها را آتش زدند، آن گاه بانوان حرم و کودکان با پای بر هنر از خیمه‌ها بیرون آمدند، و به سوی بیابان روی خارهای مغیلان می‌گردیدند، در حالی که دامن دختر کی آتش گرفته بود. [۱۱۷].

فداکاری حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ محمد بن مسلم (که خبرنگار کربلا بود) می‌گوید: «رأیت امراءة القت نفسها على النار فجئت بجسد كأنه ميت و رجلان تجزآن على الأرض» [۱۱۸] دیدم زنی خود را به آتش زد و بدنش را بیرون کشید که مثل مرده بود و پاهایش بر زمین کشیده می‌شد. پیش رفتم و پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: زینب، خواهر حسین است. گفتم: بیمار کیست؟ گفتند: علی بن الحسين است [۱۱۹].

خبر به آتش کشیدن خیمه‌ها به امام سجاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در بعضی مقاتل آمده: هنگامی که خیام را آتش زدند، زینب (س) نزد امام سجاد (ع) آمد و عرض کرد: ای یادگار گذشتگان و پناه باقیماندگان، خیمه‌ها را آتش زدند، چه کنیم؟ امام فرمود: «عليکن بالفرار» بر شما باد که فرار کنید. همه بانوان و کودکان در حالی که گریان بودند و فریاد می‌زدند، فرار کردند و سر به بیابانها نهادند، ولی زینب (س) باقی ماند و کنار بستر امام سجاد (ع) به آن حضرت می‌نگریست و امام بر اثر شدت بیماری قادر به فرار نبود. [۱۲۰].

بی قابی زینب کنار خیمه امام سجاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ کی از سربازان دشمن می‌گوید: بانوی بلند قامتی را کنار خیمه‌ای دیدم، در حالی که آتش اطراف آن خیمه شعله می‌کشید، آن بانو گاهی به طرف راست و چپ و گاهی به آسمان نگاه می‌کرد و دستهایش را بر اثر شدت ناراحتی به هم می‌زد، و گاهی وارد آن خیمه می‌شد، و بیرون می‌آمد، با سرعت نزد او رفتم و گفتم: ای بانو مگر شعله آتش را نمی‌بینی چرا مانند سایر بانوان فرار نمی‌کنی؟ زینب (س) گریه کرد و فرمود: ای آقا! ما شخص بیماری در میان این خیمه داریم که قدرت بر

نشستن و برخاستن ندارد، چگونه او را تنها بگذارم و بروم با اینکه آتش از هر سو به طرف او شعله می کشد؟ [۱۲۱].

زینب کنار بدن پاره پاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمید بن مسلم (از سربازان دشمن) می گوید: به خدا سوگند زینب دختر علی (ع) را فراموش نمی کنم که در کنار بدنهاش پاره پاره، ناله و گریه می کرد و با صدای جانسوز و قلب غمبار می گفت: «وا محمداه صلی علیک ملائکه السَّماء هذا حسین مرمل بالدماء، مقطع الاعضاء و بناتك سبايا...»؛ فریاد ای محمد! درود فرشتگان آسمان بر تو باد، این حسین تو است که در خون غوطه ای است، اعضاش قطع شده، و دختران تو به عنوان اسیر، عبور داده می شوند... و در روایت دیگر آمده: سخنان دیگری فرمود، از جمله گفت: «...هذا حسین مجزور الرّاس من القفا، مسلوب العمامة والرّداء...بابی المهموم حتى قضى، بابی العطشان حتى مضى، بابی من شیبته تقطير بالدماء...»؛ ای جد بزرگوار، این حسین تو است که سرش را از قفا بریده اند، لباس و عمامه اش را به یغما برده اند، پدرم به فدای آن کسی که با غمها و داغهای فراوان شهید شد، پدرم به فدای آن تشنه کامی که با لب تشنه جان داد، پدرم به فدای آن کسی که قطرات خون از محاسن شریفش می ریزد... در بعضی از روایات آمده: اهل بیت (ع) عمر سعد را سوگند دادند آنها را از کنار قتلگاه عبور دهنند، تا تجدید عهد با شهدا بنمایند. راوی می گوید: زینب ببری (س) به گونه ای روضه خواند و گریه می کرد که «فابتک و الله كل عدو و صديق»؛ سوگند به خدا هر دوست و دشمن از گریه و گفتار زینب (س) گریه کرد. [۱۲۲].

کنار جسد برادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ منتقل شده: زینب (س) وقتی کنار جسد برادر آمد، توقف کرد و با خلوصی خاص متوجه خدا گردید و عرض کرض کرد: «اللهم تقبيل منا قليل القربان»؛ خدایا این اندک قربانی را از ما قبول فرما. وقتی زینب (س) با گفتار جانسوز، کنار آن پیکرهای پاره پاره سخن گفت، منظره آن چنان جانسوز بود که: «فابتک و الله كل عدو و صديق»؛ سوگند به خدا دوست و دشمن به گریه افتادند و طبق روایت دیگر. «حتی راینا دموع الخيل تتقدّر على حوافرها» تا آنجا که دیدم قطرات اشکهای اسبهای مخالفان بر روی سمهایشان می ریخت. [۱۲۳].

بوسیدن گلوي برادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در بعضی از مقاتل آمده: زینب (س) خم شد و بدن پاره پاره برادر را در آغوش گرفت و دهانش را روی حلقوم بریده برادر نهاد و می بوسید و می گفت: «اخی! لو خیرت بین الرحیل و المقام عندک لاخترت المقام عندک و لو ان السبع تأكل من لحمی»؛ ای برادرم! اگر مرا بین سکونت در کنار تو (در کربلا) و بین رفتن به سوی مدینه، مخیر می نمودند، سکونت همراه تو را بر می گزیدم، گرچه درندگان بیابان گوشت بدنم را بخورند. [۱۲۴]. چون چاره نیست، می روم و می گذارم ای پاره پاره تن به خدا می سپارمتسپس گفت: «یابن امی لقد کللت عن المدافعة لهؤلاء و الاطفال و هذا متى قد اسود من الضرب»؛ ای پسر مادرم، از نگهداری این کودکان و بانوان، در برابر دشمن، کوفته و درمانده شده ام و این کمر (یا چهره) من است که بر اثر ضربه دشمن، سیاه شده است.

این قربانی را قبول کن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ علامه مقرم می گوید: «...زنان گفتند: شما را به خداوند سوگند می دهیم که ما را از کنار اجساد کشتگان

عبور دهید. هنگامی که چشمان بر پیکرهای پاره شده افتاد، در حالی که نیزه‌ها بر بدنها یاشان میخکوب و شمشیرها از خونشان رنگین و اسبها لگد کوبشان کرده و آنان را درهم کوییده بودند، شیون و ناله سرداده بر سر و صورت زدند. زینب (س) فریاد بر آورد: «وا محمدما، ای رسول خدا! این حسین است که بدین سان بر همه افتاده، به خاک و خون آغشته گردیده و رگ و پیوندش از هم گسیخته است و اینان دختران تو هستند که به اسارت می‌روند و فرزندان تو که کشته شده‌اند. در این حال هر دوست و دشمنی بر حالشان گریست، به گونه‌ای که حتی از دیدگان اسبها اشک سرازیر شده بر دست و پایشان فرو ریخت بعد دستها را زیر بدن برادر برده به سوی آسمان بلند کرده گفت: خدای من! این قربانی را از ما پذیر!» [۱۲۵].

دلداری به امام سجاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ علی بن الحسین (ع) هنگامی که چشمش بر بدنها بی سر آنان افتاد و در بین آنان جگر گوشه حضرت زهرا را به گونه‌ای دید که به واسطه عمق فاجعه و شدت آن آسمانها شکافته، زمین از هم گسیخته می‌شود و کوهها فرو می‌ریزد، بر آن حضرت خیلی دشوار آمده و ناراحتی اش فزونی یافته و آثار این حالات در چهره اش نمایان شد. زینب (س) بر این حالت ترسیده شروع به دلداری و تسلای آن حضرت نمود با اینکه صبر خود حضرت به پایه ای بود که کوهها همتای صبر و بردبازی اش نبودند. از جمله مطالبی که به آن حضرت گفت، این عبارات بود: «ای یادگار جد و پدر و برادرم! به خدا سوگند آنجه که پیش آمده، تعهدی بوده که خداوند از جد و پدرت گرفته و خداوند متعال از مردمانی میثاق و عهد گرفته است که فراعنه این زمین آنان را نمی‌شناسند ولی آنان در بین ساکنان آسمانها معروفند، آنان این پیکرهای پاره و این بدنها به خون آغشته را جمع آوری و دفن خواهند کرد و در این سرزمین برای پدرت که سالار شهیدان است، پرچمی خواهند افراشت که در گستره زمان و گذشت شب و روز آثارش محو نشده و فرسوده نخواهد گشت. پیشوایان کفر و رهبران گمراهی در محور نابودی اش خواهند کوشید و جز ترقی و رشد و اعتلا برای آن علم و پرچم اثری نخواهد داشت.» [۱۲۶].

زینب و نعش برادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ راوی گوید: به خدا قسم هرگز فراموش نمی‌کنم زینب دختر علی (ع) را که بر برادرش حسین (ع) ندبه و ناله می‌کرد و با صدای اندوهناک و دلی پر غم فریاد می‌زد: «یا محمدما! ای جد بزرگوار که درود فرشتگان بر تو باد! این حسین توست که در خون خود غلطان است و اعضاش از یکدیگر جدا شده است و اینان دختران تو هستند که اسیر شده‌اند. از این ستمها به خداوند و به محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) و به علی مرتضی و به فاطمه زهرا و حمزه سید الشهداء شکایت می‌کنم. یا محمدما! این حسین توست که در زمین کربلا بر همه و عربان افتاده استو باد صبا خاکها را بر بدن او می‌پاشد. این حسین توست که از ستم زنازادگان کشته شده است. آه و افسوس! امروز روزی است که جدم رسول خدا علیهم السلام از دنیا رفت. ای یاران محمد! اینان فرزندان پیغمبر شماشند که آنان را مانند اسیران به اسیری می‌برند» در روایت دیگری وارد شده است که زینب (س) عرض کرد: «یا محمدما! دخترانت اسیر و فرزندانت کشته شدند و باد صبا خاکها را بر آن بدنها می‌پاشد. این حسین توست که سرش را از قفا بریدند و عمامه و رداء او را به غارت بردن. پدرم فدای آن کسی باد که ظهر دوشنبه لشکرش را قتل و غارت کردند. پدرم فدای آن کسی باد که خیمه‌های او را گسیختند. پدرم فدای آن کسی باد که دیگر کسی ندارد که اسیر گرفته شود. پدرم فدای آن کسی باد که زخم بدنش طوری نیست که مرهم پذیر باشد. پدرم فدای آن کسی باد که دوست بداشتم جانم فدای او شود. پدرم فدای آن کسی باد که دل پر از غم و غصه بود تا از دنیا رفت. پدرم فدای آن کسی باد که لب تشنه بود و بالب عطشان شهیدش کردند. پدرم فدای آن کسی باد که جدش محمد مصطفی علیهم السلام پیغمبر خداست. جانم فدای کسی باد که او

فرزنده کسی است که خورشید به خاطر نماز او بر گردانده شد.» راوی گوید: به خدا قسم زینب (س) از گریه خود، هر دوست و دشمنی را به گریه انداخت. [۱۲۷].

دیدن مادر در خواب در شام غریبان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در کتاب «مبکی العینون» آمده: در شب شام غریبان، حضرت زینب (س) در زیر خیمه نیم سوتنه، اندکی خواهد، در عالم خواب مادرش حضرت فاطمه زهرا(س) را دید. عرض کرد: مادرجان، آیا از حال ما خبر داری؟!حضرت فاطمه زهرا (س) فرمود: تاب شنیدن ندارم. حضرت زینب (س) عرض کرد: پس شکوه ام را به چه کسی بگوییم؟حضرت فاطمه زهرا (س) فرمود: «من خود هنگامی که سر از بدن فرزندم حسین (ع) جدا می کردند، حاضر بودم. اکنون برخیز و حضرت رقیه (س) را پیدا کن.»حضرت زینب (س) از جا بر خاست. هر چه صدای زد، حضرت رقیه (س) را نیافت. با خواهرش ام کلثوم (ع)، در حالی که گریه می کردند و ناله سر می دادند، از خیمه بیرون آمدند و به جستجو پرداختند؛ تا اینکه نزدیک قتلگاه صدای او را شنیدند. آمدن دل می کند.حضرت زینب (س) او را نوازش داد. در این وقت سکینه (ع) نیز آمد و با هم به خیمه باز گشتند.در مسیر راه، سکینه (س) از رقیه (ع) پرسید: چگونه پدر را جستی؟ او پاسخ داد: «آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که فرمود: بیا اینجا، من در اینجا هستم» [۱۲۸].

غارت اهل حرم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سپاه عمر بن سعد به سر کردگی شمر بن ذی الجوشن، خیمه گاه را محاصره کردند. شمر ملعون دستور داد: وارد خیمه ها شوید و زینت و زیور زنان را غارت کنید! جمعیت وارد خیام و حرم رسول خدا (ص) شدند و هر چه بود، به غارت بردن. حتی گوشواره حضرت ام کلثوم، دختر امیر المؤمنین (ع) را از گوشش کشیدند و گوشهای آن مخدره را پاره کردند ارادل کوفه جامه زنان را از پشت سر می کشیدند تا از بدنشان بیرون آورند. [۱۲۹].

سکینه نعش پدر را در آغوش گرفت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سکینه، دختر امام حسین (ع) نعش پدر را در آغوش گرفت، هر چه کردند پدر را رها کند، ممکن نشد؛ تا آن که عده ای اعراب آمدند و به عنف و جبر او را از بدن بابایش جدا کردند.از سکینه خاتون نقل شده است که در همین حال شنیدم پدرم می فرمود: شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بشهید او غریب فانذبو نیلیتکم فی یوم عاشورا جمعیا تنظر و نی کیف استسقی لطفی فابوا ان یرحمونی شیعیانم! هر گاه آب گوارا می نوشید، مرا یاد کنید؛ یا اگر غریب و شهیدی را دیدید، بر من بگریید. ای کاش در روز عاشورا بودید و می دیدید چگونه برای طفل شیر خوارم آب طلب می کردم و بر من رحم نکردند. [۱۳۰].

مصالح حضرت زینب در زمان اسارت

کاروان اسیران از کربلا تا شام

گریه امام زمان بر اسیری زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حجاج ملا سلطانعلی، که از جمله عابدان و زاهدان بود، می گوید: «در خواب به محضر مبارک امام زمان (ع) مشرف شدم، عرض کردم: مولای من! آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که «فلانذبنک صباحاً و مساءً ولا بکین عینک بدل الدموع دماء» صحیح است؟ فرمود: آری! گفتم: آن مصیبتی که در سوگ آن، به جای اشک خون گریه می کنید، کدام است؟ آن مصیبت علی اکبر است؟ فرمود: نه! اگر علی اکبر زنده بود، او هم در این مصیبت، خون گریه می کرد! گفتم: آیا مقصود مصیبت حضرت عباس (ع) است؟ فرمود: نه! بلکه آن حضرت عباس هم در حیات بود، او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد! عرض کردم: آیا مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) است؟ فرمود: نه! اگر حضرت سیدالشهداء (ع) هم بود، در این مصیبت خون گریه می کرد! پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟ فرمود: مصیبت اسیر عمه ام زینب (س) است.» [۱۳۱].

خبر اسارت زینب از زبان علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت زینب (س) فرمود: زمانی که ابن ملجم - لعنة الله عليه - پدرم را ضربت زد و من اثر مرگ را در آن حضرت مشاهده کردم، به محضرش عرضه داشتم: ای پدرم، ام ایمن برایم حدیثی چنین و چنان نقل نمود، دوست دارم حدیث را از شما بشنویم. پدرم فرمود: دخترم، حدیث همان طور است که ام ایمن نقل کرده، گویا می بینم که تو و دختران اهل تو در این شهر به صورت اسیران در آمدید، خوار و منکوب می گردید. هر لحظه هراس دارید که شما را مردم بربایند. بر شما باد به صبر و شکیابی. سوگند به کسی که حبه را شکافته و انسان را آفریده روی زمین کسی غیر از شما و غیر از دوستان و پیروانتان نیست که ولی خدا باشد. هنگامی که رسول خدا (ص) این خبر را برای ما نقل می نمودند، فرمودند: ابلیس - لعنة الله عليه - در آن روز از خوشحالی به پرواز در می آید، پس در تمام نقاط دستیاران و عفریتها یش را فرا خوانده به آنها می گوید: ای جماعت شیاطین! طلب و تقاض خود را از فرزند آدم گرفته و در هلاکت ایشان به نهایت آرزوی خود رسیده و آتش دوزخ را نصیب ایشان نمودیم، مگر کسانی که به این جماعت - مقصود اهل بیت پیغمبر (ص) بیرونندند. از این رو سعی کنید نسبت به ایشان در مردم تشکیک ایجاد کرده و آنها را بر دشمنی ایشان و دارید تا بدین وسیله گمراهی مردم و کفرشان مسلم و محقق شده و نجات دهنده ای بر ایشان به هم نرسد، ابلیس با اینکه بسیار دروغ گو و کاذب است این کلام را به ایشان راست گفت، وی به آنها اطلاع داد. اگر کسی با این جماعت - اهل بیت (ص) - عدوات داشته باشد، هیچ عمل صالحی برایش نافع نیست، چنانچه اگر با ایشان محبت داشته باشد هیچ گناهی غیر از معاصی کبیره ضرری به او نمی رساند. زائده گوید: حضرت علی بن الحسین (ع) پس از نقل این حدیث برایم فرمودند: این حدیث را بگیر ضبط کن. اگر در طلب آن یک سال شتر می دواندی و در کوه و کمر به دنبال آن تفحص می کردید، محققاً کم و اندک بود.» [۱۳۲].

دلداری و پرستاری از امام سجاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امام سجاد (ع) می فرماید: در روز عاشورا، وقتی پدرم را کشته و به خون آغشته دیدم و مشاهده کردم که فرزندان آن حضرت با برادران و عموهای خود به شهادت رسیده اند و از سوی دیگر زنان و خواهران را مانند اسیران روم و ترک مشاهده کردم، فوق العاده نگران و ناراحت شدم و سینه ام تنگی کرد و نزدیک بود که روح از بدنم جدا شود. همین که عمه ام زینب مرا بدین حال دید، گفت: «ما لی اراک تجود بنفسک یا بقیه جدی و ابی و اخوتی؟! ای یادگار جد و پدر و برادرانم! تو را چه شده است؟ می بینم که نزدیک است قالب تهی کنی! از مشاهده اینی منظره دلخراش بی تابی مکن. به خدا قسم این (شهادت) عهدی است که خدا با جد و پدرت کرده است. خدا از مردمی که ستمکاران آنان ران نمی شناسد، ولی در آسمانها معروف هستند، تعهد گرفته است که ایشان این اعضای پاره و جسدی‌های غرقه به خون را به خاک بسپارند. «لهذا الطف علماء القبور ایک

سید الشهداء لا یدرس اثره و...؛ در این سرزمین برای قبر پدرت بیرقی برافرازند که اثر آن از بین نخواهد رفت و به آمد و رفت و شب و روزها محو نخواهد شد. پیشوایان و رهبران کفر و پیروان گمراه آنان، برای از بین بردن آن قبر فعالیت‌ها می‌کنند، ولی تلاش آنها جز بر عظمت آن قبر نخواهد افود.» [۱۳۳].

مصابیب اسارت از کلام حبیب بن مظاہر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
از فاضلان و دانایان روایت کرده‌اند که: چون حسین به کربلا فرود آمد، پرچم را در زمین فرو برده و آن را به کسی از اصحاب و یارانش نداد، پس (سبب آن را) از حضرت پرسیدند؟ فرمود: به زودی صاحب و دارنده آن می‌آید، پس آنان منتظر و چشم به راه بوده ناگاه دیدند غبار و گرد بلند شد، امام حسین به اصحابش فرمود: صاحب و دارنده پرچم این است که روی آورده است، ناگاه دیدند حبیب بن مظاہر (یامظهر) است. پس به پا خاسته، فریاد کردند: حبیب آمد. پس (فریاد ایشان را) زینب دختر امیرالمؤمنین (ع) شنیده فرمود: این مردی که روی آورده است کیست؟ به او گفته شد: حبیب بن مظاہر است فرمود: سلام و درود مرا به او برسانید پس تحيیت و درودش را به او رساندند، و چون روز دهم محرم شد حبیب آمد و برابر خیمه و خرگاه زنان نشست، در حالی که سرش را در داماش گرفته گریه می‌کرد. سپس سرش را بلند کرد و گفت: آه آه! ای زینب (می‌بینم) روزی یافته می‌شوی که تو را برشتر کج رفتار (که معتدل و میانه رو نیست) سوار کرده و به شهرها می‌گردانند، و سر برادرت حسین رو به رویت باشد، و گویی این سر من (بریده شده) به سینه اسب آویخته گردیده که آن را به و دو زانوی خود می‌زنند، پس زینب سرش را به ستون خیمه و خرگاه زده فرمود: دیشب برادرم را به این (پیشامد) خبر داده و آگاهم ساخت. ناگفته نماند: از این سخنان حبیب بن مظاہر دانسته می‌شود که آن جانب علم منایا و بلایا (مرگها و پیشامده مصابیب و اندوه‌ها) را می‌دانسته. [۱۳۴].

هنگام سوار شدن بر محمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
آن ایام خوش، هر گاه زینب می‌خواست سوار بر محمل گردد، قمر بنی هاشم و علی اکبر و سید الشهداء او را کمک می‌کردند تا به راحتی بر محمل سوار شود. عباس کمک او می‌کرد تا سوار گردد. علی اکبر طناب شتر را گرفته و سید الشهداء کمر خواهر و دستهای او را می‌گرفت تا سوار محمل شود. اما وقتی اسراء را خواستند از کربلا به کوفه انتقال دهند، زینب تمام زنان و طفلان را سوار نمود و فقط خود ماند که سوار گردد. یادش به دوران خوش وصل تلاقی نمود. برگشت و رو به مقتول شهدا صدا زد: «برادرم عباس! علی اکبر! برخیزید که وقت سواری آمد، مرا سوار بر محمل نمایید. برخیزید که که وقت اسیری رسیده است. حسینم برخیز!...» [۱۳۵].

تازیانه به زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بعضی مقاتل عامه نقل شده است: زمانی که اهل بیت (ع) را وارد شام نمودند علیاً مخدره زینب (س) به شمر ملعون فرمود: ما را از راه خلوتی عبور دهید. آن لعین اعتنا نکرد و چند تازیانه به بی زد. علیاً مخدره ناراحت شد و به زمین امر فرمود: فرو ببر او را، و زمین تا کمر او را فرو برد. صدای نازنین امام حسن (ع) بلند شد: خواهر، برای رضای خدا صبر کن. بی زینب به زمین امر فرمود: رهایش کن، و زمین رهایش کرد. [۱۳۶].

دیدن صحنه دلخراش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت زینب (س) از کجاوه روی آورده سر برادرش را دید و به سختی پیشانی خود را به چوب جلو کجاوه زد، تا اینکه دیدم خون از زیر مقنعه و روسربی او بیرون می شد، و تکه پارچه ای را به آن خون اشاره نمود، یعنی تکه پارچه ای روی آن زخم نهاد. ناگفته نماند: علیا حضرت زینب (س) با آن همه صبر و شکیبایی که داشت چگونه و چرا با دیدن سر و مطهر برادر پیشانی اش را به چوب کجاوه زد، طوری که از آن خون جاری و روان گشت؟ می توان گفت: از بسیاری مصایب و اندوه ها و صبر و شکیبایی و خودداری نمودن خون در قلب و همه جای بدن او فشار آورد که حتماً باستی حجامت (بادکش کردن و خون گرفتن از بدن به وسیله مکیدن با شاخ و جز آن و تیغ زدن به پوست بدن) یا فصد (رگ زدن) نمود، تا خون از فشار باز ایستاد و پیشامدی روی ندهد، و چون وسیله حجامت و فصد نبود، به اشاره سر بریده امام (ع) سرش را به سختی به چوب کجاوه زده تا خون گرفته شده از فشار باز ایستاد، و می توان «فطح جینها» به صیغه مجھول خواند، یعنی علیا حضرت زینب (س) چون روی آورد و سرش را از کجاوه بیرون نمود و سر برادرش را دید پیشانی به چوب جلو کجاوه زده شد، و اینکه به جای «نطح»، «نطحت» گفته، برای آن است که جین برای مذکر و مؤنث استعمال شده و به کار رفته مگر اینکه گفته شود: این سخن درست نیست برای اینکه جین که برای مذکر و مؤنث استعمال می شود به معنی جبان و ترسو است نه به معنی پیشانی، «والله العالم». خلاصه علیا حضرت زینب (س) در آن هنگام آغاز نموده و فرمود: ۱- ای هلال و ماه نو (ماه شب اول ماه قمری) که چون به حد و پایان کمال و آراستگی رسید (ماه شب چهارده شد)، پس خسوف و ماه گرفتن آن فرا گرفت و غروب و ناپدید شدن را آشکار ساخت. (اینکه علیا حضرت زینب (س) سر برادر را تشییه به هلال و ماه نو نموده، شاید برای آن بوده که اهل کوفه با دست هاشان به یکدیگر اشاره به سر مقدس ابا عبد الله الحسین (ع) می کرده و می گفتد: این است سر امام حسین (ع) چنان که مردم هنگام استهلال و جست و جوی ماه نو کردن، به ویژه در شب اول ماه رمضان و شب اول ماه شوال و ذی الحجه، با دست هاشان به یکدیگر هلال و ماه نو را که به شکل کمان دیده می شود، اشاره نموده، نشان می دهد). ۲- ای پاره دل من! (این پیشامدتها) گمان نمی بردم، این کار تقدیر و نوشته شده بود (خدای تعالی حکم نموده و فرمان داده و خواسته است). ۳- ای برادر! با فاطمه خردسال سخن بگو که محققان تزدیک است دل او (از فراق و جدایی) گذاخته شود. ۴- ای برادر! دل تو بر ما مهربان بود، چه شده است آن را که سخت و استوار گردیده (چرا به ما التفات نداشته و روی نمی آوری)؟ ۵- ای برادر! کاش (زین العابدین) علی (بن الحسین) را هنگام اسیری و دستگیری و یتیمی و بی پدری می دیدی که به جا آوردن واجبات را به نحو کامل طاقت و توانایی ندارد (و در برخی از نسخ و نوشته «لا یطیق جواباً» نوشته شده، یعنی جواب و پاسخ دادن را طاقت ندارد و این انتسب و شایسته تر است). ۶- هر گاه او را به زدن (با تازیانه و جز آن) به درد آورند با ذلت و خواری تو را صدا زند، در حالی که اشک ریزان (از چشمانش) جاری و روان سازد. ۷- ای برادر! او را به خود بچسبان و نزدیک گردن و دل ترسانش را تسکین داده و آرام نمای. ۸- چه بسیار یتیم و پدر مردہ ذلیل و خواست است، هنگامی که پدرش را فریاد نموده و بخواند و پاسخ دهنده ای او را نییند. [۱۳۷].

توجه به سر برادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت زینب ببری (س) توجه به سر برادر نمود، حضرت به او فرمود: «یا اخたاه اصبری فان الله معنا؛ خواهر جان، صبر کن که خدا با ماست. در سراسر (ص ۳۰۶)، و نیز منهج الدموع (ص ۳۸۵) و کتاب عوالم (ص ۱۶۹) آمده که منها گفت: سوگند به خدا، دیدم سر امام حسین (ع) در شهر شام بالای نیزه مکرر می فرمود: «لا حول و لا قوّة الا بالله». [۱۳۸].

گشودن چشم به چهره مبارک امام حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت آیت الله مرعشی (ره) فرمودند: وقتی که حضرت فاطمه (س) قنادقه حضرت زینب (س) را به محضر

رسول الله (ص) برد؛ این نوزاد عزیز فاطمه (س) چشم مبارک را برای هیچ کدام از اهل بیت باز نکرد و تنها وقتی قنداقه در بغل امام حسین (ع) قرار گرفت، چشم مبارکش را گشود او افزودند: در مجلس یزید - علیه اللعنة و العذاب - نیز سر مبارک آقا از فراز نیزه به تمام اسرانگاه کرد، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب کبری (ع) رسید، چشمها را روی هم گذاشت و از گوشه‌های چشم مبارکش اشک جاری شد. گویی می‌خواست فرموده باشد که: خواهر عزیز، از اینکه این همه محبت به یتیمانم کرده اید، ممنون شما هستم، و بیش از این مرا خجل مکن. [۱۳۹].

مسیر اهل بیت از کوفه تا شام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ باری، خاندان پیامبر (ص) را به سوی شام حرکت دادند. مسیری که برای بردن آنها از کوفه تا شام انتخاب کرده بودند، دوازده شهر یا قصبه و قریه بود که برخی نام آنها را به این شرح نوشتند: تکریت، لینا، جهینه، موصل، سینور، حمام، معره نعمان، کفر طاب، حمص، بعلبک، دیر راهب و حران. برخی دیگر از این مناطق نیز نام برده اند: قادسیه، حرار، عروه، ارض صلینا، وادی نخله، ارمینا، کحیل، تل عفه، جبل سنجار، عین الورد، دعوات، قنسرين و حلب، که جمعاً بیست و پنج منزل و جایگاه می‌شود و برخی هم تا چهل مکن نام برده اند که در بیشتر این شهرها یا قصبات وقتی مأموران پسر زیاد و همراهان وارد می‌شوند و مردم با آگاهی از ماجرا و وضع اسیران همراهشان، و آنها را می‌شناختند، با عکس العمل شدید و تنفر و انجار اهالی و ساکنان رو به رو می‌شوند و بر یزید و کشندگان امام (ع) نفرین و لعنت می‌فرستادند حتی در برخی از جاهای بزرگوار ما حضرت مأموران رخ می‌داد، در چند جا نیز آنها را به شهرها و قصبه‌ها راه ندادند. در کتابهای معتبر تاریخی از بنوی بزرگوار ما حضرت زینب (س) در طول این راه سخنی و یا خطبه‌ای نقل نشده است. البته در پاره‌ای از نقلهای غیر معتبر آمده است که آن مکرمه در قادسیه چند شعر به صورت مرثیه خوانده است مانند: ماتت رجالی و افني الدهر ساداتی و زادنی حسرات بعد لو عانیسیرونا على الاقتاب عاریه کأننا بينهم بعض الغنیماتعَزَ عليك رسول الله ما صنعوا باهل بیتک یا نور البریاتیزید سرمست و مغور و دار و دسته او که شهادت امام (ع) و یاران او را پیروزی بزرگی برای خود می‌پنداشتند برای ورود خاندان آن حضرت به صورت اسیران جنگی جشن و چراغانی مفصلی ترتیب داده بودند و هر گوشه شهر را به نحوی آذین بسته و دسته‌های خواننده و نوازنده را در نقاط مختلف شهر مستقر ساخته و به شادی و پایکوبی واداشته بودند. از سهل بن ساعدی نقل شده است که می‌گوید: آن روز من از شام می‌گذشتم و می‌خواستم به بیت المقدس بروم. با مشاهده آن منظره متحیر شدم و هر چه فکر کردم که این چه عیدی است که مردم این گونه شادی می‌کنند و من از آن بی اطلاع متوجه نشدم تا آنکه با جمیع رویه رو شدم که با هم گفت و گو می‌کردند. از آنها پرسیدم: آیا شما عیدی دارید که من نمی‌دانم؟! گفتند: ای پیر مرد! مثل اینکه در این شهر غریب هستی؟ گفتم: من سهل بن سعد هستم که افتخار در ک محضر رسول خدا (ص) را داشته و آن حضرت را دیده ام. گفتند: ای سهل! عجب این است که از آسمان خون نمی‌بارد و زمین اهل خود را فرو نمی‌برد! پرسیدم: برای چه؟ مگر چه شده است؟ گفتند: این سر حسین بن علی (ع) است که برای یزید می‌آورند... تا آخر حدیث. از کامل بهایی نقل شده است که: خاندان پیغمبر را سه روز در خارج شهر شام نگه داشتند تا شهر را چراغان و زینت کنند. در این سه روز شام را به نحوی بی سابقه تزیین کردند. آن گاه گروه بسیاری حدود پانصد هزار نفر زن و مرد برای تماشا به استقبال کاروان اسیران از شهر خارج شدند و سرکردگان و امیران نیز دف زنان و رقص کنان و پایکوبان حرکت کردند... این راوی پس از تشریح وضع مردم و جشن و سرور آنها می‌نویسد: در آن روز که چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول بود، جمعیت در بیرون شهر به قدری زیاد بود که روز محضر را در یادها زنده می‌کرد. برای یزید بن معاویه سراپرده وسیع و تختی نصب و حاشیه آن را به انواع جوهر مرصع کرده و در اطراف آن کرسیهای زرین و سیمین نهاده بودند... به هر صورت از مجموع این نقل‌ها معلوم می‌شود چه تدارک عظیمی برای این جشن شوم دیده و چه مراسمی بر پا کرده بودند معلوم است که

در چنین شرایطی بر خاندان مظلوم و داغدیده اهل بیت پیغمبر، با دیدن آن مناظره و احوال چه گذشته است! از بانوی قهرمان ما در این مراسم و اوضاع و احوال سخنی نقل نشده، مگر پس از ورود به مجلس یزید، که آن جا چنان غرور و نخوت او را درهم شکست و او را چنان با چند جمله کوبنده و یک سخنرانی پر مغز و فصیح رسوا می‌کرد که مجال هر گونه عوام فریبی و عذر خواهی واداشت، و چنان حساب شده و دقیق و با قدرت قلب، او را به محاکمه کشید که عموم محدثان و مورخان شجاعت آن حضرت را در این محاکمه کشیدن و گفت و گوستوده اند. [۱۴۰].

خطابه زینب در کوفه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱ از شهادت امام حسین (ع)، بلا فاصله امانت بزرگ پی گیری راهش، به دوش زینب کبری (س) گذارده شد و او با سخنان آتشین خود، خفتگان را بیدار و یاغیان و سرکشان را رسوا می‌کرد. هنگامی که کاروان اسیران، در آن جو پر از ظلم و خفغان به کوفه رسید، زنان و مردان و کودکان کوفه در دو طرف مسیر صف کشیده بودند و نظاره می‌کردند. برخی ناراحت و برخی بهت زده و گروهی نیز از شدت تأثیر اشک می‌ریختند. حضرت زینب نگاهی به مردم افکند و با اشاره خواست همه سکوت کنند. آن گاه با شجاعتی بی نظیر و علی وار به سخنرانی ایستاد: «هان، ای مردم کوفه! ای اهل نیرنگ و فرب! گریه می‌کنید؟! ای کاش هیچ گاه اشک چشم هایتان تمام نشود و هر گز ناله هایتان خاموش نگردد. همانا مثل شما مثل زنی است که رشته خویش را پس از خوب بافت، پنه نماید. شما سوگنهای خود را دست آویز فساد، در میان خویش قرار دادید. «هان! آگاه باشد! چه بد است آن بار گناهی که بر دوش گرفته اید. و عار شدید ننگی که هیچ گاه لکه آن از دامن خود نتوانید شست و چگونه می‌توانید این ننگ را بشویید که نواه خاتم پیامبران و معدن رسالت را کشید، در حالی که او مرجع رفع اختلافها و راهنمای زندگی تان بود و سرور و سالار جوانان اهل بهشت. گناهی بس بزرگ و کاری بسیار شوم مرتکب شده اید. «آیا تعجب می‌کنید اگر آسمان خون بیارد؟ آگاه باشد که چه بد و زشت بود آنچه نفسستان به شما فرمان داد که هم خدا را بر شما خشمگین نمود و هم در عذاب جاودانه خواهید بود. «آیا می‌دانید که کدام جگری را شکافتید؟ و چه خونی را ریختید؟ و کدام پرده نشینانی را از پرده بیرون کشیدید؟ کاری بس زشت و منکر مرتکب شدید که نزدیک است آسمان‌ها از هول آن فرو ریزند و زمین بشکافد و کوه‌ها از هم متلاشی گردند.» [۱۴۱].

خطابه زینب در دارالاماره ابن زیاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۲ زینب کبری (س) نه تنها با مردم کوفه سخن گفت و آنان را بر کار زشتی که مرتکب شده بودند ملامت و عتاب کرد، که در دارالاماره «ابن زیاد» نیز چنان نیرومندانه ایستاد و سخن پرخاشگرانه گفت و آن پلید را که سرمست پیروزی (پنداری) بود، حقیر و کوچک شمرد که توان سخن گفتن را از او گرفت. ابن زیاد برای اینکه زینب کبری (س) را کوچک بشمارد، رو به آن حضرت کرده و گفت: خدای را شکر، که شما را رسوا نمود و مردان شما را کشت و وحی و اخبارتان را دروغ گردانید! زینب (س)، این مرد آفرین روزگار، بی آنکه هیبت مجلس در روح بلندش کوچک ترین تأثیری گذارد، با نگاهی تحقیرآمیز، در پاسخ فرمود: «الحمد لله الذي كرمنا بنبيه و طهرنا من الرجس تطهيرا. انما يفتخض الفاسق و يكذب الفاجر و هو غيرنا. ثكلتك امك يا ابن مرجانة؟ حمد و سپاس خدا را که ما را به وسیله پیامبرش گرامی داشت و از هر پلیدی و آلودگی پاک و مبرا ساخت و همانا شخص تبه کار رسوا می‌شود و بدکار دروغ می‌گوید و او غیر از ماست مادرت به عزایت بنشیند، ای فرزند مرجانه!» عیید الله در حالی که از خشم، رگ های گردنش پر از خون شده بود، با مسخره گفت: چگونه دیدی کار خدا را درباره برادرت و خاندانات؟ زینب (س) با همان بی اعتنایی فرمود: «مارأيت الا-جميلا- او لشك قوم كتب الله عليهم القتل فبرزو و الى

مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم فتختصمون عنده فانظر لمن الفلح یابن مرجانه؟ هر چه دیدم (چون در راه خدا بود) زیبایی و خیر بوده است. آنان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را بر آنها نوشه بود و از این روی (مردانه) به قتلگاه خویش شتافتند و زود است که خداوند تو و آنها را در یک جا جمع کند و در پیشگاه او محاکمه شوید، تا معلوم شود حق با کیست ای پسر مرجانه!» [۱۴۲].

دفاع از امام سجاد در مجلس ابن زیاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مام سجاد(ع) را در برابر ابن زیاد آوردند. پرسید: تو کیستی؟ فرمود: من علی بن الحسین. گفت: علی بن الحسین که در پیکار با ما کشته شد و خدا او را از پای در آورد. فرمود: آن شیر بیشه شجاعت که شربت شهادت نوشید برادر من علی (ع) بود که او را برخلاف انتظار تو مردم شهید کردند نه خدا. پسر زیاد گفت: چنان نیست که می گویی، بلکه خدا او را کشت. امام سجاد (ع) این آیه را تلاوت فرمود که مردمان را در هنگام فرا رسیدن مرگشان می میراند. پسر زیاد خشمگین شده و گفت: شگفتان هنوز آن جرأت و توانایی در تو باقی مانده که پاسخ مرا بدھی و گفته مرا زیر پا اندازی. اینک بیاید او را برد و گردن بزنید. زینب (س) بی تاب شده خود را به دامن سید سجاد انداخته، پسر مرجانه را مخاطب قرار داد و فرمود: آن همه خونها که از نما ریختی، هنوز کاسه انتقام تو را لبریز نکرده و آرام نگرفته که باز هم می خواهی گرگ وار خون ما را بیاشامی؟ آن گاه دست به گردن سید سجاد درآورده فرمود: سوگند به خدا دست از یادگار برادر بر نمی دارم و از او جدا نمی شوم و اگر می خواهی او را به قتل آوری مرا هم با او بکش. مرا با او بکش تا هر دو با هم شویم آسوده از این محنت و غمپسر زیاد، نگاه عجیبی به عمه و برادرزاده نموده و گفت: شگفت از خویشاوندی و مهر پیوندی! سوگند به خدا خیال می کنم زینب دوست می دارد هر گاه قرار شود برادرزاده او را بکشم، او را هم با وی به قتل برسانم. آن گاه دستور داد دست از او بردارید و بیماری و ناتوانی برای بیچارگی او کافی است. [۱۴۳].

ایینه عفاف در مجلس ابن زیاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مام سیران آل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به مجلس پسر زیاد وارد کردند. در میان اسیران، زینب بیگی یا آینه عفت و پاکدامنی و فصاحت علی (ع) که سخت اندوهناک بود و کهنه ترین جامه ها را پوشیده بود، به طور ناشناس در یک طرف مجلس قرار گرفت و کنیزان اطرافش را احاطه کردند. ابن زیاد پرسید: این زدن که از برابر ما گذشت بو در یک طرف مجلس قرار گرفت و زنان اطراف او را گرفتند کیست؟ زینب (س) پاسخ او را نداد. پسر زیاد باز دیگر همان سؤال را مکرر کرد. یکی از کنیزان او را معرفی کرده و گفت: این زن، یادگار زهرا دختر رسول خداست. ابن زاد که او را شناخته، مخاطب ساخته و گفت: ستایش خدا را که شما را رسوا کرد و از دم تیغ گذرانید و دروغ شما را آشکار نمود. زینب (س)، در اینجا طاقت نیاورده و فرمود: ستایش خدا را که ما را به برکت پیغمبر بزرگوارش گرامی داشته و از پلیدی پاک و پاکیزه نموده و همانا آدم بدکار رسوا می شد و دروغ می گوید و او هم غیر از ماست. پسر زیاد پرسید: چگونه یافتنی کاری که خدا با خاندان تو به انجام آورد؟ زینب (س) فرمود: خدای متعال کشتن در راه خودش را برای آنان مقدار فرموده بود و آنها به طوری که او اراده کرده بود کشته شدند و به آرامگاههای همیشگی خود رسپار شدند و به زودی خدا میان تو و ایشان گرد خواهد آورد و در پیشگاه داد او حجت خواهند کرد و با شما دشمنی خواهند نمود. از این سخنان که برخلاف انتظار پسر زیاد بود و نمی خواست در چنان محفلی با این گونه سخنان رو به رو شود، آتش خشم شعله ور شد و خواست او را سیاست کند. عمرو بن حرث به شفاعت برخاسته، اظهار داشت: ای پسر زیاد، گوینده این سخنان زن است و زن را نمی توان در برابر گفته هایش مؤاخذه کرد و از او خرده گیری نمود. نمی

شاید زنان را سخت گفتن به بد گفتن جزای بد شفقتپر زیاد که پاسخ صحیحی نداشت، دهان نحس خود را گشوده و گفت: خدای متعال دل مرا از کشتن سرکشان و عاصیان خاندان تو شفا داد. زینب (س) از شنیدن این گفته سخت ناراحت شد، چنان که سراپای او را آتش زد و شروع کرد به گریستن و فرمود: ای بی حیا! به جان خودم سوگند، بزرگ مرا شهید کردی و پرده عزت و آرزوی مرا دریدی و شاخه بارور مرا جدا نمودی و اصل مرا از بن برانداختی و هر گاه از چنین امر خیری که اساس آسمان و زمین را به لرزه در آورد شفا پیدا کردی، چنان است که می گویی شفا یافته پسر زیاد که این بار هم با سخنان درشت و در عین حال اندوه آور رو به رو شد، گفت: این زن سخن پرداز است و پدر او هم سراینده سخن پردازی بود. زینب (س) فرمود: زن را با سخن پردازی چه مناسبت! من علاوه بر این مأموریت، کار دیگری دارم که باید به انجام آن پردازم: زنان با با سخن سنجه چه کار است مرا این سان سخن گفتن شعار استیلیکن بی حیایی و خونریزی تو کار مرا به جایی رسانید که باید آتش درونی خود را بدین وسیله خاموش بسازم. [۱۴۴].

خطابه زینب در مجلس یزید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زینب (س) پس از ورود به شام و حضور در مجلس یزید، با سخنان علی گونه اش چنان یزید را رسوا کرد و او را به گریه واداشت که توان پاسخ گویی از او سلب شد. زینب در مجلس شام خطاب به یزید کرده و فرمود: «افسوس که ناچار به گفت و گو با تو هستم، و گرنه من تو را کوچک تر و حقیرتر از این می دانم که با تو سخن گویم... قسم به خدا که جز از خدا ترسی ندارم و جز به او نزد کسی شکایت نمی برم... هر مکر و خدعاًه ای داری به کارگیر و هر تلاشی داری بکن و هر چه می توانی با ما دشمنی نما؛ ولی بدان، به خدا سوگند نمی توانی یاد ما را محو کنی و ذکر اهل بیت را از بین ببری». آن گاه سخنانی کوتاه رد و بدل می شود و پس از این که تمام حاضران با شگفتی و تعجب، این همه شجاعت را ملاحظه می کنند، حضرت زینب (س) خطبه اش را شروع می کند که بخش هایی از آن را نقل می کنیم: «ای یزید! آیا پنداشتی که چون بر ماس سخت گرفتی و اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ نمودی و ما را مانند اسیران به این طرف و آن طرف کشاندی، اکنون ما در نزد خدا خوار گشته ایم و یا تو را در نزد او قرب و منزلتی است؟!... بدان که اگر خدا به تو مهلتی داده است، برای این است که می فرماید: «و لا يحسبن الذين كفروا انما نملی لهم خير الانفس لهم، انما نملی لهم ليزدادوا اثما و لهم عذاب مهين» [۱۴۵] کافران هرگز نپنداشند که اگر به آنها مهلتی دادیم به سود آنان است، چرا که ما به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر گناه کنند و آن پس عذابی خوار کننده بر ایشان خواهد بود. «آیا این از عدالت است، ای فرزند آزاد شدگان! که دختران و کنیزان را در پس پرده نگه داری و دختران رسول خدا را مانند اسیران به هرسو بگردانی؟! آیا باز آرزو می کنی که ای کاش پیرمودان، که در بدر کشته شدند، امروز را شاهد بودند؟! بی آنکه خود را گنه کار بشماری یا گناه را سنگین بدانی... ای یزید! به خدا قسم تو جز پوست خود نشکافتی و جز گوشت بدن خود قطع نکرده و خواه ناخواه به زودی نزد رسول خدا (ص) باز خواهی گشت و اهل بیت (ع) و پاره های تنش را نزد او در «حضریة القدس» خواهی یافت؛ همان روز که خداوند پراکندگی آنان را به اجتماع مبدل گرداند. «و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند رهم يرزقون» [۱۴۶]؛ هرگز نپنداشید آنان که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می یابند. «و به زودی تو، و آن کس که تو را به این مقام رسانید و بر گردن مؤمنان مسلط کرد، خواهید دانست کدام یک از ما بدکارتر و از نظر نیرو، ضعیف تریم؛ در آن روزی که داور خداست و دشمن طرف مقابل تو، جد ماست و اعضای بدن علیه تو گواهی خواهند داد... در آن هنگام که تو جز به اعمالی که از پیش فرستاده ای دسترسی نخواهی داشت، به پسر مرجانه پناه می بری و او نیز به تو پناه می برد، در حالی که ناتوانی و پریشانی خود و همکاران و یارانت را در برابر میزان عدل الهی خواهی دید. آن گاه در می یابی که بهترین توشه ای که برای خود اندوخته ای، کشنده ذریه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد!!» یزید از شنیدن

این سخنان، که چون نیزه‌ای بر قلبش وارد شده بود، از وحشت و تأثیر بر خود می‌لرزید و توانایی پاسخ گفتن نداشت. ناچار روی را از زینب (س) بگردانید. پس از چندی که حضرت سجاد (ع) نیز سخنانی به او فرمود، شروع کرد به ناسزا و لعنت بر ابن مرجانه فرستادن، تا اینکه شاید خودش را از آن مهلهکه نجات دهد! سپس دستور داد تا اهل بیت را با کمال احترام! به مدینه برگرداند. [۱۴۷]

نفرین زینب در مجلس یزید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كتاب مقتل ابن عصفور (متوفی سال ۶۶۶ یا ۶۶۹) است، اینکه یکی از بی خردان پست فرومايه در مجلس یزید (خدا او را لعنت نموده از رحمتش دور گرداند) گفت: حسین در گروهی از اصحاب و یاران و خویشان و کسانش (به کربلا) آمد، پس ما برایشان هجوم و تاخت و تاز نمودیم و برخی از آنان به برخی پناه می‌برد و ساعتی نگذشت مگر آنکه همه آنها را کشیم. پس صدیقه صغیری زینب کبری (س) فرمود: مادرها تو را از دست دهنده و گم گردانند (در سوگ تو نشینند) اس بسیار دروغگو! محققًا شمشیر برادرم حسین، خانه‌ای را در کوفه (بر اثر کشتن کسی از اهل آن) ترک نکرده و رها ننموده، مگر آنکه در آن خانه مرد گریان و زن گریه کننده و مرد زاری و شیون کن و زن زاری و شیون کننده است. [۱۴۸].

弗riad زینب در مجلس یزید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسیران را وارد مجلس یزید (حرام زاده) کردند، حضرت امام زین العابدین (ع) خطاب به یزید فرمود: ای یزید، اگر جد ما، ما را به این حالت دیده و از تو می‌پرسید که عترت مرا چرا به این حال به مجلس حاضر کرده‌ای، چه در جواب می‌گفتی؟! یزید چون این سخن بشنید، امر کرد که غل و قیدها را از پیکر او برداشتند و اذن داد که زنان بنشینند و به روایتی سوهانی خواست و به دست خودش با آن سوهان آهنه را که بر گردن امام سجاد (ع) بود برید و گفت: می‌خواهم که کسی دیگر را بر تو منتی نباشد. سپس دستور داد تا طشت طلایی حاضر کردند و سر امام حسین (ع) را در آن گذاشتند. پس چون زینب (س) یزید را دید که چنین کرد، فریاد «یا حسینا»، یا حبیب رسول الله» برآورد و گفت: یا ابا عبدالله، گران است بر ما که تو را به این حال ببینم و گران است بر تو که ما را به این حالت مشاهده نمایی. پس از سخنان زینب (س) دست دراز کرد و روپوش را از سر برداشت، ناگاه نوری از آن ساطع شد و به آسمان بلند شد و همه حاضران را مدهوش ساخت. نیز به روایتی، آن لبها حرکت کرده و شروع به خواندن قرآن نمود و گویا این آیه شریفه را خواند: «و سیعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون». [۱۴۹] یزید چون دید رسوا می‌شود و خواست امر را بر حضار مشتبه سازد، چوب خیزانی را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین (ع) زد. [۱۵۰].

دفاع از دختر امام حسین در مجلس یزید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فاطمه دختر امام حسین (ع) می‌فرماید: هنگامی که ما را با آن وضع رقت بار وارد مجلس یزید نمودند، یزید از مشاهده حال ما متأثر شد. همان وقت یکی از شامی‌ها که آدمی سرخ گون بود، چشمش به من که دختری زیبا چهره بودم افتاد. به یزید گفت: چقدر مناسب است این کنیزک را به من بیخشایی. موی بر اندام من راست شد و لرزه سراپای مرافرا گرفت و خیال کردم چنین واقعه هم باید اتفاق بیفت، بی تبانه جامه عمه ام را به دست گرفته و به دامن او پناهنده شدم. زحرف شامی آن کودک بر آشفت در آن آشافتگی با عمه اش گفتیمی بس نبود این ناتوان را که خدمتکار باشم این خسان راعمه ام که می‌دانست هیچ گاه یک چنین اتفاقی صورت مقصود به خود نمی‌گیرد، به آن مرد شامی خطاب کرده و گفت: به خدا دروغ می‌گویی و برای همیشه مورد سرزنش خویش و تبار خواهی بود. چنان نیست که پنداشته‌ای! نه تو می‌توانی به این مقصود برسی و نه یزید می

تواند به این آرزو ناصل گردد. یزید در خشم شده و گفت: دروغ می‌گویی، من می‌توانم به او دست پیدا کنم و اگر بخواهم اراده خود را صورت عمل می‌پوشانم. زینب (س) فرمود: هیچ‌گاه به مراد خود نمی‌رسی و خدا تو را توان چنین منظوری نخواهد داد و هرگاه بخواهی پیش از این در انجام این منظور پافشاری بنمایی، باید از آین ما دست برداری و به دین دیگران در آیی. یزید از زیادی خشم پریشان شده گفت: با مثل منی چنین سخن می‌گویی و مرا به بی‌دینی نسبت می‌دهی. همانا برادر و پدر تو از دین خارج شدند. زینب (س) فرمود: ای یزید، اگر اندک دینی تو وجود پدرت داشته‌اید، از برکت راهنماییها پدر و برادر من بود است. یزید گفت: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا! زینب (س) فرمود: آری، امروز بر حمار مقصود سوار شده‌ای و بر اریکه سلطنت نشسته‌ای، باید ستم کنی و به نیروی جهانداری خاندان حضرت رسالت را هدف فحش و ناسزا قرار دهی. یزید مانند آنکه از این سخن به خود آمده، خجالت کشید و ساكت شد. آن مرد شامی که خیال کرد بالاخره ممکن است به مقصود خود برسد و از این سفره ظلمی که گستره شده او هم سهمی برده باشد، دوباره خواهش خود را اعاده کرد. یزید که سخت افسرده شد و به بی‌خردی و بی‌دینی نسبت داده شده بود، گفت: دور شو! خدا تو را بکشد. [۱۵۱].

دعای زینب در مجلس یزید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پس از سخنانی زینب (س) در مجلس در مجلس یزید، او در حضور جمع دعا کرد و چنین گفت: «اللَّهُمَّ
خَذْ بِحَقِّنَا: خَدَاوَنَا، حَقٌّ مَا رَا إِيْشَانَ بِكَيْرٍ». وَانتَقِمْ مِنْ ظَالْمِنَا: انتقام مَا رَا از کسانی که در حق ما ستم کردند بکیر. «وَاحْلُ
غَضْبَكَ عَلَى مَنْ سَفَكَ دَمَائِنَا وَنَفَضَ ذِمَارَنَا وَقَتَلَ حُمَّاتِنَا، وَهَتَّكَ عَنَّا سُدُولَنَا»؛ وَخَشْمٌ وَغَضْبٌ رَا بر آنان که خون ما را ریختند،
نازل فرما. و آنان که آبروی ما را ریختند و حامیان ما را کشتند، آنها را غصب فرما و آنان که پرده حرمت ما را پاره کردند، به خشم
و غصب خود گرفتار فرما. [۱۵۲].

زینب و سه درخواست از یزید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پس از آنکه زینب (س) و سایر زنان وارد مجلس یزید شدند و مورد تجلیل و تکریم قرار گرفتند، به یاد تحقیر و اهانتهایی افتادند که در همین مجلس از سوی یزید به ایشان شده بود. از این رو، نخست مشغول ناله و زاری شدند. پس از لحظاتی یزید از پشت پرده سر بر کشید و از آنان معذرت خواهی کرد و به زینب گفت: ناله و شیون چه فایده دارد، صبر و برداری پیشه ساز، و از هم اکنون شما در اقامت در دمشق و یا رفتن به مدینه مخیر هستید. ضمناً هر نوع حاجتی دارید بگویید تا بر آورده نمایم. در این هنگام زینب (س) بدون اینکه اظهار کوچکی و زبونی کند با خطاب «یابن الطلقاء» [۱۵۳] سه چیز از او درخواست کرد: ۱- عمامه نیايش پیغمبر (ص) که آن را از سر حسین (ع) برداشته بودند. ۲- مقنعه مادرش فاطمه (س) که آن را از زینب (س) ربوه بودند. ۳- پیراهن برادرش حسین (ع) را که از بدنش بیرون آورده بودند. [۱۵۴].

تشت اندوه و بلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ دوبار، تشتبه را مقابل زینب (س) قرار دادند که او را غمگین کرد: یک بار، وقتی برادرش حسن، لخته‌های جگرش را میان تشتبه می‌ریخت و چهره اش به سبزی می‌گراید. بار دوم وقتی بود که سر بریده و غرق به خون برادرش را در مجلس یزید در تشتبه دید که یزید با چوب خیزان بر لب و دندان می‌زد و جسارت می‌کرد. زینب خطاب به سر فرمود: «واحیبیا،
یابن مکه و منی، یابن بنت المصطفی!». [۱۵۵].

پاره کردن گریبان در مجلس زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ دستور داد ریسمانها را بریدند. سپس سر امام حسین (ع) را مقابل او نهادند و زنها را پشت سر او جای دادند که آن سر مقدس را نیینند. ولی علی بن الحسین (ع) آن را دید. پس از آن حادثه، هرگز غذای گوارا نخورد. چون نگاه زینب (س) بر آن سر بریده افتاد، دست برد و گریبان خود را پاره کرد و با صدای اندوهناکی که دلها را می‌لرزاند گفت: «ای حسین جان! ای حیب رسول خدا! ای فرزند مکه و منا و ای فرزند فاطمه زهراء! ای فرزند دختر محمد مصطفی!». راوی می‌گوید: زینب (س) تمام کسانی را که در مجلس بودند به گریه انداخت و یزید - لعنة الله عليه ساكت بود. [۱۵۶].

زینب در جستجوی دختر امام حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
کاروان از کوفه، راهی شام شد. مشکلات اسارت و دوری پدر، همچنان رقیه را می‌سورزاند. در بین راه که سختی بر دختر امام حسین (ع) فشار آورده بود. شروع به گریه و ناله کرد. و به یاد عزت و مقام زمان پدر، اشک‌ها ریخت. گویا نزدیک بود روحش پرواز کند و در آن بیابان به بابا بپیوندد. یکی از دشمنان چون آن فریاد ضجه را شنید، به رقیه گفت: «اسکتی یا جاریه! فقد آذیتني بیکائیک»؛ ای کنیز! ساكت باش، زیرا من با گریه تو ناراحت می‌شوم. آن ناز دانه بیشتر اشک ریخت. و دیگر بار آن موکل گفت: «اسکتی یا بنت الخارجی»؛ ای دختر خارجی! ساكت باش. حرفاهاي زجر دهنده آن مزدور، قلب دختر امام را شکست. رو به سر پدر نمود و گفت: «یا ابتابه قتلوك ظلما و عدوانا و سموک بالخارجی»؛ ای پدر! تو را از روی ستم و دشمنی کشتند و نام خارجی را هم بر تو گذاردند. پس از این جمله‌ها، موکل غصب کرد و با عصباتی، رقیه را زا روی شتر گرفت و از بالا بر روی زمین انداخت. تاریکی شب بر همه محیط سایه افکنده بود. رقیه از ترس، شروع کرد به دویدن در آن تاریکی. سختی و خار و خاشاک زمین، پاهای کوچولوی او را مجروح نمود. و او با همه خستگی باز می‌دوید. شدم سه ساله از رفت سایه پدرم کسی که داغ پدر زود دید من بودمبه نیمه شبی زپی کاروان به دامن دشت کسی که پای بر هنه دوید من بودم. همان زمان، قافله متوجه نیزه اش شد که سر امام حسین (ع) بر بالای آن بود. نیزه به زمین فرو رفته بود. دشمن هر چه کرد که آن را در آورد، نتوانست. رئیس قافله نزد امام سجاد (ع) آمد و سبب این ماجرا و حکایت را پرسید. امام فرمود: یکی از بچه‌ها گم شد است تا او پیدا نشود، نیزه حرکت نخواهد کرد! حضرت زینب (س) با شنیدن این سخن، خود را از بالای شتر به روی زمین انداخت. ناله کنان به عقب برگشت تا گمشده را پیدا کند. زینب (س) به هر سو می‌دوید. ناگهان چشمش به یک سیاهی افتاد. جلو رفت تا به آن رسید در آنجا یک زن را دید که سر کودک گمشده را به دامن گرفته است رو به آن زن نمود و پرسید: شما کیستید؟! فرمود: «انا امک فاطمه الزهراء اظنتت انى اغفل عن ایتام ولدی»؛ من مادر تو، فاطمه زهرا هستم. گمان می‌کنی من از یتیم‌های فرزندم غافلم! [۱۵۷]. زینب (س) رقیه را گرفت و به کاروان رساند و قافله به راه افتاد [۱۵۸].

اگر زینب نبود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
استاد توفیق ابوعلم، رئیس هیأت مدیره مسجد نفیسه خاتون و معاون اول وزارت دادگستری مصر در کتاب «فاطمه زهرا» درباره زینب (س) می‌نویسد: «هر کس تاریخ زندگانی و مبارزات عقیله بنی هاشم، زینب، را به دقت بررسی کند، با ما هم عقیده خواهد شد که نهضتی که حسین (ع) علیه کفر و ارتداد بر پا کرد، اگر زینب نمی‌بود و وظایف سنگین خود را پس از شهادت برادر انجام نمی‌داد و زمام امر را در مراحل اسارت خانواده پیغمبر در دست نمی‌گرفت این چنین سامان نمی‌یافت و آن رستاخیز خونین به چنین نتیجه مطلوب نمی‌رسید. آری خلود و جاودانگی نهضت حسینی تنها در گرو همت عالی این بانوی بزرگ

است که در واقع حلقه اتصال و پیوند آن فاجعه بلا با قرون و نسلهای آینده شده است. یزید امر را بر مردم مشتبه ساخته و وارونه جلوه داده بود. او چنین وانمود می‌کرد که لشکری که به کارزار کربلا اعزام داشته، برای قلع و قمع گروهی از خوارج عراق است و آن سرها که حضورش آوردن سرگردانکشان و شکنندگان عصای مسلمین است، لیکن در همین اوضاع و احوال بود که زینب دهان خونین به سخن گشود و مدرم کوفه و شام را از حقیقت حال آگاه ساخت و به آنان اعلام کرد که اینک خود و این زنانی را که از کربلا تا شام در اسارت آورده اند، جز دختران و خاندان رسول خدا (ص) نیستند و با این کار ننگ و رسوایی این جرم فجیع را بر دامان پلید یزید و یارانش ثابت و جاودانه کرد. زینب (س) ضمن سخنان بلیغی که در کوفه و شام در مجلس یزید ایراد کرد پرده از روی کار کنار زد و افکار خفته و بی خبر را بیداری و هوشیاری داد و حقیقت را که یزید و یارانش بیهوده می‌کوشیدند تا از دیده و اندیشه مسلمین پنهان کنند و بر آن جنایت هولناک پرده اشتباہ افکنند بر ملا و آشکار ساخت. آری، زینب تنها کسی بود که مسئولیت نگاهداری عیال و اولاد حسین و یاران او را به عهده گرفت تا آن گاه که ایشان را از این سفر پر مخاطره به مدینه باز گردانید». [۱۵۹].

ازدواج دیدن زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از بحر المصائب نقل می‌کنند که در خرابه شام هیجده صغير و صغیره در میان اسیران بود که به آلام و اسقام مبتلا، و هر بامداد و شامگاه از جناب زینب (س) آب و نان طلب می‌کردند و از گرسنگی و تشنگی شکایت می‌نمودند. یک روز یکی از اطفال طلب آب نمود. زنی از اهل شام فوراً جام آبی حاضر نمود و به علیا مخدّره زینب (س) عرض کرد: ای اسیر، تو را به خدا قسم می‌دهم که رخصت فرمایی من این طفل را به دست خویش آب دهم، «لأن رعاية الایتم يوجب قضاء الحوائج و حصول المرام» شاید خدای تعالی حاجت مرا بر آورد. علیا مخدّره فرمود: حاجت تو چیست و مطلوب تو کیست؟ عرض کرد: من از خدمتکاران فاطمه زهرا (س) بودم، انقلاب روزگار به این دیارم افکند. مدتی دراز است که از اهل بیت اطهار (ع) خبری ندارم و بسیار مشتاقم که یک مرتبه دیگر خدمت خاتون خود علیا مخدّره زینب (س) برسم و مولای خود امام حسین (ع) را زیارت کنم. شاید خداوند متعال به دعای این طفل حاجت مرا بر آورد و بار دیگر دیده مرا به جمال ایشان روشن بفرماید و بقیه عمر را به خدمت ایشان سپری کنم. زینب (س) چون این سخن را شنید ناله از دل و آه سرد از سینه بر کشید و گفت: ای امّة الله، حاجت تو برآورده شد. من دختر امیرالمؤمنین، و این نیز سر حسین است که بر درب خانه یزید آویخته است. آن زن با شنیدن این مطلب، همانند شخص صاعقه زده مدتی خیره به علیا مخدّره زینب نظر کرد و سپس ناگهان نعره ای زد و بی هوش بر روی زمین بیفتاد. چون به هوش آمد چنان نعره «واحسیناه، واسیداه، و اماماه، واغریباه، واقتیل اولاد علی» از جگر بر کشید که آسمان و زمین را منقلب کرد. [۱۶۰].

قصه زنی که نذر کرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در بحر المصائب می‌خوانیم: یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد علیا مخدّره گذارد. آن علیا مخدّره فرمود: این چه طعامی است؟ مگر نمی‌دانی که صدقه بر ما حرام است؟ عرض کرد: ای زن اسیر، به خدا قسم صدقه نیست، بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می‌برم. حضرت زینب (س) فرمود این عهد و نذر چیست؟ عرض کرد: من در ایام کودکی در مدینه رسول خدا (ص) بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطباء از معالجه آن عاجز آمدند. چون پدر و مادرم از دوستان اهل بیت بودند برای استشفا مرا به دارالشفای امیرالمؤمنین (ع) بردند و از بتول عذرها فاطمه زهرا (س) طلب شفا نمودند. در آن حال حضرت حسین (ع) نمودار شد. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: ای فرزند، دست بر سر این دختر بگذار و از

خداؤند شفای این دختر را بخواه! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین (ع) تاکنون مرضی در خود نیافتم. پس از آن، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات مواليان خود محروم ساخت. لذا بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هر گاه اسیر و غریبی را ببینم، چندان که مرا ممکن می‌شود برای سلامتی آقایم حسین (ع) به آنها احسان کنم، باشد که یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم. آن زن چون سخن را بدین جا رسانید، علیا مخدره زینب (س) صیحه از دل بر کشید و فرمود: یا امّه اللّه، همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی. همانا من زینب دختر امیرالمؤمنین و این اسیران، اهل بیت رسول خداوند میین هستند و این هم سر حسین (ع) است که بر در خانه یزید منصوب است. آن زن صالحه از شنیدن این کلام جانسوز، فریاد ناله بر آورد و مدتی از خود بیخود شد. چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و خروشید و ناله «واسیداه، والامامه و واخریه» به گند دوار رسانید و چنان شور و آشوب بر آورد که گفتی واقعه کربلا- نمودار شده است. سپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیدالشهداء (ع) ساکت نشد تا به جوار حق پیوست [۱۶۱].

زن یزید به خرابه شام می‌آید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زینب یزید که سالهای پیش در خانه عبدالله بن جعفر زیر دست علیا مخدره زینب (س) کاملاً تربیت شده بود، روزگار او را به شام خراب انداخته و از جایی خبر ندارد. یک وقت بر سر زبانها افتاد که جماعتی از اسیران خارجی به شام آمده اند. این زن از یزید درخواست کرد به دیدار آنها بروید یزید گفت شب برو. چون شب فرا رسید، فرمان کرد تا کرسی در خانه نصب کردند. بر کرسی قرار گرفت و حال رقت بار آن اسیران او را کاملاً متأثر گردانید سؤال کرد: بزرگ شما کیست؟ علیا مخدره را نشان دادند. گفت: ای زن اسیر، شما از اهل کدام دیارید؟ فرمود: از اهل مدینه. آن زد گفت عرب همه شهرها را مدینه گوید؛ شما از کدام مدینه هستید؟ فرمود: از مدینه رسول خدا (ص) آن زن از کرسی فرود آمد و به روی خاک نشست. علی مخدره سبب سؤال کرد، گفت: به پاس احترام مدینه رسول خدا (ص) ای زن اسیر، تو را به خدا قسم می‌دهم آیا هیچ در محله بنی هاشم آمد و شد داشته ای؟ علیا مخدره فرمود: من در محله بنی هاشم بزرگ شده ام. آن زن گفت: ای زن اسیر، قلب مرا مضطرب کردی. تو را به خدا قسم می‌دهم، آیا هیچ در خانه آقایم امیرالمؤمنین (ع) عبور نموده و هیچ بی من علیا مخدره زینب (س) را زیارت کرده ای؟ حضرت زینب (س) دیگر نتوانست خودداری بنماید، صدای شیون او بلند شد فرمود: حق داری زینب را نمی‌شناسی، من زینبم! بگفت ای زن، زدی آتش به جانم کلامت سوخت مغز استخوانماگر تو زینبی، پس کو حسینت اگر تو زینبی کو نور عینتگفتا تشنه او را سر بریدند به دشت کربلا- در خون کشیدند جوانانش به مثل شاخ ریحان مقطع گشته چون اوراق قرآنچه گویم من ز عباس دلاور که دست او جدا کردند ز پیکرهم عبدالله و عون و جعفرش را به خاک و خون کشیدند اکبرش رادریغ از قاسم نو کد خدایش که از خون گشته رنگین دست و پایشتر فرعون و زنمرود و ز شداد ندارد این چینین ظلمی کسی یاد که تیر کین زند بر شیر خواره کند حلقوم او را پاره پاره زدن آتش به خرگاه حسینی به غارت رفت اموال حسینیم را آخر زسر معجر کشیدند تن بیمار را در غل کشیدند حکایت گر ز شام و کوفه دارم رسد گفتار تا روز شمارمزینب بزرگ (س) فرمود: از زن، از حسین پرسش می‌کنی؟! این سر که در خانه یزید منصوب است از آن حسین است. آن زن از استماع این کلمات دنیا در نظرش تیره و تار گردید و آتش در دلش افتاد. مانند شخص دیوانه، نعره زنان، بی حجاب، با گیسوان پریشان، سر و پای بر هنر به بارگاه یزید دوید. فریاد زد: ای پسر معاویه «رأس ابن بنت رسول الله منصوب على باب داري»؛ سر پسر دختر پیغمبر (ص) را در خانه من نصب کرده ای با اینکه ودیعه رسول خداست، «واحسینیا، واغریباء، وامظلوماء، واقتیل اولاد الاذیعاء، والله يعز على رسول الله و على امیرالمؤمنین». یزید یک باره دست و پای خود را گم کرد، دید فرزندان و غلامان و حتی عیالات او بر او شوریدند. از آن پس چنان دنیا بر او تنگ شد و

زندگی بر او ناگوار افتاد که می‌رفت در خانه تاریک و لطمہ به صورت می‌زد و می‌گفت: «ما لی و لحسین بن علی». لذا چاره ای جز این ندید که خط سیر خود را نسبت به اهل بیت عوض کند، لذا به عیال خود گفت: برو آنان را از خرابه به منزلی نیکو ببر. آن زن به سرعت، با چشم گریان شیون کنان، آمد زیر بغل علیاً مخدره زینب (س) را گرفت و گفت: ای سیده من، کاش از هر دو چشم کور می‌شدم و تو را به این حال نمی‌دیدم. اهل بیت (ع) را برداشت و به خانه برد و فریاد کشید: ای زنان مروانیه، ای بنات سفیانیه، مبادا دیگر خنده کنید! مبادا دیگر شادی بکنید! به خدا قسم اینها خارجی نیستند، این جماعت اسیران ذریه رسول خدا و فرزندان فاطمه زهرا و علی مرتضی علی (ع) و آل یس و طه می‌باشدند. [۱۶۲].

تهیه غذا برای کودکان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مام سجاد (ع) فرمود: هنگامی که ما را در خرابه شام قرار دادند، در آنجا انواع رنجهای را بر ما روا داشتند. روزی دیدم عمه ام، حضرت زینب (س)، دیگری بر روی آتش نهاده است، گفتم: عمه جان این دیگر چیست؟ فرمود: کودکان گرسنه اند، خواستم به آنها وانمود نمایم که برایشان غذا می‌پزم و بدین وسیله آنان را خاموش سازم او نیز نقل شده است: آنها مکر آب و نان از حضرت زینب (س) طلب می‌کردند، حتی بعضی از زنان شام ترحم کرده برای آنها آب و غذا می‌آوردند [۱۶۳].

زنی به نام حمیده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نقل شده است که وقتی اسیران وارد شام شدند، مردم به تماشای آنها رفتند. بانویی هاشمی به نام حمیده بوده که پسرش (سعد) و کنیزش (رمیثه) جهت تماشا از خانه بیرون رفته بودند، وقتی که سعد و رمیثه از قضایا آگاه شدند برگشته و به ناله و سوگواری پرداختند، حمیده سراسیمه نزد آنها دوید، شنید پسرش می‌گوید: با خدایا، چگونه بنالم و نگویم با اینکه سر مبارک امام را بر نیزه دشمن دیدم و رمیثه می‌گوید: چگونه نگویم در حالی که بانوان سلطان حجاز بر شتران بی جهاز، با ناله «واحیناه، واغربتا» هم آواز دیدم! حمیده از شنیدن این کلمات نقش بر زمین شد و از هوش رفت، وقتی که به خود آمد با سر و پای برخنه، از خانه بیرون شد، چشمش به زینب کبری افتاد خود را بر زمین زد و فریاد بر آورد: ای دختر علی مرتضی! کاش کور شده بودم و تو را اسیر نمی‌دیدم. برادرت کجاست که تو را با این وضع به شام آوردند؟ آن بانو با چشم گریان اشاره کرد به سر منور امام حسین که بالای نیزه بود. وقتی حمیده سر منور امام حسین (ع) را دید چنان فریاد و «واحسیناه» از دل پر درد بر آورد که از هوش رفت تا تماشچیان دورش را گرفتند! سعد و رمیثه موی کنان بالای سرش آمد و خروش برآوردند: حمیده از دنیا رفت. سعد و رمیثه نیز قالب تهی کرده و هر سه به خدمت آقای شان حسین رسیدند.

ما در اینجا غریبیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تذکر غروب آفتاب که می‌شد، مردم دمشق، دست کودکان خویش را می‌گرفتند و به تماشای بچه‌های امام حسین (ع) می‌آمدند. و پس از آن راهی خانه می‌گشتند. روزی رقیه با دیدگان حضرت بار به آن جمع نگاه کرد. ناله ای در دنای از دل برآورد و روی به عمه اش زینب (س) نمود و گفت: ای عمه! اینها به کجا می‌روند؟ حضرت زینب (س) فرمود: ای نور چشمم! اینها رهسپار خانه و کاشانه خود هستند. رقیه گفت: عمه جان! مگر ما خانه نداریم؟! زینب (س) فرمود: نه! ما در اینجا غریبیم و خانه نداریم. خانه ما در مدینه است. با شنیدن این سخن صدای ناله و گریه رقیه بلند شد و فریاد زد: «واغربتاه، واذلتاه، و اکربتاه» اه از غریبی، وای از محنت و زاری ما [۱۶۴].

زینب و آرام کردن رقیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُخْتَى هَايِ خَرَابَهِ، حَضْرَتِ رَقِيهِ رَا بَسِيَارَ نَارَاحَتَ كَرْدَهِ بُودَ. يَكْسِرَهُ بِهَانَهُ بَابَا مَى گَرْفَتَ وَ بَهُ عَمَهُ اشِ زَينَبَ (س) مَى گَفَتَ: بَابَايِمِ كَجَاسَتَ؟ عَمَهُ اشِ بَرَايِ اينَكَهِ رَقِيهِ رَا آرَامِ كَنَدَ، بَهُ او مَى گَفَتَ: پَدَرَتَ بَهُ سَفَرَ رَفَقَهِ اسْتَ. شَبَى درِ خَرَابَهِ شَامَ، رَقِيهِ ازِ اينَ گَوشَهِ بَهُ آنَ گَوشَهِ مَى رَفَتَ، نَالَهُ مَى زَدَ، بَهَانَهُ مَى گَرْفَتَ، گَاهَ خَشْتَى بَرَ مَى دَاشَتَ وَ زَيْرَ سَرَ مَى گَذَاشَتَ، گَاهَ بَهَانَهُ خَانَهُ وَ كَاشَانَهُ مَى گَرْفَتَ وَ يَا بَابَا، بَابَا مَى زَدَ. زَينَبَ (س) آنَ نَازَدَانَهُ رَا بَهُ دَامَنَ گَرْفَتَ تَا او رَا آرَامِ كَنَدَ. وَ رَقِيهِ درِ بَغْلَ عَمَهُ خَوَابَسَ بَرَدَ. درِ عَالَمِ رَؤْيَا پَدَرَ رَا بَهُ خَوَابَ دَيَدَ. امامَ حَسَينَ (ع) بَا بَدَنَى پَرَ ازِ زَخْمٍ وَ جَرَاحَتَ بَهُ دَيَدَارَ رَقِيهِ آمَدَهُ بَودَ درِ هَمَانَ خَوَابَ، دَامَانَ پَدَرَ رَا گَرْفَتَ وَ گَفَتَ: بَابَا جَانَ كَجَا بُودَى؟ بَابَا چَرا احْوَالَ بَچَهَ هَايِ كَوْچَكَتَ رَا نَمَى پَرَسَى؟ بَابَا چَرا بَهُ دَرَدَ مَا رَسِيدَگَى نَمَى كَنَى؟! زَينَبَ دَيَدَ رَقِيهِ درِ خَوَابَ حَرْفَهِ مَى زَنَدَ، روَ بَهُ زَنَانَ حَرْمَ گَفَتَ: اَهَلَ بَيْتَ! سَاكَتَ باشِيدَ. نُورَ دَيَدَهُ بَرَادَرَمِ خَوَابَ مَى بَيَنَدَ. بَكَذَارِيدَ بَيَنَمَ چَهَ مَى گَويَدَ؟ هَمَهُ زَنَانَ آرَامِ شَدَنَدَ. گَوشَهِ بَهُ سَخَنَانَ رَقِيهِ نَشَستَنَدَ. گَويَا مَاجَرَاهِ سَفَرَ ازِ كَربَلَاهِ تَا كَوفَهِ وَ ازِ كَوفَهِ تَا شَامَ رَا بَرَايِ پَدَرَ حَكَائِيتَ مَى كَنَدَ: «بَابَا، صَورَتَمِ ازِ ضَرَبَ سَيلَى شَمَرَ كَبُودَ شَدَهُ اسْتَ. بَابَا، مَرا درِ بَيَابَانَهَا، مَيَانَ آفَتَابَ نَگَهَ دَاشَتَنَدَ. بَابَا، كَتَفَ عَمَهُ امِ ازِ كَعْبَ نَيزَهَهَا وَ ضَرَبَ تَازَيَانَهَا كَبُودَ گَرْدَيَدَهُ اسْتَ. بَابَا ما درِ اينَ خَرَابَهِ چَرَاغَ نَدارَيَمِ فَرَشَ نَدارَيَمِ. دَخْتَرَتَ بَهُ جَايَ مَتَكَاهَ، بَرَ زَيْرَ سَرَ، خَشَتَ مَى گَذَارَدَ...» [۱۶۵].

وداع زینب با رقیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِيَادَهَايِ آتَشِينَ اِمامَ سَجَادَ (ع) وَ زَينَبَ (س) وَ خُونَ پَاكَ حَضْرَتِ رَقِيهِ، اِثْرَشَ رَا گَذَاشَتَ. كَارَوَانَ اَسْرَا اَزَ گَوشَهِ خَرَابَهِ آَزَادَ شَدَ. زَنَانَ وَ كَوْدَكَانَ بَهُ مَدِينَهِ مَى رَوَنَدَ. پَيَامِ عَاشُورَا درِ شَهَرِ پَيَامِبرَ (ص) بَايدَ بَهُ مَرَدمَ اَبْلَاغَ شَوَدَ. ولَى زَينَبَ (س) چَكَوَنَهِ ازِ خَرَابَهِ دَلَ بَيرَدَ. نُو گَلَى ازِ بوَسْتَانِ حَسَينَ (ع) درِ اينَ خَرَابَهِ آَرمَيَدَهُ اسْتَ. شَامَ، بَوَى حَسَينَ وَ رَقِيهِ مَى دَهَدَهَ. رَقِيهِ، نَازَدَانَهُ پَدَرَ، بَهُ زَينَبَ سَپَرَدَهُ شَدَهُ اسْتَ. زَينَبَ، بَى رَقِيهِ، چَكَوَنَهِ بَهُ كَربَلَاهِ وَ مَدِينَهِ وَارَدَ شَوَدَ. زَمَانَ حَرَكَتَ فَرَاهِيَهِ اسْتَ. زَينَبَ رَسَالَتَ بَزَرَگَتَرِي بَرَ دَوْشَ دَارَدَ. رَاهِيِ جَزَ رَفَقَنَ نَيَسَتَ. كَارَوَانَ بَهُ رَاهِ اَفَتَادَ حَضْرَتِ زَينَبَ (س) وَ زَنَانَ اَهَلَ بَيْتَ، سَوارَ بَرَ مَحْمَلَ سِيَاهَ پَوَشَ شَدَهُ اَنَدَ. اَهَلَ شَامَ بَا حَالَتَ خَجَالَتَ وَ بَا حَالَ عَزَا بَهُ مَشَاعِيَتَ آمَدَهُ اَنَدَ [۱۶۶]. غَمَ سَرَاسِرَ شَامَ رَا گَرْفَهَهُ اسْتَ. گَرِيَهِهَا بَلَندَ مَى باشَدَ. درِ مَيَانَ آنَ سَرَ وَ صَدا، زَينَبَ سَرَ ازِ مَحْمَلَ بَيَرونَ آَورَدَ، وَ بَا كَلِمَاتَ بَسِيَارَ جَانَسُوزَ، فَرَمَودَ: «اَهَلَ شَامَ! ما ازِ مَيَانَ شَماَ مَى روَيَمَ. ولَى يَكَ دَخْتَرَ خَرَدَسَالَ رَا درِ مَيَانَ شَماَ گَذَاشَتَيَمَ. او درِ اينَ شَهَرَ غَرِيبَهُ اسْتَ. كَنَارَ قَبَرَ او بَرَوَيَدَ. او رَا فَرَامَوَشَ نَكَنَيَدَ. گَهَ گَاهِيَ آَبَى بَرَ بَرَ مَزارَشَ بَيَاشِيدَ وَ چَرَاغِيَ روَشَنَ كَنَيَدَ». [۱۶۷]

نَذِيرَ فَتَنَ خَونَ بَها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَبْلَ ازِ آنَكَهِ كَارَوَانَ باَزَمَانَدَگَانَ آَمَادَهُ حَرَكَتَ بَهُ مَدِينَهِ شَونَدَ، يَزِيدَ دَسْتُورَ دَادَ تَا مَالَ بَسِيَارِيَ، درِ حدَودَ دَوَيِسَتَ هَزَارَ مَثَقالَ زَرَ سَرَخَ، بَيَاورَنَدَ. سَبِيسَ بَهُ جَنَابَ زَينَبَ (س) گَفَتَ: اَيَنَ مَلْعُونَ رَا هَمَ عَوْضَ خَونَ حَسَينَ (ع) وَ مَصِيبَتَهَايَيَ كَهَ درِ حَادَهَهِ كَربَلَاهِ بَرَ شَماَ وَارَدَ آَمَدَهُ اسْتَ بَكَيَرِيدَ. زَينَبَ (س) درِ بَرَابَرِ يَزِيدَ سَخَتَ بَرَ آَشَفَتَ وَ بَهُ او فَرَمَودَ: «يَزِيدَ، چَهَ انَدَازَهُ پَرَرَوَ وَ بَى حَيَا هَسْتَيَ؟! سَرَورَ ما حَسَينَ وَ كَسَانَ او رَا مَى كَشَى، آَنَ گَاهَ بَا كَمَالَ پَرَرَوَيَ مَى گَويَيَ اَيَنَ مَالَ رَا درِ عَوْضَ آنَ بَكَيَرِيدَ، مَكَرَ نَشَنَيَدَهُ اَيِ پَيَامِبرَ (ص) فَرَمَودَ: هَرَ كَسَ دَلَ مَؤْمَنَهِ رَا بَرَنَجَانَدَ وَ يَا غَمَگَينَ كَنَدَ اَگَرَ تَامَ دَنِيَا رَا هَمَ بَهُ او بَدَهَدَ جَبَرَانَ آَنَ حَزَنَى كَهَ بَهُ او رَسانَهَ نَخَواهَدَ شَدَ؟! درِ صَورَتَى كَهَ تَامَ دَنِيَا بَهُ انَدَازَهُ يَكَ موَ، اَزَ مَوهَاهَيَ اِيشَانَ نَمَى اَرَزَدَ». [۱۶۷]

بعد از اسارت تا وفات حضرت زینب

تشکیل مجلس عزاداری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَعْلَمُ تَغْيِيرَ مُسْلِكَ دَادَ، بِهِ رَوَايَتْ أَبِي مُخْنَفَ وَدِيكَرَانَ، وَى إِمامَ سَجَادَ(ع) رَايْنَ مَانَدَنَ شَامَ وَحَرَكَتْ بَهْ سَوَى مَدِينَهِ مُخْيِرَ نَمُودَ. آنَ حَضُورَتْ بَهْ پَاسَ تَكْرِيمَ عَلِيَا مُخْدَرَهِ زَيْنَبَ (س) فَرَمَودَ: بَايِسْتَى درَ اينَ بَابَ باَعْمَهِ امَ زَيْنَبَ (س) صَحَبتْ كَنَمَ، چونَ پَرَسْتَارَ يَتِيمَانَ وَغَمَگَسَارَ اسِيرَانَ اوَسْتَ. يَزِيدَ ازَ اينَ سَخَنَ بَرَ خَودَ لَرَزِيدَ. چونَ آنَ حَضُورَتْ بَا زَيْنَبَ كَبَرَى (س) سَخَنَ درَ مِيَانَ نَهَادَ، فَرَمَودَ: هِيجَ چَيزَ رَا بَرَ اقَامَتْ درَ جَوارَ جَدَمَ رَسُولَ خَداَ (ص) اَخْتِيَارَ نَخَواهَمَ كَرَدَ، وَلىَ اىَ يَزِيدَ بَايِسْتَى بَرَايِ ماَ خَانَهِ اىَ خَالِيَ بنَمَايِيَ كَهْ مَى خَواهِيمَ بَهْ مَراَسِمَ عَزَادَارِيَ بِيرَدَازِيمَ، زَيْرَا ازَ وَقْتِيَ كَهْ ماَ رَا ازَ جَسَدَ كَشْتَگَانَ خَودَ جَدَنَ نَمُودَنَدَ، نَگَذَاشَتَهِ اندَ كَهْ بَرَ كَشْتَگَانَ خَودَ گَرِيهَ كَنِيمَ، وَبَايِسْتَى هَرَ كَسَ ازَ زَنانَ كَهْ مَى خَواهَدَ بَرَ ماَ وَارَدَ بَشُودَ كَسَى اوَ رَا منَعَ نَمَاءِيدَ. يَزِيدَ ازَ اينَ سَخَنَانَ بَرَ خَودَ لَرَزِيدَ، وَبَسَى بِيَمِنَاكَ شَدَ، چونَ مَى دَانَسَتْ آنَ مُخْدَرَهِ درَ آنَ مَجَلسَ، يَزِيدَ وَسَائِرَ بَنَى اَمِيهِ رَا بَا خَاكَ سِيَاهَ بِرَابِرَ نَمُودَهَ وَبَغَضَ وَعَدَادَتَ اوَ درَ قَلُوبَ مَرَدَمَ مَسْتَقَرَ خَواهَدَ كَرَدَ وَآثَارَ آلَ مُحَمَّدَ (ص) رَا تَازَهَ خَواهَدَ نَمُودَ، وَزَحَماتَ اوَ وَپَدَرَشَ رَا كَهْ مَى خَواستَهِ اندَ آثارَ آلَ مُحَمَّدَ (ص) رَا نَابُودَ كَنَتَدَ بَهْ بَادَ فَناَ خَواهَدَ دَادَ. وَلىَ ازَ اَجَابَتْ چَارَهَ نَدِيدَ، فَرَمَانَ دَادَ تَا خَانَهِ وَسَيِعَيَ بَرَايِ آنَهَا تَخْلِيهَ كَرَدَنَدَ وَمَنَادِيَ نَدَادَ: هَرَ زَنِي بَخَواهَدَ بَهْ سَرَ سَلامَتِيَ زَيْنَبَ (س) بِيَأِيدَ، مَانَعَيَ نَدَارَدَ. چونَ اينَ خَبرَ مَنْتَشِرَ شَدَ، زَنِي ازَ هَاشَميَهِ درَ شَامَ نَمَانَدَ، مَكَرَ آنَكَهْ درَ مَجَلسَ حَضُورَتِ زَيْنَبَ (س) حَاضِرَ گَرَدَيَدَ. زَنانَ اَمَويَهِ وَبَنَاتَ مَروَانِيَهِ نَيَزَ بَا زَيْنَتَ وَزَيْورَ وَاردَ مَجَلسَ شَدَنَدَ. اماَ چونَ آنَ مَنْظَرَهِ رَقَتْ آورَ رَا مَشَاهِدهَ كَرَدَنَدَ، يَكَارَهَ زَيْورَهَيَ خَودَ رَا رِيَختَهَ وَهَمَگَيَ لَبَاسَ سِيَاهَ مَصِيبَتَ درَ بَرَ كَرَدَنَدَ وَازَ زَنانَ شَامَ جَمَعَ كَثِيرَيَ بَهْ آنَهَا پَيَوَسْتَنَدَ وَهَمَى نَالَهَ وَعَوَيلَ ازَ جَكَرَ بَرَ كَشِيدَنَدَ وَجَامَهَ هَا بَرَ تَنَ درَيَدَنَدَ وَخَاكَ مَصِيبَتَ بَرَ سَرَ رِيَختَنَدَ وَموَيَ پَرِيشَانَ كَرَدَهَ صَورَتَهَا بَخَراشِيدَنَدَ، چَنَدانَ كَهْ آشَوبَ مَحَشَرَ بَرَخَاستَ وَبَانَگَ وَزارَى بَهْ عَرَشَ رَسِيدَ، درَ آنَ وقتَ زَيْنَبَ كَبَرَى (س) بَهْ رَوَايَتَ بَحَارَ اَنْشَادَ اينَ اَشَعَارَ نَمُودَ وَقَلْبَ عَالَمَ رَا كَيَابَ نَمُودَ. ازَ مَرَثِيَهِ آنَ مُخْدَرَهِ گَفتَيَ قِيَامَتَيَ بَرَ پَا شَدَ.

فرَمَودَ: اى زَنانَ شَامَ بَنَگَرَيَدَ كَهْ اينَ مَرَدَمَ جَانِيَ شَقَىَ، باَ آلَ عَلَىَ (ع) چَكَونَهِ مَعَاملَهِ كَرَدَنَدَ وَقَهَ بَهْ رَوْزَ اَهَلَ بَيْتَ مَصَطَفِيَ (ص) درَ آورَدَنَدَ؟! اى زَنانَ شَامَ، شَماَ اينَ حَالَتَ وَكَيْفَيَتَ رَا مَلَاحَظَهِ مَى نَمَائِيدَ، اماَ ازَ هَنَگَامَهِ كَربَلاَ وَرَسْتَخِيزَ رَوْزَ عَاشُورَاَ وَحَالَ عَطَشَ اَطْفَالَ وَشَهَادَتَ شَهَداَ وَبَرَادَرَمَ وَحَالَاتَ قَتْلَگَاهَ بَيْ خَبَرَ هَسْتَيَدَ وَنَمَى دَانَيَدَ كَهْ ازَ سَتمَ كَوْفِيَانَ بَيْ وَفاَ وَپَسَرَ زَيَادَ بَيْ حَيَاَ وَصَدَمَاتَ طَرَى رَاهَ، بَرَ اينَ زَنانَ دَاغَدَارَ وَيَتِيمَانَ دَلَ اَفَگَارَ وَحَجَتَ خَداَ سَيَدَ سَجَادَ (ع) چَهَ گَذَشتَ! زَنانَ شَامَ وَهَاشَميَانَ ازَ مَشَاهِدهَ اينَ حَالَ وَاسْتَمَاعَ اينَ مَقَالَ، جَملَگَيَ بَهْ وَلَوَلهِ درَ آمدَنَدَ. آنَانَ تَا مَدَتَ هَفَتَ رَوْزَ مَشَغُولَ نَالَهَ وَسوَگَوارَيَ بَوْدَنَدَ وَافْغَانَ بَهْ چَرَخَ كَبُودَ رَسَانِيدَنَدَ. درَ بَحَرِ المَصَابَ گَوَيَدَ: آنَ مُخْدَرَهِ درَ آنَ وقتَ روَى بَهْ بَقِيعَ آورَدَهَ وَاينَ اَشَعَارَ رَا خَطَابَ بَهْ مَادَرَ قَرَائِتَ نَمُودَ، چَنَانَ كَهْ گَفتَيَ آسَمَانَ وَزَمِينَ رَا مَتَرَلَزَلَ سَاختَ. بَهْ نَظَرَ حَقِيرَ، اينَ اَشَعَارَ هَمَ زَيَانَ حَالَ استَ كَهْ بَهْ آنَ مُخْدَرَهِ نَسْبَتَ دَادَهَ اَنَدَ: اِيَامَ اَمَ قَدَ قَتلَ الحَسَينَ بَكَرَبَلَاءَ اِيَامَ رَكَنَى قَدَ هوَىَ وَتَزَلَلَ ايَامَ اَمَ قَدَ الْقَىَ حَيَيَكَ بَالْعَرَابَ طَرِيقَهَا ذَبِيَحَا بَالَدَمَاءِ مَغَسَلَاهَا اَمَ نَوْحَى فَالَّكَرِيمَ عَلَى النَّفَاعَ يَلُوحَ كَالَّبَدَرِ الْمَنَيرَ اَذَ انْجَلاَوَ نَوْحَى عَلَى النَّحْرِ الْخَضِيبَ وَاسْكَبَى دَمَوْعَاعَا الْخَدَ التَّرِيبَ مَرَمَلاَ

زَيْنَبَ كَنَارَ قَبَرَ بَرَادَرَ درَ اَرْبعَينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَوَايَتْ شَدَهَ اَسْتَ: هَنَگَامَى كَهْ حَضُورَتِ زَيْنَبَ (س) وَهَمَراَهَانَ درَ رَوْزَ اَرْبعَينَ بَهْ كَربَلاَ آمدَنَدَ، زَيْنَبَ (س) درَ كَنَارَ قَبَرَ بَرَادَرَ، درَدَ دَلَهَا كَرَدَ وَگَفَتَارَ جَانِسَوْزِيَ گَفتَ؛ ازَ جَملَهِ بَهْ يَادَ رَقِيهَ (س) اَفَتَادَ وَزَيَانَ حَالَشَ اينَ بَوْدَ: «بَرَادَرَ جَانَ! هَمَهَ كَوَدَ كَانَى رَا كَهْ بَهْ مَنَ سَپَرَدَهَ بَوْدَىَ، بَهْ هَمَراَهَ خَودَ آورَدَمَ، مَكَرَ رَقِيهَ اَتَ رَا كَهْ اوَ رَا درَ شَهَرَ شَامَ بَا دَلَ غَمَبَارَ بَهْ خَاكَ سَپَرَدَهَ اَمَ!» [۱۶۸].

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون به نزدیکی مدینه رسیدند محمول ها را فرود آورده، شتران را یک سو خوابانیده و خود مشغول نوحه سرایی بشدند و اسباب شهدا را پیش روی خود پنهن نمودند. ناگاه غلغله اهل مدینه بر پا شد و زنان مهاجر و انصار نمایان شدند. حضرت سجاد (ع) بفرمود تا آنها را استقبال نمودند. چون چشم زنان مدینه به آن سیاه پوشان افتاد. هنگامه محشر نمودار شد. شتابان روی به خیمه ها نمودند. چون اهل حرم را بدان حال نگریستند، که جز حضرت سجاد (ع) از رجال مراجعت ننموده، سخت بگریستند. گروهی با حضرت زینب (س)، جماعتی دور ام کلثوم؛ هر چند نفر مشغول به یکی از اهل حزم شدند و از حضرت زینب (س) چگونگی حالات را جویا شدند. زینب (س) فرمود: «به چه زبان شرح دهم که قدرت بیان ندارم، بلکه از زندگانی خود بیزارم. ای زنان قربیش و ای دختران بنی هاشم! چیزی می شنوید و حکایتی به گوش می سپارید. اگر شرح حال شهدا و اسرارا باز گویم، در مورد ملامتم چگونه زنده باشم؟» [۱۶۹].

خبر شهادت حسین به پیامبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ راوی می گوید: هنگامی که حضرت زینب (ع) به در مسجد پیامبر (ص) رسید، چارچوب در را گرفت و فریاد زد: «یا جدها! انی ناعیه الیک اخی الحسین و هی مع ذلک لا تجف لها عبرة و لا تفتر من البکاء و النحیب. و كلما نظرت الى علی بن الحسین (ع) تجدد حزنها و زاد و جدها». ای جد من! خبر شهادت برادرم حسین (ع) را برای تو آورده ام. راوی گوید: هر گز اشک از چشمان حضرت زینب (س) نمی ایستاد و گریه و ناله اش کم نمی شد و هرگاه حضرت علی بن الحسین (ع) را می دید داغش تازه و غم او افزون می گشت. [۱۷۰].

شیون هنگام ورود به مدینه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در روایت دیگر آمده: حضرت زینب (س) در میان کاروان، به خواهان و کودکان سفر کرده، رو کرد و فرمود: «از هودجها پیاده شوید که اینک روشه منوره جدم رسول خدا (ص) نمایان است». آن گاه آهی کشید که نزدیک بود روح از بدنش خارج گردد. جمعیت بسیار از هر سو هجوم آوردند، زینب (س) با ذکر وقایع جانسوز کربلا، می گریست و همه حاضران صدا به گریه بلند کردند به طوری که گویا قیامت بر پا شده است. زینب (س) خطاب به برادرش حسین (ع) می گفت: «برادرم حسین جان! (اشاره به قبرها) جدت و مادرت و برادرت و بستگانت هستند که در انتظار قدوم تو به سر می برند، ای نور چشمم، تو شهید شدی و اندوه طولانی برای ما به ارث گذاشتی، ای کاش مرده و فراموش شده بودم و ذکری از من نبود». سپس زینب (س) خطاب به شهر مدینه کرد و فرمود: «ای مدینه! جدم کجا رفت آن روزی که همراه مردان و جوانان، با شادی از تو بیرون رفتیم؟ ولی امروز با اندوه و حزن و با بار سنگین حوادث تلخ و پر از رنج، بر تو وارد شدیم، مردان و پسران ما از ما جدا شدند پراکنده شدیم»، سپس کنار قبر رسول خدا (ص) آمد و گفت: «ای جد بزرگوار ای رسول خدا! من خبر در گذشت برادرم حسین را برای تو آورده ام.» [۱۷۱].

ملاقات ام البنین با زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ روایت شده: وقتی که اهل بیت (ع) وارد مدینه شدند، ام البنین مادر حضرت عباس (ع) در کنار قبر رسول خدا (ص) با زینب (س) ملاقات کرد. ام البنین گفت: «ای دختر امیر مؤمنان! از پسرانم چه خبر؟» زینب: همه کشته شدند. ام البنین: جان همه به فدای حسین! بگو از حسین چه خبر؟ زینب: حسین را بالب تشنه کشتد. ام البنین تا این سخن را شنید، دستهای خود را بر

سرش زد و با صدای بلند و گریان می‌گفت: ای وای حسین جان. زینب: ای ام البنین! از پسرت عباس یادگاری آورده ام. ام البنین گفت: آن چیست؟ زینب (س) سپر خون آلود عباس (ع) را از زیر چادر بیرون آورد. ام البنین تا آن را دید، چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند، از شدت ناراحتی بی هوش شده و به زمین افتاد. [۱۷۲].

یاد جانسوز زینب در مدینه از رقیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ روایت شده است که وقتی حضرت زینب (س) با همراهان به مدینه بازگشتند زنهای مدینه برای عرض تسلیت، به حضور زینب (س) آمدند آن حضرت حادث جانسوز کربلا- و کوفه و شام را برای آنها بیان می‌کرد و آنها گریه می‌کردند، تا اینکه به یاد حضرت رقیه (س) افتاد و فرمود: «اما مصیبت وفات رقیه در خرابه شام، کمرم را خم کرد و مویم را سفید نمود». زنهای وقتی این سخن را شنیدند، صدایشان با شور و ناله به گریه بلند شد و آن روز به یاد رنجهای جانگذار رقیه (س) بسیار گریستند. [۱۷۳].

سوگواری کنار قبر مادرش زهرا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ روایت شده است که حضرت زینب (س) و همراهان، کنار قبر مادرشان زهرا(س) (یعنی حدود و سمت قبر آن حضرت) رفتند. در آن جا نیز شیون به پاشد، زنان و مردان مدینه، آن چنان می‌گریستند که گویی محشر شده است. زینب (س) که قافله سالار عزاداران بود، آن قدر «مادر، مادر» کرد تا بی هوش به زمین افتاد. وقتی به هوش آمد صدا زد: «مادرم! آن قدر تازیانه به بدنش زدند که بدنش مجروح شد». سپس عرض کرد: «پیراهن حسین را برای تو سوغاتی آورده ام». (طبق نقل سید بن طاووس در لهوف، در آن پیراهن صد و چند سوراخ و بریدگی از آثار تیرها و نیزه ها و شمشیرها بود). زینب (س) به مردم مدینه رو کرد و فرمود: «در کربلا- نبودید تا بنگرید که برادرم را چگونه کشتند، این سوراخها که در این پیراهن می‌بینید، جای تیرها و شمشیرها و نیزه های دشمن است.» [۱۷۴].

دستور به سیاه پوش کردن محمول ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رای رفتن اهل بیت (ع) به مدینه، همه نوع امکانات تهیه شد: محملهای زرین؛ لباسهای تجملاتی و رنگین؛ اسبها و وسایل سواری؛ توشه راه برای اهل بیت (ع) و مأموران محافظ، که سیصد و به روایتی پانصد نفر بودند؛ و هر نوع امکانات دیگری که لازم بود تام آنها به دستور یزید آمده شد و مسئولیت تمام آنها را به عهده «عمرو بن خالد قریشی» و بنابر روایتی، به عهده «نعمان بن بشیر» که از صحابه رسول خدا (ص) و معروف به صلاح و خوبی بود گذاشت، و دستور داد با کمال احترام و به هر نحو که خود آتان می‌پسندند با ایشان رفتار کنند، تا به مدینه برسند. همه چیز آمده بود. فقط منتظر بودند که اهل بیت (ع) بر محملهای سوار شوند تا کاروان حرکت نماید. نخست امام زین العابدین (ع) از منزل بیرون آمد، آن گاه اجازه فرمود اهل بیت بیرون آیند و سوار شوند. زینب (س) بلند شد، سایر زنان نیز به پیروی از او بلند شده، از خانه بیرون آمدند. زنان آل ابی سفیان، دختران یزید و سایر زنان و دختران مربوطه با گریه و اشک تا در کاخ دارالاماره از ایشان بدרכه کردند. پس از وداع و خداحافظی با آنان، زینب (س) نزدیک کاروان آمد. همین که چشمش به آن محملهای تجملاتی افتاد که با پارچه های زربافت و رنگین پوشیده شده بودند، به یکی از کنیزان همراه خود فرمود: «به نعمان بن بشیر بگو این محملهای را سیاه پوش کن تا مردم بدانند ما عزادار اولاد زهرا هستیم». منظور زینب (س) از این دستور این بود که نشان عزا و سوگواری همه جا و برای همه کس معلوم باشد. آن روز که حسین (ع) را کشتند به تمام شهرها و روستاهای تبریک گفتند و جشن گرفتند، امروز هم که پیام آور خون شهیدان مسئولیت دفاع از خون

آنها را به عهده گرفته است، باید در هر جا که می‌رسد آن تبلیغات شوم و مسموم کننده را خنثی نماید. نعمان بن بشیر امر زینب بزرگ را اطاعت کرد، تمام محمولها با پارچه‌های سیاه که نشان سوگ و عزا بود، پوشانده شد. همین که خواستند سوار شدند زینب (س) روزی را که از مدینه بیرون آمدند و رجال و مردانی را که همراهشان بودند و هم اکنون جایشان خالی بود، به یاد آورد تمام زنان و کودکان با ناله و شیون و با چشم گریان هر کدام به زبانی سوگواری می‌کردند از میان مردم که برای بدرقه و خدا حافظی آمده بودند، عبور کرده و از دروازه شام بیرون رفته‌اند... شام غرق عیش و عشرت بود در وقت ورود وقت رفتن شام را شام غربیان کرد و رفتار بین راه به هر منزلی که می‌رسید به حسب مناسبتها مجلس سوگواری تشکیل می‌داد و ظلم و ستم هیأت حاکمه، و مظلومیت اهل بیت (ع) را برای مردم توضیح می‌داد، تا به مدینه رسیدند [۱۷۵].

سفید شدن موی و خم شدن کمر زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ دل کندن از خرابه شام و رقیه برای زنان و کودکان، خصوصاً حضرت زینب (س) بسیار مشکل بود. مگر می‌شود نو گل بوستان ابی عبدالله (ع) و بلبل شاخسار ولایت را تنها گذاشت و رفت. گوییا که از شام بیرون روند، مگر نام «رقیه» از یاد می‌رود. نسیم باد، در هر کجا بُوی رقیه را بر کاروان می‌افشاند و زینب در هر مکان، یادمان رقیه را فریاد می‌کند. آن گاه که باران اشک زینب، خاک قبر حسین (ع) را می‌شوید، یاد رقیه، دل عمه اش را آتش می‌زنند و می‌گوید: برادر جان! همه کودکانی را که به من سپرده بودی، به همراه خود آوردم، مگر «رقیه ات» که او را در شهر شام؛ با دل غمبار به خاک سپردم! [۱۷۶]. و آن زمان که پیام آور عاشورا پا به شهر پیامبر می‌گذارد، از حکایت‌های کربلا و کوفه و شام، سخن می‌راند در جمع زنان، یاد دختر کوچک برادر را پاس می‌دارد و علت موی سفید و خم شدن کمرش را مصیبت رقیه می‌داند. [۱۷۷] از غم آن مه لقا قدم خمید در عزایش گشته موهایم سفیدزین مصیبت شیشه صبرم شکست قلب محزونم از این ماتم برفت. گویا همان محبت، زینب (س) را باز به شام آورد دیگر بار اشک شور در کنار قبر رقیه ریخت به یاد دوران اسارت و زمان شهادت دختر برادر، قطرات باران چشم بر گونه‌هایش غلطید عقده دل باز کرد و در زینبیه، به دیدار مادر شتافت تا غصه کربلا و شام را برای حضرت زهرا (س) باز گوید. [۱۷۸].

مگر خانه نداریم، مگر بابا نداریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در میان ناله و اندوه بانوان رها شده از زنجیر ستم، اطفالی بودند که همراه آنها در خرابه شام اسکان داده شده بودند، آنها شاهد ناله‌های جانکاه بزرگ بانوان بودند، عصرها که می‌شد آن اطفال خردسال یتیم کنار درب خرابه صفت می‌کشیدند و می‌دیدند که مردم شام دست کودکان خود را گرفته آب و نان فراهم کرده و به خانه‌ها می‌روند ولی اینها خسته، مانند مرغان پرشکسته دامن عمه را می‌گرفتند و می‌گفتند: همه! مگر ما خانه نداریم، مگر ما بابا نداریم؟ زینب (س) می‌فرمود: «چرا، نور دیدگان، خانه‌های شما در مدینه است و بابای شما به سفر رفته» [۱۷۹]. نقل کرده‌اند که از آن اطفال یتیم، نه تن در خرابه از دنیا رفته‌اند، که نهmin آنها حضرت رقیه (س) دختر سه ساله حضرت امام حسین (ع) بود. [۱۸۰].

گفت و گو با ام حبیبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امام حبیبه خادمه زینب (س) در دوران حضور وی در کوفه، صدای ام کلثوم را که می‌شنود، می‌گوید: «غیر از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) صدقه بر احدی حرام نمی‌باشد. اینان که هستند؟» زینب (س) نگاهی به ام حبیبه می‌کند و می‌فرماید: «من الان از سرزمهین کربلا می‌آیم. این گرد و غبار، گرد و غبار رنج کربلاست». اما، گویی ام حبیبه او را نمی‌شناسد. زینب (س) با

سوز دل می فرماید: «ام حبیبه! منم، زینب، دختر علی (ع)، تو در این کوفه کنیز من بودی. چگونه است که مرا اینک نمی شناسی؟» ام حبیبه نگران و مضطرب سؤال می کند: «اگر تو زینب هستی، او هیچ گاه بدون برادرش حسین جایی نمی رفت، بگو حسینت کجاست؟» دل زینب (س) آتش می گیرد و می فرماید: «نگاه بر نوک نیزه رو به رویت بنما. آن، سر بریده حسین می باشد!» [۱۸۱].

نظاره غسل دادن حضرت رقیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
که زن غساله، بدن رقیه (س) را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید، و گفت: «سرپرست این اسیران کیست؟» حضرت زینب (س) فرمود: چه می خواهی؟ غساله گفت: این دخترک به چه بیماری مبتلا بود که بدنش کبود است؟ حضرت زینب (س) در پاسخ فرمود: ای زن! او بیمار نبود؛ و این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است. [۱۸۲] و در روایت دیگر است که آن زن دست از غسل کشید و دستهایش را بر سرش زد و گریست. گفتند: چرا بر سر می زنی؟ گفت: مادر این دختر کجاست تا به من بگویید چرا قسمتهاibi از بدن این دخترک سیاه شده است؟ گفتند: این سیاهی ها اثر تازیانه های دشمنان است. [۱۸۳].

به خواب دیدن حضرت زهرا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مذاهب از بحر المصائب نقل می کند: روزی حضرت علیا مخدره زینب (س) ترد حضرت سجاد (ع) آمد. حضرت چون چشمش به آن مخدره افتاد، فرمود: ای عمه، دیشب در عالم رؤیا چه دیدی و از مادرت فاطمه چه شنیدی؟ آن مخدره عرض کرد: تو از تمامی علوم آگاهی. آن حضرت فرمود: چنین است، و مقام ولایت همین است؛ اما من می خواهم از زبان تو بشنوم و بر مصیبت پدرم بنالم. عرض کرد: ای فروغ دیده بازماندگان، چون چشم قدری آشنا به خواب شد، مادرم زهرا را با جامه سیاه و موی پریشان دیدم که روی و موی خود را با خون برادرم رنگین ساخته است. چون این حال را بدیدم، خویشتن را بر پای مبارکش بیفکنم و صدا به گریه و زاری بلند کردم و سر آن حال پر ملال را از وی پرسیدم. فرمود: دخترم، زینب! من اگر چه در ظاهر با شما نبودم لیکن در باطن با شما بودم و از شما جدا نبودم. مگر به خاطر نداری عصر روز تاسوعا، که برادرت را از خواب برانگیختی، برادرت بعد از مکالمات بسیار گفت: جد و پدر و مادر و برادرم آمده بودند چون بر می گشتند مادرم وعده وصول از من بگرفت؟ ای زینب، مگر فراموش کردی شب عاشورا را که ناله واحسیناه! واحسیناه! از من بلند شد و تو با ام کلثوم می گفتی که صدای مادرم را می شنوم؟ آری، من در آن شب، با هزار رنج و تعب، در اطراف خیمه ها می گردیدم و ناله و فریاد می زدم و از این روی بود که برادرت حسین به تو گفت: ای خواهر، مگر صدای مادرم را نمی شنوي؟ ای زینب! مگر در وداع بازپسین فرزندم حسین، و روان شدن او سوی میدان، من همی خاک مصیبت بر سر نمی کردم؟ ای زینب، چه گوییم از آن هنگام که شمر خنجر بر خنجر فرزندم حسین را بر نوک سنان بر آوردند. ای زینب، ای دخترجان من! چه گوییم از آن وقت که لشکر از قتلگاه به سوی خیمه گاه روی نهادند و شعله نار به گند دوار بر آوردند. ای دختر محنت رسیده، من همانا در نظاره بودم که مردم کوفه با آن آشوب و همهمه و لوله خیمه ها را غارت کردند و آتش در آنها زدند و جامه های شما را به یغما برداشتند و عابد بیمار را از بستر به زمین افکندند و آهنگ قتلش نمودند و تو، نالان و گریان، ایشان را از این کار باز می داشتی، و هیز هنگامی که شما را از قتلگاه عبور می دادند تمامی آن احوال را می دیدم و آن چهار خطاب تو به جد و پدر و مادر و برادرت را استماع می نمودم و اشک حضرت از دیده می باریدم و آه جانسوز از دل پردردم بر می کشیدم. دخترجان من، این خون حسین است که بر گیسوان من است، و من در همه جا با شما همراه بودم، خصوصا هنگام ورود به شام و مجلس یزید خون آشام و رفتار و گفتار آن نابکار بدفرجام. علیا

مخدره (س) می فرماید، عرض کردم: ای مادر، از چه روی این خون را از موی و روی خویش پاک نمی فرمایی؟ فرمود: ای روشنی دیده، باید با این موی پر خون در حضرت قادر بیچون به شکایت برم و داد خود را از ستمکاران و کشنده‌گان فرزندم بازجویم، و عزاداران و گننه کاران امت پدرم را شفاعت بنمایم. و تو را وصیت می کنم که سلام مرا به فرزند بیمارم، سید سجاد، برسانی و بگویی به شیعیان ما اعلام کند که در عزاداری و زیارت فرزندم حسین کوتاهی نکنند و آن را سهل نشمارند که موجب ندامت آنها در قیامت خواهد بود. [۱۸۴].

وفات حضرت زینب ببری

لحظات آخر عمر زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ماجرای کربلا پایان پذیرفته، ولی غمهای زینب فراموش شدنی نیست. هر لحظه او کربلا و عاشورا و اسارت و درد رنج است. هر لحظه، مدینه یادآور حدیث کسae اهل بیت و دوران هجرت زینب و حسین، از سخت ترین دوران عمر اوست. در مدینه قحطی سختی رخ داده است. عبدالله بن جعفر که بحر جود و کرم است و عادت بر بذل و عطا دارد، به دلیل اینکه دستش از سرمایه دنیا تهیه گشته راهی شام می گردد و به کار زراعت مشغول می شود؛ ولی زینب، هر روز او گریه و داغ دل است. مدتی می گذرد که زینب گرفتار تب وصل خانواده اش می گردد و هر لحظه مریضی او شدت پیدا می کند، تا اینکه نیمه ظهر به همسر خویش عبدالله می گوید: «بستر مرا در حیاط به زیر آفتاب قرار بده.» عبدالله می فرماید: «او را در حیاط جای دادم که متوجه شدم چیزی را روی سینه خویش نهاده و مدام زیر لب حرفی می زند. به او تزدیک شدم دیدم پیراهنی را که یادگار از کربلاست؛ یعنی پیراهن حسین را، که خونین و پاره پاره است، بر روی سینه نهاده و مدام می گوید: «حسین، حسین، حسین!...» لحظاتی بعد او وارد بر حريم اهل بیت النبوة گشت و کارنامه عمرش به به خیر و سعادت ختم گردید. [۱۸۵].

وفات علیاً مخدره زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
در المصائب گوید: حضرت زینب (س) بعد از واقعه کربلا و رنج و شام و محنت ایام، چندان بگریست که قدش خمیده و گیسوانتش سفید گردید؛ دائم الحزن بزیست تا رخت به دیگر سرای کشید. نیز گوید: علیا مخدره ام کلثوم، بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت به مدینه طیبه، از این سرای پر ملال به رحمت خداوند لایزال پیوست. وقتی هشتاد روز از وفات ام کلثوم بگذشت، شبی علیا مخدره زینب مادرش را در خواب دید و چون بیدار شد بسیار بگریست و بر سر و صورت خویش بزد تا از هوش برفت. زمانی که آمدند و آن مخدره را حرکت دادند، دیدند روح مقدس او به شاخسار جنان پرواز کرده است. در این وقت آل رسول و ذریه بتول، در ماتم آن مخدره به زاری در آمدند چندان که گویی اندوه عاشورا و آشوب قیامت بر پا شد. و این واقعه جانگداز، در دهم رمضان یا چهاردهم رجب بنابر قول عبیدلی نسابه، متوفی در سنه ۲۷۷ در کتاب زینیات از سال ۶۲ هجری روی داد. وفات این مخدره در سنه ۶۲ مورد اتفاق همگان است، ولی در تاریخ روز وفات وی بین مورخان اختلاف وجود دارد، و گذشته بر دو قولی که ذکر شد، بعضی نیز وفات او را در شب یکشنبه پنجم ماه رجب دانسته اند. [۱۸۶].

محل دفن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
راجع به محل دفن حضرت زینب (س) سه نظر وجود دارد: ۱- مدینه منوره، کنار قبور خاندان اهل بیت عصمت و طهارت یعنی بقیع؛ ۲- قاهر مصر؛ ۳- مقام معروف و مشهور در قریه «راویه» واقع در منطقه غوطه دمشق. قول اول: ظاهرا

هیچ مدرکی به جز حدس و تخمین ندارد، و مبتنی بر این نظریه احتمالی است که چون حضرت زینب (س) پس از حادثه کربلا به مدینه مراجعت کرده است. چنانچه رویداد تازه‌ای پیش نیامده باشد، به طور طبیعی در مدینه از دنیا رحلت کرده و نیز به طور طبیعی در بقیع آرامگاه خاندان پیغمبر (ص) دفن شده است! در مورد قول دوم نیز، که مصر باشد، مدرک درستی در دست نیست. با تضعیف اقوال فوق، اعتبار قول سوم ثابت می‌شود که قبر حضرت زینب (س) را در قریه راویه از منطقه غوطه شام، واقع در هفت کیلومتری جنوب شرقی دمشق، می‌داند. در آن جا بارگاه و مرقد بسیار باشکوهی به نام حضرت زینب (س) دختر امیرالمؤمنین (ع) وجود دارد که همواره مزار دوستان اهل بیت و شیعیان و حتی غیر شیعیان بوده است. آنچه از تاریخ به دست می‌آید، قدمت بسیار بنای این مزار است که حتی در قرن دوم نیز موجود بوده است، زیرا بانوی بزرگوار: سیده نفیسه، همسر اسحاق مؤمن فرزند امام جعفر صادق (ع) به زیارت این مرقد مطهر آمده است. [۱۸۷].

گریه امام زمان در وفات زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَمْوَمَ آیتُ اللَّهِ سَيِّدِ الْنُّورِ الدِّینِ جَزَایِرِی (مَوْفَی ۱۳۴۸ هـ ق) در کتاب «الخصائص الزینبية» آورده است که عالم دانشمند و محدث خبیر شیخ محمد باقر قاینی، صاحب کتاب کبریت الاحمر در کتاب کشکول خود به نام «سفينة القماش» می‌نویسد: در عصری که در نجف اشرف به تحصیل علوم حوزوی اشتغال داشتم در آنجا سیدی زاهد و پرهیز کار بود که سواد نداشت، روزی در حرم حضرت علی (ع) به زیارت مرقد حضرت مشغول بود، دید یکی از زایران ترک زبان، گوشه‌ای از حرم نشست و مشغول تلاوت قرآن شد، این سید جلیل احساساتی شد و به خود گفت: «آیا سزاوار است که ترک و دیلم قرآن، کتاب جدت را بخوانند و تو بی سواد باشی و از خوانند آیات قرآن محروم بمانی؟!» او از روی غیرت و همت قسمتی زا اوقاتش را در سقایی (آبرسانی) صرف کرد تا مخارج زندگی اش را تأمین کند، و قسمت دیگر را به تحصیل علوم پرداخت و کم کم ترقی کرد تا به حدی که در درس خارج آیت الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی (میرزا بزرگ، متوفی ۱۳۱۲ هـ ق) شرکت می‌کرد و به درجه ای رسید که احتمال می‌دادند به حد اجتهاد رسیده است. این سید جلیل و پارسا برای من چنین نقل کرد: در عالم خواب امام زمان حضرت ولی عصر (عج) را دیدم، بسیار غمگین و آشفته حال بود، به محضرش رفتم و سلام کردم، سپس عرض کردم: «چرا این گونه ناراحت و گریان هستی؟» فرمود: «امروز روز وفات عمه ام حضرت زینب (س) است. از آن روزی که عمه ام زینب (س) وفات کرده، تاکنون، هر سال در روز وفات او، فرشتگان در آسمانها مجلس عزا به پا می‌کنند، آن چنان می‌گریند که من باید بروم و آنها را ساکت کنم، آنها خطبه حضرت زینب (س) را که در بازار کوفه خواند، می‌خوانند و می‌گریند، من هم اکنون از آن مجلس فرشتگان مراجعت نموده ام.» [۱۸۸].

امام زمان روضه وداع می‌خواند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ جناب آقای کافی به نقل از مقدس اردبیلی می‌فرمود: «با طلاق پیاده به کربلا می‌رفتیم. در بین راه یک آقای طبله‌ای بود که گاهی برای ما روضه می‌خواند و امام حسین (ع) یک نمکی در حنجره اش گذاشته بود. آدم کربلا. زیارت اربعین بود. از بس که دیدم زایر آمده و شلوغ است، گفتم: داخل حرم نروم و مزاحم زایران نشوم. طبله‌ها را دور خود جمع کردم و گوشه صحن آماده خواندن زیارت شدیم، یک وقت گفتم: آن طبله‌ای که در راه برای ما روضه یم خواند کجاست؟ گفتند: نمی‌دانیم بین این جمعیت کجا رفت. ناگهان دیدم که یک مرد عربی مردم را کنار می‌زند و به طرف من می‌آید. صدا زد: ملا محمد مقدس اردبیلی! می‌خواهی چه بکنی؟ گفتم: می‌خواهم زیارت اربعین بخوانم. فرمود: بلندتر بخوان تا من هم گوش کنم زیارت را بلندتر خواندم، یکی دو جا توجه ام را به نکاتی ادبی دادم. وقتی زیارت تمام شد، به طبله‌ها گفتم: آن طبله پیدا نشد؟ گفتند نمی‌

دانیم کجا رفته است. یک وقت آن مرد عرب به من فرمود: مقدس اردبیلی! چه می خواهی؟ گفت: یکی از طلبه ها در راه برای ما گاهی روضه می خواند، نمی دانم کجا رفته؟ خواستم بیاید و برای ما روضه بخواند. آن عرب به من فرمود: مقدس اردبیلی! می خواهی من برایت روضه بخوانم؟ گفت: آری، آیا به روضه خواندن واردی؟ فرمود: آری. ناگاه آن شخص رویش را به طرف ضریح امام حسین (ع) کرد و از همان طرز نگاه کردن، ما را منقلب کرد، یک وقت صدا زد: ابا عبدالله! نه من و نه این مقدس اردبیلی و نه این طلبه ها هیچ کدام یادمان نمی رود، آن ساعتی را که می خواستی از خواهرت زینب (س) جدا شوی! ناگاه دیدم کسی نیست، و فهمیدم آن عرب، مهدی زهرا (س) بوده است.

عنات به مجلس سوگواری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
کتابخانه مسجد جامع در طبقه دوم داشتم. ایام محرم بود، در مسجد عزاداری امام حسین (ع) بر پا بود و من در حجره خود مشغول مطالعه بودم. هنگام مطالعه خوابم برد و پس از مدت کوتاهی بیدار شدم و برخاستم وضو گرفتم، و به حجره بازگشتم. دفعه سوم در حال خواب و بیداری بودم که دیدم در بسته حجره ام باز شد و چند خانم مجلله وارد شدند. به من الهام شد که یکی از آنها حضرت زینب (س) بود. فرمود: چرا در مراسم عزاداری شکرت نمی کنی؟ عرض کردم: مطالعه می کنم، بعد می روم. فرمود: نه! در ایام محرم (یا روز عاشورا) درس تعطیل است، باید بروی مجلس شرکت کنی.

امام زمان کنار قبر عمه اش در شام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مقدمه کتاب «خصایص الزینیه» داستانی آمده است که نشان می دهد قبر زینب (س) در شام است و آن اینکه: مرحوم حاج محمد رضا سقازاده، که یکی از وعاظ توأمند بود، نقل می کند: روزی به محضر یکی از علمای بزرگ و مجتهد مقدس و مذهب، حاج ملاعلی همدانی مشرف گشتم و از او درباره مرقد حضرت زینب جویا شدم، او در جوابیم فرمود: «روزی مرحوم حضرت آیت الله الغظی آقا ضیاء عراقی (که از محققین و مراجع تقلید بود) فرمودند: شخصی شیعه مذهب از شیعیان قطیف عربستان به قصد زیارت حضرت امام رضا (ع) عازم ایران می گردد. او در طول راه پول خود را گم می کند. حیران و سرگردان می ماند و برای رفع مشکل متسلی به حضرت بقیه الله امام زمان (عج) می گردد. در همان حال سید نورانی را می بیند که به او مبلغی مرحمت کرده و می گوید: این مبلغ تو را به «سامره» می رساند. چون به آن شهر رسیدی، پیش و کیل ما «حاج میزا حسن شیرازی» می روی و به او می گویند: سید مهدی می گوید آنقدر پول از طرف من به تو بدهد که تو را به مشهد برساند و مشکل مالی ات را برطرف سازد. اگر او نشانه خواست، به او بگو: امسال در فصل تابستان، شما با حاج ملاعلی کنی طهرانی، در شام در حرم عمه ام مشرف بودید، ازدحام جمعیت باعث شده بود که حرم عمه ام کثیف گردد و آشغال ریخته شود. شما عبا از دوش گرفته و با آن حرم را جاروب کردی! و حاج ملاعلی کنی نیز آن آشغال را بیرون می ریخت... و من در کنار شما بودم!!». شیعه قطیفی می گوید: چون به سامرا رسیدم و به خدمت مرحوم شیرازی شرفیاب شدم جریان را به عرض او رساندم. بی اختیار در حالی که اشک شوق می ریخت، دست در گردنم افکند و چشمهاش را بوسید و تبریک گفت و مبالغی را برایم مرحمت کرد. چون به تهران آمدم، خدمت حاج آفای کنی رسیدم و آن جریان را برای او نیز تعریف نمودم. او تصدیق کرد، ولی بسیار متأثر گشت که ای کاش این نمایندگی و افتخار نصیب او می شد. [۱۸۹].

شفای یکی از بزرگان دین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِيضُ الْاسْلَامِ مِي فَرْمَا يَدِ: بِيَش از دوازده سال پیش به درد شکم گرفتار شدم و معالجه اطباء سودی نبخشید. برای استشفاء به اتفاق و همراهی اهل بیت و خانواده به کربلای معلی مشرف شدیم. در آن جا هم سخت مبتلا گشتم. روزی دوستی از زایرین در نجف اشرف، من و گروهی را به منزلش دعوت نموده، با اینکه رنجور بودم، رفتم. در بین گفت و گوهای گوناگون، یکی از علماء (ره) که در آن مجلس حضور داشت، فرمود: «پدرم می گفت: هر گاه حاجت و خواسته اس داری، خدای تعالی را سه بار به نام علیا حضرت زینب کبری (س) بخوان، بی شک و دودلی، خدای عزوجل خواسته است را روا می سازد. از این رو من چنین کرده، شفا و بهبودی بیماری خود را از خدای تعالی خواستم، و علاوه بر آن نذر نموده و با پروردگارم عهد و پسمان بستم که اگر از این بیماری بهبودی یافتد، کتاب در احوال سیده معظمه (س) بنویسم تا همگان از آن بهره مند گردند. حمد سپاس خدای جل و شأنه را که پس از زمان کوتاهی شفا یافتم. اما از بسیاری اشغال و کارها و نوشتن و چاپ و نشر کتاب و ترجمه و خلاصه تفسیر قرآن عظیم به نذر خویش وفا ننمودم، تا اینکه چند روز پیش یکی از دخترانم مرا آگاه ساخت که به نذرم وفا ننموده، من هم از خدای عز اسمه توفیق و کمک خواسته، به نوشتن آن شروع نمودم و آن را کتاب ترجمه خاتون دوسرًا سیدتنا المعصومة، زینب الکبری - ارواحنا لتراب اقدامها الفداء - نامیدم. [۱۹۰].

نابودی سرمایه افراد سنگدل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هنگامی که اسیران آل محمد (ص) را از سوی کوفه به شام می بردن، در مسیر راه به کوه جوشن (نزدیک شهر حلب) رسیدند، بچه یکی از بانوان حرم که در رحم داشت و نام او را محسن نهاده بودند، بر اثر سختی راه و تشنجی اش سقط شد، که هم اکنون در آن جا زیارتگاهی به نام «مشهد السقط» موجود است که یادآور همان صحنه دلخراش می باشد. روایت شده است که حضرت زینب (س) دید در نزدیک آن کوه، معدن مس قرار دارد و عده ای در آن جا مشغول کار هستند، برای گرفتن آب و غذا نزد آنها رفت، آنها که از دشمنان بودند، با کمال سنگدلی از دادن آب و غذا امتناع نمودند، بلکه به ناسزاگویی به اهل بیت (ع) پرداختند. دل حضرت زینب (س) بسیار سوت، در مورد آنها نفرین کرد، همین نفرین باعث شد که آن معدن به کلی نابود گردید و سرمایه آنها که سالها، ثروت کلانی از آن معدن به دست آورده بودند، بر باد رفت. و در روایت دیگر، نظر این مطلب به کوهی به نام کوه حران، نسبت داده شده که کارگران مس در آن جا حتی از آب دادن به اهل بیت (ع) خودداری کردند و با برخوردي بی رحمانه اهل بیت (ع) را از خود راندند، بر اثر نفرین زینب (س) صاعقه ای بر آنها فرود آمد، و تمامی آن سنگدلان تیره بخت را سوزانید و نابود ساخت. [۱۹۱].

نابودی زن بی رحم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در مسیر راه کوفه و شام، اسیران آل محمد (ص) به منزلگاهی رسیدند که نام آن «قصر عجوز» بود، منظور از عجوزه زنی به نام «ام الحجام» بود، این زن که سرشتی ناپاک داشت و از دشمنان کوردل بود، گستاخی و بی شرمی را به جایی رسانید که کنار سر مقدس امام حسین (ع) آمد و بر سنگی چهره سری را کشید و آن را خراشید به طوری که از آن سر مقدس خون ریخت. زینب (س) با دیدن این صحنه دلخراش پرسید: این زن چه نام دارد؟ گفتند: نام او «ام الحجام» است. حضرت زینب (س) با آه و ناله جانسوز آن زن پلید چنین نفرین کرد: «اللهم خرب عليها قصرها، واحرقها بنار الدنيا قبل نار الآخرة»؛ خدایا، خانه این زن را ویران فرما، و او را با آتش دنیا قبل از آتش آخرت، بسوزان». روایت کننده می گوید: سوگند به خدا هنوز دعای زینب (س)

به آخر نرسیده بود که دیدم قصر ویران شده، و آتشی در آن قصر ویران شده روی آورد و همه آنچه را در آنجا بود با آن زن سوزانید و به خاکستر تبدیل کرد و سپس باد تندي وزید و همه آن خاکسترها را پراکنده ساخت و دیگر نشانه و اثری از آن قصر باقی نماند. [۱۹۲].

اثر دعای زینب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ مَاهِل بَيْتٍ (ع) از آن جا (قصر عجوزه) گذشتند. هنگامی که به منزلگاهی به نام «قصر حفظ» سپس به سیبور رسیدند مردم آن جا با اسیران آل محمد (ص) خوشرفتاری کردند. حضرت زینب (س) از آنها تشکر کرد، و برای آنها دعا کرد، بر اثر دعای آن حضرت، مردم آنجا از گزند ظالمان محفوظ ماندند و آبشان شیرین و گوارا شد، و رزق و روزی شان پر برکت و ارزان گردید. [۱۹۳].

شفای درد چشم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ عَلَمَهُ حاج میرزا حسین نوری، صاحب مستدرک، از سید محمد باقر سلطان آبادی، که از بزرگان و شخصیتهای با کمال بود، نقل می کند که گفت: من در بروجرد به بیماری شدید درد چشم مبتلا شدم، چشم راستم ورم کرد و به طوری ورم بزرگ شد که سیاهی چشمم پیدا نبود، و از شدت درد، خواب و آرامش نداشتم، نزد همه پزشکان رفتم، و مداوای آنها بی نتیجه ماند، و آنها از درمان آن، اظهار ناتوانی کردند. بعضی می گفتند تا شش ماه باید تحت درمان باشی، و بعضی می گفتند تا چهل روز نیاز به درمان است. بسیار محزون و غمگین بودم، تا اینکه یکی از دوستان به من گفت: بهتر است که به زیارت قبر منور ابا عبدالله الحسین (ع) بروی، و از آن حضرت شفا بگیری، من عازم هستم، بیا با من با هم به کربلا برویم. گفتم با این حال چگونه سفر کنم، مگر طیب اجازه بدهد. به طبیب مراجعه کردم، گفت: برای تو سفر روا نیست، اگر مسافت کنی، به منزل دوم نمی رسمی، مگر اینکه به طور کلی نایینا می شوی. به خانه بازگشتم، یکی از دوستانم به عیادت آمده، و گفت: بیماری چشم تو را جز خاک کربلا و تربت شهدا و مریضخانه اولیای خدا شفا نبخشد، در ضمن شرح حالت را گفت که نه سال قبل مبتلا به تپش قلب بود، و از درمان همه پزشکان مأیوس شد، و تنها از تربت امام حسین (ع) شفا یافت. من با توکل به خدا با کاروان کربلا به سوی کربلا حرکت کردم، در منزلگاه دوم درد چشم شدت یافت، بر اثر فشار درد، چشم چشم نیز درد گرفت، همسفران مرا سرزنش کردند که سفر برای تو خوب نیست، بهتر است مراجعت کنی. همچنان در ناراحتی و حیرت به سر می بردم هنگام سحر درد چشم آرام گرفت و اندکی خواهدید. در عالم خواب حضرت زینب (س) را دیدم به محضرش رفتم و گوشه مقنه او را گرفتم و بر چشم مالیدم، سپس از خواب بیدار شدم، از آن پس هیچ گونه درد و رنجی در چشم احساس نکردم، و چشم راستم همچون چشم چشم خوب شد. ماجرا را به همراهان و دوستان گفتم، آنها چشمان مرا نگاه کردند، دیدند هیچ فرقی بین دو چشم من نیست، و هیچ اثری از ورم و زخم دیده نمی شود. این کرامت حضرت زینب (س) را برای همه نقل نمودم. محدث نوری نظیر این مطلب را در مورد شفای ملافتحعلی سلطان آبادی که از اوتاد پارسایان بزرگ بود، نقل نموده است [۱۹۴].

شفای نایینا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ رَحُومَ حَمَدَ رَحِيمَ اسْمَاعِيلَ بَيكَ، که در توسل به اهل بیت (ع) و علاقه به حضرت سیدالشهداء (ع) کم نظیر بود و از این باب رحمت و برکات صوری و معنوی نصیبیش شده و در ماه رمضان ۱۳۷۸ به رحمت حق واصل شد، نقل نمود که در شش سالگی به درد چشم مبتلا شدم و تا سه سال گرفتار بوده و عاقبت از هر دو چشم نایینا گردیدم. در ماه محرم ایام عاشورا

در منزل دایی بزرگوارم مرحوم حاج محمد تقی اسماعیل بیک روضه خوانی بود، هوا گرم و شربت سرد به مستمعین می‌دادند. من از دایی ام خواهش کردم که اجازه دهد من به مردم شربت بدهم؟! دایی ام فرمود: تو چشم نداری و نمی‌توانی! گفتم: یک نفر بینا همراهم باید! قبول کرد، و من با کمک خودش قدری شربت به شنوندگان دادم. مرحوم معین الشریعه اصطباناتی سخنرانی می‌کرد. در ذکر مصیبت خود روضه حضرت زینب (س) خواند و من تحت تأثیر قرار گرفتم. آنقدر گریه کردم تا از حال رفتم در آن حال بانوی مجلله‌ای دست مبارکشان را بر چشمان من کشیده و فرمودند: «خوب شدی و دیگر به چشم درد مبتلا. نخواهی شد». ناگاهه چشم باز کردم. اهل مجلس را دیدم، شاد و فرح ناک. به طرف دایی ام دویدم، تمام اهل مجلس منقلب شده و اطراف را گرفتند، به دستور دایی ام مرا به اتفاقی بردنده و جمعیت را متفرق نمودند. این از برکت و توسولات به حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بود که در یک آن چشمم را شفا داده و مرا از نایینایی نجات دادند «بابی انت و امی ابا عبدالله الحسین». [۱۹۵].

مسلمان شدن طبیب یهودی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يٰٰذَلِيلٰ پس از شهادت امام حسین (ع) پیش از آنکه به عذاب آخرت مبتلا شود، در دنیا به درد بی درمانی معدب گردید. یکی از اطبای یهودی را برای معالجه طلب کرد. طبیب نگاهی به یزید کرد و از روی تعجب انگشت حیرت به دندان گزید. سپس با تدبیر ویژه ای چند عقرب از گلوی او بیرون کشید و گفت: ما در کتب آسمانی دیده ایم و از علماء شنیده ایم که هیچ کس به این بیماری مبتلا نمی‌شود مگر آنکه قاتل پسر پیغمبر باشد، بگو چه گناهی را کرده ای که به این بیماری گرفتار شده ای؟! یزید از خجالت سر را به زیر افکند و پس از لحظاتی گفت: من حسین بن علی را کشته ام یهودی انگشت سبابه خود را بلند کرد و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله». طبیب مسلمان شد و از جای برخاست و به منزل خود رفت برادر خود را به دین اسلام دعوت کرد، قبول نکرد، ولی همسر او و خویشانش پذیرفتند. همسر برادرش نیز اسلام را قبول کرد و اسلامش را از شوهر مخفی داشت. در همسایگی آنها، یکی از شیعیان خالص بود که اکثر روزها مجلس تعزیه داری حضرت سیدالشهداء (ع) بر پا می‌کرد، آن زن تازه مسلمان در آن مجلس شرکت می‌نمود و بر مصایب اهل بیت عصمت و طهارت می‌گریست. بعضی از یهودیان جریان زن را به شوهرش اطلاع دادند، یهودی گفت: امروز او را امتحان می‌کنم، لذا به خانه رفت و به همسرش گفت: امشب هفتاد نفر یهودی مهمان ما خواهند بود، شرایط میزانی را آماده و انواع خوردنی‌ها را جهت پذیرایی مهیا کن! بانوی تازه مسلمان خواست مشغول غذا پختن شود، صدای ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) را شنید، فوراً به مجلس عزا رفت و در عزای آن حضرت گریه زیادی کرد. وقتی به خود آمد، سخن شوهر به یادش آمد، ولی وقت تنگ شده بود. متوجه فاطمه (س) شد و به سوی خانه آمد، وقتی به خانه رسید دید بانوی سیاه پوش جمع شده و هر یک با چشم گریان مشغول خدمت می‌باشند و لحظه‌ای استراحت ندارند! در میان بانوان خانم بلند بالایی را دید در مטבח مشغول پختن غذاست و بانوی مجلله‌ای را دید که پیراهن خون آلوی در کنارش گذاشته است! زن تازه مسلمان عرض کرد: ای بانوی گرامی! شما کیستید که با قدم خود این کاشانه را مزین فرموده و لوازم مهیمانی را مهیا کرده اید؟ آن بانوی مجلله فرمود: چون تو عزاداری فرزند غریب و شهیدم را بر کار خانه ات مقدم داشتی، بر فاطمه لازم شد که تو را یاری کند، تا با نکوهش شوهر خود رو به رو نگرددی و پس از این بیشتر به عزا خانه فرزندم بروی. بانوی تازه مسلمان عرض کرد: ای بانو! خانمی را در مטבח می‌بینم که مشغول غذا پختن و پیش از همه بی قرار است، او کیست؟ فرمود: نزد او برو و از خودش بپرس. بانوی تازه مسلمان رفت و پای او را بوسه داد و نامش را از او سؤال کرد؟ فرمود: من زینب خواهر امام حسین. در همین زمان زنان یهودی با هفتاد مهمان وارد شدند. وقتی که یهودیها خانه را در کمال آراستگی و نورافشانی دیدند و بی خوش غذاها به مشام شان رسید و در جریان واقعه قرار گرفتند همه مسلمان شدند. [۱۹۶].

نفرین حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زینب (س) گفت: کنار خیمه ایستاده بودم، ناگاه مردی کبود چشم به سوی خیمه آمد (و آن خولی بود) و آنچه در خیمه یافت، ربوود. امام سجاد (ع) روی فرش پوستی خوابیده بود، آن نامرد آن پوست را آن چنان کشید که امام سجاد (ع) روی خاک زمین افتاد، سپس او به من متوجه شد و مقتنه ام را کشید و گوشواره ام را از گوشم بیرون آورد که گوشم پاره شد، و در عین حال گریه می کرد. گفتم: غارت می کنی در عین حال گریه می کنی؟ گفت: برای مصایی که بر شما اهل بیت پیامبر (ص) وارد شده گریه می کنم. گفتم: خداوند دستها و پاهایت را قطع کند و در آتش دنیا قبل از آخرت بسوزاند. هنگامی که مختار روی کار آمد و به دستور او خولی را دستگیر کرده و نزدش آوردند، مختار به او گفت: تو در کربلا چه کردی؟ جواب داد: به خیمه علی بن الحسین امام سجاد (ع) رفتم، روسربی و گوشواره زینب (س) را کشیدم و ریودم. مختار گریه کرد و گفت: در این هنگام زینب (س) چه گفت: خولی جواب داد: گفت خدا دستها و پاهایت را قطع کند و تو را در آتش دنیا قبل از آخرت بسوزاند، مختار گفت: سوگند به خدا، خواسته او را برمی آوردم، آن گاه دستور داد دستها و پاهای خولی را بریدند و او را آتش زدند.

[۱۹۷]

توسل به حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زینب (س) میگوید: جلیل و فاضل نبیل، جناب آقای سید حسن برقعی واعظ، ساکن قم، چنین مرقوم داشته اند: آقای قاسم عبدالحسینی، پلیس موزه آستانه مقدسه حضرت معصومه (س) و در حال حاضر، یعنی سنه ۱۳۴۸، به خدمت مشغول است و منزل شخصی او در خیابان تهران، کوچه آقباقال برای این جانب حکایت کرد که در زمانی که متفقین محمولات خود را از راه جنوب به شوروی می برند و در ایران بودند من در راه آهن خدمت می کردم. در اثر تصادف با کامیون سنگ کشی یک پای من زیر چرخ کامیون رفت و مرا به بیمارستان فاطمی شهرستان قم برند و زیر نظر دکتر مدرسی که اکنون زنده است و دکتر سیفی معالجه می نمودم، پایم ورم کرده بود به اندازه یک متکا بزرگ شده بود و مدت پنجاه شبانه روز از شدت درد حتی یک لحظه خواب به چشم نرفت و دائم از شدت درد ناله و فریاد می کردم. امکان دانشت کسی دست به پایم بگذارد؛ زیرا آن چنان درد می گرفت که بی اختیار می شدم و تمام اطاق و سالن را صدای فریادم فرا می گرفت و در خلال این مدت به حضرت زهرا و حضرت زینب و حضرت معصومه (س) متول بودم و مادرم بسیاری از اوقات در حرم حضرت معصومه می رفت و توسل پیدا می کرد و یک بچه که در حدود سیزده الی چهارده سال داشت و پدرش کارگری بود در تهران در اثر اصابت گلوله ای مثل من روی تختخواب پهلوی من در طرف راست بستری بود و فاصله او با من در حدود یک متر بود و در اثر جراحات و فرو رفتن گلوله، زخم تبدیل به خوره و جذام شده بود و دکترها از او مأیوس بودند و چند روز در حال احتضار بود و گاهی صدای خیلی ضعیفی از او شنیده می شد و هر وقت پرستارها می آمدند می پرسیدند تمام نکرده است؟ و هر لحظه انتظار مرگ او را داشتند. شب پنجاهم بود. مقداری مواد سمی برای خود کشی تهیه کردم و زیر متکای خود گذاشتم و تصمیم گرفتم که اگر امشب بهبود نیافتم خود کشی کنم؛ چون طاقتمن تمام شده بود. مادرم برای دیدن من آمد، به او گفت: اگر امشب شفای مرا از حضرت معصومه گرفتی بفها، والا صبح جنازه مرا روی تختخواب خواهی دید و این جمله را جدی گفت، تصمیم قطعی بود. مادر مغروب به طرف حرم مطهر رفت همان شب مختصی چشمانم را خواب گرفت، در عالم رؤیا دیدم سه زن مجلله از درب باغ (نه درب سالن) وارد اطاق من که هما بچه هم پهلوی من روی تخت خوابیده بود آمدند یکی از زنها پیدا بود شخصیت او بیشتر است و فهمیدم که اولی حضرت زهرا و دومی حضرت زینب و سومی حضرت معصومه سلام الله علیهم اجمعین - هستند حضرت زهرا جلو، حضرت زینب پشت سر و حضرت معصومه ردیف

سوم می آمدند مستقیم به طرف تخت همان بچه آمدند و هر سه پهلوی هم جلو تخت ایستادند حضرت زهرا (س) به آن بچه فرمودند: بلند شو. بچه گفت: نمی توانم فرمودند: بلند شو. گفت: نمی توانم فرمودند: تو خوب شدی. در عالم خواب دیدم بچه بلند شد و نشست من انتظار داشتم به من هم توجهی بفرمایند، ولی بر خلاف انتظار حتی به سوی تحت من توجهی نفرمودند، در این اثناء از خواب پریدم و با خود فکر کردم معلوم می شود آن بانوان مجله به من عنایتی نداشتند. دست کردم زیر متکا و سمی که تهیه کرده بود بر دارم و بخورم، با خود فکر کردم ممکن است چون در اتاق ما قدم نهاده اند از برکت قدم آنها من هم شفا یافته ام، دستم را روی پایم نهادم دیدم درد نمی کند، آهسته پایم را حرکت دادم دیدم حرکت می کند، فهمیدم من هم مورد توجه قرار گرفته ام، صبح شد پرستارها آمدند و گفتند: بچه در چه حال است به این خیال که مرده است، گفتم: بچه خوب شد، گفتند چه می گویی؟! گفتم حتما خوب شده، بچه خواب بود، گفتم بیدارش نکنید تا اینکه بیدار شد، دکترها آمدند هیچ اثری از زخم در پایش نبود گویا ابداً زخمی نداشته اما هنوز از جریان کار من خبر ندارند. پرستار آمد باند و پنه را طبق معمول از روی پای من بردارد و تجدید پانسمان کند چون ورم پایم تمام شده بود، فاصله ای بین پنه ها و پایم بود، گویا اصلاً زخمی و جراحتی نداشته. مادرم از حرم آمد، چشمانش از زیادی گریه ورم کرده بود، پرسید: حالت چطور است؟ نخواستم به او بگویم شفا یافتم؛ زیرا از فرح زیاد ممکن بود سکته کند، گفتم: بهتر هستم رو عصایی بیاور برویم منزل. با عصا (البته مصنوعی بود) به طرف منزل رفتم و بعداً جریان را نقل کردم و اما در بیمارستان، پس از شفا یافتن من و بچه، غوغایی از جمعیت و پرستارها و دکترها بود، زبان از شرح آن عاجز است، صدای گریه و صلوات، تمام فضای اطاق و سالن را پر کرده بود. [۱۹۸].

شفای بیماری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ حضرت حاج شیخ محمد تقی صادق در تحقیقاتی که در مورد داستان ذیل کرده و برای مرحوم آیة الله العظمی بروجردی (ره) نوشته و فرستاده که ترجمه آن این است که معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود و به تمام مؤمنین از شیعه آل محمد (ص) می نویسد: تو تقدیم می دارم به سوی تو کرامت را که هیچ گونه شک و شبھه ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمہ حضرت زینب (س) بانوی بانوان عالم و برگزیده امت است و آن قضیه این است که: زنی به نام فوزیه زیدان از خاندان مردمی صالح و متقدی و پرهیزکار در یکی از قراء (روستاهای) جبل عامل به نام جویه مبتلا به درد پای بی درمانی شد تا جایی که به عنوان عمل جراحی متول س به بیمارستانهای متعددی گردید ولی نتیجه این شد که سستی در رانها و ساق پای وی پدید آمد و هیچ قادر به حرکت نبود، مگر اینکه نشسته و به کمک دو دست راه می رفت و روی همین اصل بیست و پنج سال تمام خانه نشین شد و به همان حال صبر می کرد و مدام با این حال می بود تا اینکه عاشورای آقا ابی عبدالله الحسین (ع) فرا رسید ولی او دیگر از مرض به سته آمده بود و عنان صبر را از دست او گرفته، ناچار برادران و خواهران خود را که از خوبان مؤمنین به شمار می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب (س) در شام برده تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای علی (ع) شفا یافته و از گرفتاری مزبور به در آید ولی برادران پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند که شرعاً مستحسن نیست که تو را با این حال به شام ببریم و اگر بناسن حضرت تو را شفا دهد همین جا که در خانه ات قرار داری برای او امکان دارد. فوزیه هر چه اصرار کرد بر اعتذار آنان می افزود ناچار وی خود را به خدا سپرده و صبر بیشتری را پیشه نمود، تا اینکه در یکی از روزهای عاشورا در همسایگی مجلسی عزایی جهت حضرت سیدالشهداء (ع) بر پا بود فوزیه به حال نشسته و به کمک دو دست به خانه همسایه رفت، از بیانات و عاظ استماع کرد و دعا کرد و توسل نمود و گریه زیادی کرد، تا اینکه بعد از پایان عزاداری با همان حال به خانه بر می گردد. شب با حال گریه و توسل بعد از نماز می خوابد و نزدیک صبح بیدار می شود که نماز صبح را بخواند می بیند هنوز فجر طالع نشده او به انتظار طلوع فجر می نشیند در این اثناء متوجه دستی می شود که بالای مچ وی را

گرفته و یک کسی به او می‌گوید: (قومی یا فوزیه) برخیز ای فوزیه. او با شنیدن این سخن و کمک آن دست فوری بر می‌خیزد و به دو قدمی خود می‌ایستد و از عقال و پای بندی که از او برداشته شده بی‌اندازه مسرور و خوشحال می‌شود. آن وقت نگاهی به راست و چپ می‌کند، احدی را نمی‌بیند. سپس رو می‌کند به مادرش که در همان اطاق خواهید بود و بنا می‌کند به «الله اکبر» و «الله الا الله» گفت و قتی که مادرش او را به آن حال دید مبهوت شد سپس از نزد مادرش بیرون دوید و به خارج از خانه رفت و صدای خود را به «الله اکبر» و «لا الله الا الله» بلند کرد تا اینکه برادرانش با صدای خواهر به سوی او می‌آیند وقتی آنان او را به آن حال غیر متوجه دیدند، صدا به صلوات بلند کردند. آن گاه همسایگان خبردار می‌شوند، و آنها نیز صلوات و تهلیل و تکبیر بر زبان جاری می‌کنند. این خبر کم کم به تمام شهر رسید و سایر بلاد و قراء مجاور نیز خبردار می‌شوند و مردم از هر جانب برای دیدن واقعه می‌آیند و تبرک می‌جوینند و خانه آنها مرکز رفت و آمد مردم دور و نزدیک می‌شد. پس سلام و درود بی‌پایان بر تربت پاک مکتب وحی حضرت زینب (س) باد. [۱۹۹].

بر طرف شدن حاجت یک هندی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ کی از علمای بزرگوار می‌گوید: متولی حرم حضرت زینب (س) فرمود: یک روز یک هندی آمد جلوی صحن حضرت زینب دستش را دراز کرد و چیزی گفت. دیدم یک سکه طلایی در دست او گذاشته شد. رفتم پیشش و گفتم: این سکه را با پول من عوض می‌کنی. مرد هندی با تعجب گفت: برای چه؟ گفتم: برای تبرک. با تعجب گفت: مگر شما از این سکه ها نمی‌گیرید من بیست سال است که هر روز یک سکه می‌گیرم و در شهر شام زندگی می‌کنم.

نتیجه احترام یک سنبی به زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ کی از شیعیان، به قصد زیارت قبر بی‌پایان حضرت زینب (س) از ایران حرکت کرد تا به گمرک، در مرز بازرنگان، رسید. شخصی که مسئول گمرک بود، پیر زن را خیلی اذیت کرد و به شدت او را آزار روحی داد. مرتب سؤال می‌کرد: برای چه به شام می‌روی؟ پولهایت را جای دیگر خرج کن. زن گفت: اگر به شام بروم، شکایت تو را به آن حضرت می‌کنم. گمرکچی گفت: برو و هر چه می‌خواهی بگو، من از کسی ترسی ندارم. زن پس از اینکه خودش را به حرم و به قبر مطهر رساند، پس از زیارت با دلی شکسته و گریه کنان عرض کرد: ای بی‌پایان! تو را به جان حسین ات انتقام مرا از این مرد گمرکچی بگیر. زن هر بار به حرم مشرف می‌شد، خواسته اش را تکرار می‌کرد. آن شب در عالم خواب بی‌پایان حضرت زینب (س) را دید که آن را صدا زد. زن متوجه شد و پرسید: شما کیستید؟ حضرت زینب (س) فرمود: دختر علی بن ابی طالب (ع) هستم، آیا از این مرد شکایت کردی؟ زن عرض کرد: بله، بی‌پایان! او به واسطه دوستی ما به شما مرا به سختی آزار داد من از شما می‌خواهم انتقام مرا از او بگیرید. بی‌پایان فرمود: به خاطر من از گناه او بگذر. زن گفت: از خطای او نمی‌گذرم. بی‌پایان فرمود: ای بانوی دو جهان! ای زن خواست که گمرکچی را عفو کند و در هر بار زن با سماحت بسیار بر خواسته اش اصرار ورزید. روز بعد زن خواسته اش را دوباره تکرار کرد. شب بعد هم بی‌پایان را در خواب و به زن فرمود: از خطای گمرکچی بگذر. باز هم زن حرف بی‌پایان نکرد و بار سوم بی‌پایان فرمود: او را به من بیخش، او کار خیر کرده و من می‌خواهم تلافی کنم. زن پرسید: ای بانوی دو جهان! ای دختر مولای من، این مرد گمرکچی که شیعه نبود، این قدر مرا اذیت کرد، چه کاری انجام داده که نزد شما محظوظ شده است؟ حضرت فرمود: او اهل تسنن است، چند ماه پیش از این مکان رد می‌شد و به سمت بغداد می‌رفت. درین راه چشمش به گند من افتاد، از همان راه دور برای من تواضع و احترام کرد. از این جهت او بر ما حقی دارد و تو باید او را عفو کنی و من ضامن می‌شوم که این کار تو را در قیامت تلافی کنم. زن از خواب بیدار شد و سجده شکر را به جای آورد و بعد به شهر خود مراجعت

کرد. در بین راه گمرکچی زن را دید و از او پرسید: آیا شکایت مرا به بی کردی؟ زن گفت: آری اما بی به خاطر تواضع و احترامی که به ایشان کردی، تو را عفو کرد. سپس ماجرا را دقیق بازگو کرد. مرد گفت: من از قوم قبیله عثمانی هستم و اکنون شیعه شدم. سپس ذکر شهادتین را به زبان جای کرد.

شفای یک جوان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مردمی مصری نقل می کرد: روزی در حجره بودم، زنی باوقار و با حجاب و متنات نزد من آمد و متعای طلب کرد. سؤال کردم: مادر! چرا پریشانی؟ عرض کرد: ای جوان مصری! یک فرزند بیشتر ندارم، آن هم به مرض سل مبتلا شده و تمام پزشکان از درمان او عاجز مانده اند حالا آمده ام و آذوقه ای مهیا کنم و به وطن باز گردم. مردمی مصری گفت: می شود امشب را در منزل ما مهمان شوی، تا من هم طبیبی سراغ دارم و فرزند تو را نزد او می برم، زن رفت و پسر را آورد و گفت: من هر چه طبیب بوده برم. مردمی مصری رفت در مقام حضرت زینب (س) در مصر، و طولی نکشید برگشت و به زن گفت: آماده باش برویم. وقتی که زن با فرزند خود به همراه مردمی مصری وارد حرم حضرت زینب کبری (س) شدند، زن تعجب کرد و گفت: این جا که کسی نیست. چون این زن مسلمان نبود و به این چیزها عقیده نداشت، ولی مصری گفت: شما برو و استراحت کن. زن در گوشه حرم خوابش برد. اما مردمی مصری وضو گرفت و جوان را به همراه یک روسیری به حرم بسته و شروع به عبادت نماز و دعا و التماس کرد. ناگهان دید مادر جوان که خوابیده بود، بیدار شد و نزد جوان آمد و بی اختیار گریه کنان دنبال در ضریح می گردد و جوانش بلند شد و با مادر مشغول زیارت ضریح و حرم مطهر بی بی شدند. مردمی مصری مرتب سوال می کرد که چه شده؟ زن جواب داد: خواب بودم، دیدم زن جوانی وارد ضریح شد که دستش را به پهلو گرفته بود. وقتی وارد شد، خانم مجلله ای که در حرم بود، دست و پاهای او را بوسید و به بی فرمود: ای نور چشم من! این جوان مسیحی را در خانه ات آورده اند، دست خالی بر مگردان. گفت: مادر! خدا را به جان شما قسم دادم تا حاجت این را روا کند. یک وقت دیدم که مادر وارد جایی شد که همه در پیش پای او برخاسته و حضرت فاطمه (س) فرمود: یا جدا، یا رسول الله! در خانه زینب آمده، و رسول خدا (ص) از خدا خواست تا جوان را شفا عنایت فرماید.

شفای پسری که از بام سرنگون شده بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مرحوم سید کمال الدین رقیعی، که زمانی مسئولیت واحد تأسیسات و برق صحن مقدس حضرت زینب (س) را به عهده داشت، برای یکی از دوستان خود چنین تعریف می کرد: روزی پسری به نام «صاحب» مشغول چراغانی مناره های حرم حضرت زینب (س) برای جشن مبعث بود که از بالای پشت بام به وسط حیاط صحن سرنگون شد. مردم جمع شدند و بلافصله او را به بیمارستان عباسیه شهر شام منتقل کردند و به علیت حال بسیار وخیم او، توسط پزشکان بستری شد. خود او نقل می کند: هنگامی که در روی تخت دراز کشیده بودم، ناگهان بی بی مجلله ای دست یک دختر کوچک را گرفته و آن دختر فرمود: اینجا چه می کنی؟ بر خیز و برو کارت را انجام بد. و باز ادامه داد: عمه جان! بگو بروم و کارش را انجام بد. بی بی اشاره فرمود: برو کارت نیمه تمام مانده. من که ترسیده بودم، با همان لباس بیمارستان از روی تخت بلند شدم و فرار کردم. در خیابان افرادی که مرا آورده بودند با تعجب از من پرسیدند: اینجا چه می کنی؟ و چرا از بیمارستان بیرون آمدی؟ من شرح واقع را گفتم و خلاصه، این واقعه، مشهور آن زمان شهر شام شد.

يهودی و طلب فرزند از زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نقل می کنند: در بروجرد مردی یهودی بود به نام یوسف، معروف به دکتر. او ثروت زیادی داشت ولی فرزند نداشت. برای داشتن فرزند چند زن گرفت، دید از هیچ کدام فرزندی به دنیا نیامد. هر چه خود می دانست و هر چه گفتند عمل کرد، از دعا و دارو، اثر نبخشید. روزی مأیوس نشسته بود، مرد مسلمانی نزد او آمد و پرسید: چرا افسرده ای؟ گفت، چرا نباشم، چند میلیون مال و ثروت برای دشمنان جمع کردم! من که فرزندی ندارم که مالک شود. اوقات وارث ثروت من می شود. مرد مسلمان گفت: من راه خوبی بهتر از راه تو می دانم. اگر توفیق داشته باشی، ما مسلمانان یک بی بی داریم، اگر او را به جان دخترش قسم بدھی، هر چه بخواهی، از خدا می خواهد. تو هم بیا مخفی برو حرم زینب (س) و عرض حاجت کن تا فرزنددار شوی. می گوید: حرف این مرد مسلمان را شنیدم و به طور مخفی از زنها و همسایه هایم و مردم با قافله ای به دمشق حرکت کردم. صبح زود رسیدیم، ولی به هتل نرقتم، اول غسل و وضو و بعد هم زیارت و گفتم: آقا یا رسول الله! دشمن تو و دامادت در خانه فرزندت برای عرض حاجت آمده، حاشا به شما بی بی جان! که مرا ناامید کنی. اگر خدا به من فرزندی دهد، نام او را از نام ائمه می گذارم و مسلمان می شوم. او با قافله برگشت. پس از سه ماه متوجه شد که زنش حامله است، چون فرزند به دنیا آمد و نام او را حسین نهادند و نام دخترش را زینب. یهودیها فهمیدند و اعتراضها به من کردند که چرا اسم مسلمانها را برای فرزندت انتخاب کردی. هر چه دلیل آوردم نشد قصه را بازگو کردم ناگهان دیدم تمام یهودیهایی که در کنار من بودند با صدای بلند گفتند: «ashed ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان عليا ولی الله» و همه مسلمان شدند.

درک عظمت اهل بیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زمانی که اهل بیت (ع) را با آن وضع ناراحت کننده و بدون پوشش مناسب، سوار شتران برھنه وارد شام نمودند و مردم به آنها می نگریستند و برخی آنان را مورد اذیت و آزار قرار می دادند، یکی از شیعیان از دیدن این منظره بسیار ناراحت شد و تصمیم گرفت خود را به امام سجاد (ع) برساند، ولی موفق نشد. خود را خدمت حضرت زینب (س) رسانید و عرض کرد: ای پاره تن زهراء! شما از کسانی هستید که جهان به خاطر وجود شما آفریده شده، متحیرم که چرا شما را به این صورت می بینم. حضرت زینب (س) با دست مبارک اشاره به آسمان نمود و فرمود: آن جا را بنگر تا عظمت ما را درک نمایی. آن شخص نگاه می کند، ناگاه لشکریان زیادی را میان زمین و آسمان مشاهده می نماید که از کثرت به شماره نمی آید و همچنین مشاهده می کند که جلو اهل بیت (ع) کسی ندا می دهد که چشمهای خود را از اهل بیتی که ملایکه به آنها نامحرم هستند، بپوشانید. [۲۰۰].

نفرین زینب در حق بحر بن کعب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بحر بن کعب (یا ابجر) را آوردند ابراهیم رو به او گفت: راست بگو، در روز عاشورا چه کردی؟ وای بر تو باد! ابجر گفت: کاری انجام نداده ام، فقط روسربی زینب را از سرش گرفتم و گواشواره ها را از گوشش کندم، به حدی که گوشهاش را پاره نمود... ابراهیم در حالی که گریه می کرد گفت: وای بر تو! آیا چیزی به تو نگفت. ابجر گفت: چرا، او به من گفت: خداوند دستها و پاهای تو را بشکند و با آتش دنیا قبل از آخرت تو را بسوزاند! ابراهیم رو به او کرد و گفت: ای وای بر تو! آیا از خدا و رسول خدا (ص) خجالت نکشیدی و رعایت حال جد او را ننمودی؟ آیا هرگز دلت به حال او نسوخت و به حال او رقت و رافت نیاوردی؟ ابراهیم گفت: دستهای را جلو بیار. او دسته را جلو آورد. در همان لحظه دستور داد آنها را قطع کنند. سپس ابراهیم پاهای او را نیز قلم نمود و چشمان او را بیرون آورد و با انواع عذاب و شکنجه ها به درک واصل ساخت.

سکوت محض در هنگام خواندن خطبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در دروازه کوفه در آن از دحام و شلوغی که صدا به کسی نمی‌رسد، زینب (س) می‌خواست حق را ظاهر کند و خطبه‌ای انشاد فرماید. هیچ کس گوش نمی‌کرد. سر و صدای لشکر و هیاهوی تماشاجیان و هلله‌ایشان نمی‌گذاشت صدا به کسی بررسد که ناگاه به قوه ولایت اشاره فرمود: «اشارت الی الناس ان اسکتوا فارتدت الاصوات و سکنت الاجراس» ساكت شوید! همه صدایها گرفته شد، بلکه به همان اشاره زنگهای گردن اسبها و قاطرها و شترها ایستاد و در یک سکوت محض خطبه غرایش را انشاد فرمود و حق را ظاهر ساخت [۲۰۱].

متول شوید، مأیوس نمی‌شوید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که را حاجتی باشد، دنیویه و اخرویه، هر گاه متول به خانه آن مظلومه شود، مأیوس نخواهد شد؛ چرا که انجام مقاصد از قبیل رحمات اند و اعطای هر مطلبی، رحمتی است خاص. و چون آن مکرمه، عالم به رحمات، و قادر بر اعطای هر گونه موهبات می‌باشد، چگونه ممکن است کسی در خانه او روی برد و مأیوس گردد؟ با آن جود و کرم که جبلی خانواده محمدی بوده؟! با اینکه هر یک از صدماتی را که متحمل شد، مکافاتی دنیویه و مثبتاتی اخرویه دارد، که محتاج به تفصیل می‌باشد و آن منافی با غرض است. ولی اجمالاً- این مکرمه در این عالم از علایق خود دور مانده زیرا کسانی را که از علاقه خود در این عالم دور افتاده اند هر گاه به او متول شوند - احتراماً لها - به علایق خود رستند. [۲۰۲].

اولین سفر به شام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حاج سید حسن ابطحی گوید: در سفری که به شام رفتم، با ماشین شخصی با خانواده ام همسفر بودیم. حدود دویست کیلومتر که به شام مانده بود، عیبی در موتور ماشین پیدا شد که به هیچ وجه روش نمی‌شد. در این بین، آقا مهدی در بیابان با ماشین بتزش پیدا شد و با کمال محبت ماشین ما را بکسل کرد و به شهر شام آورد، ولی از این موضوع خیلی ناراحت بودم و به حضرت زینب (س) عرض کردم! چرا ما با این وضع در سفر اول وارد شام شدیم؟! شب در عالم رؤیا خدمت حضرت زینب (س) رسیدم، حضرت در جواب من فرمودند: آیا نمی‌خواهی شباhtی به ما داشته باشی؟ مگر نمی‌دانی ما در سفر اولی که به شام آمدیم، اسیر بودیم و چه سختی‌ها کشیدیم؟ تو هم چون از ما هستی (و سید هستی) باید در اولین سفری که به شام وارد می‌شوی اسیروار وارد شوی. [۲۰۳].

توسل به زینب کبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رحوم بهبهانی، بانی شبسستان مسجد نقل می‌کرد. پدرم قبل از تمام شدن کار شبسستان مسجد، به مرض موت مبتلا شد و در آن حال وصیت نمود که «مبلغ دوازده هزار دینار حواله را صرف اتمام کار مسجد نماییم». زمانی که فوت کرد، به منظور احترام به پدر و اشتغال به مجالس ترحیم، چند روزی کار ساختمان تعطیل شد. شبی در عالم خواب پدرم را دیدم که به من گفت: چرا کار مسجد را تعطیل کردی؟ گفتم: به منظور احترام به شما و اشتغال به مجالس ترحیماتان. در جوابم گفت: اگر می‌خواستی برای من کاری بکنی، باید کار ساختمان مسجد را تعطیل می‌کردی. زمانی که بیدار شدم تصمیم به اتمام کار ساختمان مسجد نمودم به این منظور بای حواله دینارهایی که پدرم در وصیت خود عنوان کرده بود وصول کرده و از آن مصرف می‌نمودم. اما هر چه بیشتر جست و جو می‌کردم حواله‌ها پیدا نمی‌شد هر جا که احتمال وجود حواله‌ها می‌رفت گشتم، اما خبری از حواله‌ها نبود. سرانجام در حالی که بسیار ناراحت بودم به مسجد رفته و متول به حضرت زینب (س) شدم و خدا را به حق آن ساعتی که امام حسین (ع) و زینب (س) از یکدیگر وداع نمودند قسم دادم. ناگهان خوابم برد. پس از مدتی بیدار شدم و دیدم همان ورقه

ای که حواله‌ها داخل آن بود کنار من است از همان ساعت کار مسجد را ادامه دادم تا به اتمام رسانیدم و همیشه این کرامت را برای دیگران نقل می‌کنم. [۲۰۴].

گزیده اشعار در منقبت زینب

دختر دریای نجات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
چاک شده سینه گل از غمت ای همه شب ناله گل همدمتسینه به سینه غم تو راز شد شاهد شب های پر آواز
شد گوهر دریای عفافی شما در حیابی و عزیز خدا آن که دلش با تو هم آوا شده موج شکن در دل دریا شده با تو حدیث غم یاران
شنید نغمه پر درد بهاران شنیدوارث اشک و غم و آه علی! دفتر صبری و نگاه علیبا تو شده کاخ ستم واژگون گشته به دریای عدم
رهنموندر حیا را چو تو خود مظہری آینه دار ره هر باوریبا تو زمین فخر فروشد به صبر دست بشوید ز تمنای ابرغیرت آن دست
بریده تویی ناله آن زخم چکیده توییگرچه برادر به فراتش رسید آب بدید و لب خود را ندیدتشنه اگر وارد پیکار شد سیر به دست
شہ کرار شد کرب و بلا بود و عطش در خروش ناله گل بود و غروری خموشطفل عطش سینه خون را مکید کرب و بلا در شطی از
خون دمید

با یادش، ظهر عاشورا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مشرق موی حسین رازینب! غبار فاجعه نزدیک می شود زینب! بیان! مقابل روی حسین رادر ناگهان ضربه یک
تیغ، یک تبر پر شد فضای باعچه بوی حسین رازینب! به اهل کوفه، به نامدمان بگو: آری! خدا خرید گلوی حسین را

کاروان اشک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
نویسم نامه ای با اشک و خون از زبان داغ داران قرونکاروان اشک و محمول های آه در میان لاله ها می
جست راهلا له ها از سینه های چاک چاک می دمید از سینه گلگون خاکبال های سوگ در پرواز بود پرده های آه در آواز
بود کاروان را طاقت این راه نیست از دل زینب کسی آگاه نیستدست ها در آرزوی پیکرند مرغکان عشق، بی بال و پرندشت می
گردید در آغوش غروب وای از سیمای مدهوش غروب! ساقه های نیزه گل داده ست، آه! دست ها هر سوی افتاده است، آه! می دود
در لاله ها خون حسین وای از رخسار گلگون حسیزینب و بدرود مهمانان خاک زینب و گلزخم های چاک چاکجامه های زخم بر
اندامشان پیشگامان رهایی، نامشانه طرف سروی به خاک افتاده است وین طلوع سرخ هر آزاده استپیشگامان، ارغوانی گشته اند
لاله رویان، جاودانی گشته اند

قا اربعین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
دل اگر عزم جنون تازی کند سر به روی نیزه جانبازی کند دل اگر در سینه گردد عشقباز سر به روی نیزه
گردد سر فراز دل اگر در عاشقی دلداده است سر به روی نیزه بردن ساده استچون جنون در دشت دل گل می کند بالب نی سر
تغزل می کند ظهر عاشورا، عزیز بوتاب شد به جنگ آخرین پا در رکابنفل شیرین جنون در باده کرد ذوالجناح عشق را آماده
کرد بعد از آن بهر وداع آخرین راند سوی خیمه ها سلطان دینابت دای کار، آن شاه شهید روبه روی خیمه زینب رسیده با نوی حرم

بیرون بیا! دختر تیغ دو دم بیرون بیا! خواهرم! این جنگ که دیگر است در طریق عشق، خط آخر استیاد گار مادرم، زینب، بیا! خواهر غم پرورم زینب، بیا! چون که زینب، اسم خواهر را شنید از نهانگاه حرم بیرون دوید در مقابل دید اسب شاه را بر کشید از سینه داغ آه رادید زینب، یادگار ذوالفقار بار دیگر کرده عزم کارزارنا گهان سرتاسر ش آتش گرفت اشک در چشم ترش آتش گفتراوانش ناتوان، خم شد، نشست پایه های آسمان گویی شکستیر زمین دستی و دستی بر کمر پا شد از نو زینب خونین جگر بر گل روی برادر رونمود گریه بر آن چشم و آن ابرو نمود به شکوه گیسوانت یا حسین! به دو قوس ابروانت یا حسین! جان صد زینب به قربان سرت یک تقاضا دارد از تو خواهرتمادر ما، دختر ختم رسول آن که پر پر شد به تیغ غم چو گلچند دفعه لحظه های آخرش گفت با این دختر غم پرورش زینب من! در زمین کربلا می شود سر از حسین من جداپیش از آن که وقت را از کف دهی بر گل افتاد قد آن سرو سهیdest بگشا و گلویش را بیوس آن گلوی غنچه بیوش را بیوسجان صد زینب به قربان سرت یک تقاضا دارد از تو خواهر تخم بشو، قدری الف را دل کن زینب را غرق عشق و حال کنای به قربان قد و بالای تو خواهر محنت کش تنهای تو خواهر بشو، قربان عطر و رنگ و روت تا بیوس غنچه ناز گلوتشد پیاده از فراز قاچ زین تکسوار عاشقی، سلطان دینخشم شد و بازوی خواهر را گرفت خواهر غمیدیه را در بر گرفت آفتاب آمد قرین ماهتاب گوییا گل شد هم آغوش گلابدست دور گردن خواهر فکند گریه اهل حرم آمد بلند خواهرم، زینب، تو ای سنگ صبور! قد بکش، بشکوه، ای کوه غرور! گر چه غمگینی، به ظاهر شاد باش مرهم زخم دل سجاد باشای زیانت، ذوالفقار حیدری در نگاهت، صولت پیغمبریشانه هایت وارت حلم حسن بعد از این، هستی رسول خون ممتازه این آغاز فصل عاشقی ست خواهرم کار تو اصل عاشقی ستگر رسول خون من باشی، خوش است باز هم مجnoon من باشی، خوش استبار هم روشن ترین کوکب بمان زینب من! باز هم زینب بمان بعد از آن رو کرد بر اهل حرم کای عزیزان، اهل بیت رنج و غم! بانوان بی قرینه... الوداع ام لیلا و سکینه... الوداع موسوم موعد پیغمبر رسید فصل سرخ سینه و خنجر رسیده بانوی حرم، بیرون بیا! دختر تیغ دو دم، بیرون بیا! ذوالجناح آمد چه زینی، واژگون ذوالجناح آمد، چه یالی، غرق خون ذوالجناح آمد، نگاهش پر غبار ذوالجناح آمد، ولیکن بی سوار آنکه بر نی نور حق را منجلی ست بی گمان رأس حسین بن علی ستسرنگو، خورشید روی نیزه رفت جا به جا لرزید پشت عرش هفتسر به ریوی نیزه دیدن مشکل است خاصه آن سر، که جگر گوشه دل است آه از آن دم که میان قتلگاه زینب آمد بر فراز نعش شاهتا به نعش بی سرش نزدیک شد آسمان در چشم او تاریک شد دید با چشمش ولی باور نداشت تن همان تن بود، اما سر نداشتگفت: ای نعشی که این سان بی سری تو همان نو باوه پیغمبری؟ گفت: ای فرزند زهرای بتول! حاجی حج جنون، حجت قبولنا گهان خورشید را بر نیزه دید مشت زد چاک گریان را دریدای برادر! بی تو روز و شب مباد در زمانه بعد از این زینب مبادی برادر! کاشکی زینب نبود جان خواهر! کاشکی زینب نبود بعد از این از کربلا تا شام تار می شوم بر ناقه عریان سوار بعد از این ای چلچراغ خانه ام تازیانه می خورد بر شانه امناله من تا مدینه می رود خار در پای سکینه می رود حرفها از این و آن خواهم شنید طعنه ها از کوفیان خواهم شنید کوفه، شهر گول و نیرنگ و فریب کوفه، شهر آشنايان غریب! بعد از این ماییم و فصل بی کسی بعد این ما و غم و دلواپسی ای سر سلطان دین، ای تاج نور! کی روا باشد که باشی در تنور؟ طاقتم کو، بنگرم چوب یزید می خورد کنج لب شاه شهیداین همه داغ و بله مشکل است دیدن مرگ رقیه مشکل استیاد از دیروز و از آن آب و تاب آه از فردا و از شام خرابای که معجر می ربایی از سرم زینب من، دختر پیغمبر مروز گاری، روز گاری داشتم سایه سار از ذوالفقار ما چه شد؟ گر چه روزی این چنین موعود بود گوهر غلطان در خون... الوداع الوداع... ای پور ختم المرسلین تا به دیدار دگر، تا اربعین

میلاد حضرت زینب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ تُوْ مهْر روشن و اوْج خصال آینه ای عیار پاکی و حسن کمال آینه ایتو صبح صادق فجری، شکوه آینه ای تو حرف روشن و پاک زلال آینه ایدر آسمان اصالت به کهکشان مانی گواه مریم و صبح وصال آینه ایبه صبر و حلم محمد، شجاعتت

چو علی ست به زهد فاطمه مانی، مثال آینه ایتویی پیام رسان قیام عاشورا تو مهر صلح حسن، هم مقال آینه ایولادت تو بود رویش صلابت و حجب تویی طراز نجابت جمال آینه ایتو الگویی به زنان و تو شمس نسوانی تو زیوری به زمان و مدار آینه ایتو شعر سبز شگونی، تو بحر خوش یمنی بهار حسین و، الحق که فال آینه ایپیام مکتب تو درس هر پرستار است تو شعر سبز بهار، اعتدال آینه ایتو زیب صیر و شکوهی فرشته تقوا تو قهرمان زنانی، جلال آینه ایطین صاعقه مانی به بزم بد خواهان تو سیف ایزد و چونان هلال آینه ایغزل به وصف تو گر مختصر کند «قدسی» به قدر وسع و توان و مجال آینه ای

پیام خون حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وقتی به دل داغ برادر ماند و زینب یک کربلا-غم در برابر ماند و زینبوقتی شهادت حرف آخر را رقم زد
غمname تنها بی سر ماند و زینبوقتی خزان بر سرخی آله ها زد صحرایی از گل های پرپر ماند و زینبوقتی که آتش با قساوت هم زبان شد در خیمه ها توفان آذر ماند و زینبوقتی غزالان حرم هر سو رمیدند موی پریشان، دیده تر ماند و زینبوقتی فضا خالی شد از پرواز یاران یک آسمان بی کبوتر ماند و زینبنا کربلا در کربلا مدفعون نگردد در نینوا فریاد آخر ماند و زینب دیدیم جای گریه، جای ناله کردن «قد قامت» غوغای دیگر ماند و زینب دست علی از آستینش شد نمایان روح شجاعت های حیدر ماند و زینب هنگامه ای دیگر به پا شد کربلا را اوج تعهد، حفظ سنگر ماند و زینب تکمیل نهضت در بیانش جلوه گر شد وقتی پیام خون رهبر ماند و زینب

زینب، پاسدار لاله ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سوخت چوشمع و پایداری می کرد دل از مژه جای اشک جاری می کرد شب دختر شیر حق به جای عباس از عترت عشق پاسداری می کرد

با پای بر هن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
فتنه خونین که به بار آمده بود خورشید ولا، بر سر دار آمده بود با پای بر هن، دشت ها را زینب دنبال حسین، سایه وار آمده بود

پاورقی

- [۱] خطابه زینب کبری (س) پشتونه انقلاب امام حسین (ع) صفحات ۵۵ - ۵۷ اثر دانشمند محترم محمد مقیمی از انتشارات سعدی، به نقل از طراز المذهب، ص ۳۲ و ۲۲.
- [۲] زینب کبری، ص ۱۳۹.
- [۳] الخصائص الزینیه، ص ۱۵۵ ناسخ التواریخ زینب (س) ص ۴۷.
- [۴] (ع) ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری (س)، ج ۱، ص ۴۵ و ۴۶.
- [۵] فاطمه زهرا (س) دل پیامبر، ص ۸۵۴.
- [۶] زینب کبری، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.
- [۷] پیام آور کربلا، ص ۱۷.
- [۸] ره توشه راهیان نور، ص ۲۵۸.
- [۹] زینب کبری، ص ۱۳۷.]

- [۱۰] بحال الانوار، ج ۴۵ ص ۶۴.
- [۱۱] زینب کبری، ص ۱۴۳.
- [۱۲] شیرزن کربلا، ص ۴۰.
- [۱۳] زینب کبری، ص ۱۵۳.
- [۱۴] ریاحین الشريعة، ج ۳ ص ۶۴.
- [۱۵] ره توشه راهیان نور، ص ۲۶۰.
- [۱۶] زینب کبری، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.
- [۱۷] زینب کبری، ص ۱۴۴.
- [۱۸] فاطمه زهرا(س) شادمانی دل پیامبر، ص ۸۶۲
- [۱۹] فاطمه زهرا(س) شادمانی دل پیامبر، ص ۸۶۲
- [۲۰] زندگانی فاطمه زهرا و زینب، ص ۳۶.
- [۲۱] زندگانی فاطمه زهرا و زینب، ص ۲۵.
- [۲۲] نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت زینب کبری، ص ۳۳ و ۳۴.
- [۲۳] منتخب التواریخ، ص ۹۳؛ سفینه البحار، ج ۱ ص ۵۵۸.
- [۲۴] ریاحین الشريعة، ج ۳ ص ۵۰.
- [۲۵] الخصائص الزینیه ص ۲۶۰.
- [۲۶] مراقد اهل بیت در شام از سید احمد فهری، ص ۶۸.
- [۲۷] الخصائص الزینیه ص ۲۱۰.
- [۲۸] ریاحین الشريعة، ج ۳ ص ۶۳.
- [۲۹] تنقیح المقال، ج ۳ ص ۷۹.
- [۳۰] زندگانی فاطمه زهرا و زینب، ص ۱۲.
- [۳۱] ریاحین الشريعة ج ۳ ص ۴۱.
- [۳۲] ناسخ التواریخ حضرت زینب (س) ص ۷۴.
- [۳۳] الخصائص الزینیه ص ۳۳۶.
- [۳۴]-۲- فاطمه زهرا(س) شادمانی دل پیامبر ص ۸۶۲
- [۳۵] سیمای حضرت زینب، ص ۷۶.
- [۳۶] همان منبع، ص ۸۵.
- [۳۷] زینب کبری، نقدی ص ۶۲ و ۶۳.
- [۳۸] سیمای حضرت زینب، ص ۸۹.
- [۳۹] سیمای حضرت زینب، ص ۶۹.
- [۴۰] حضرت زینب (س) پیام رسان شهیدان کربلاص ۸.
- [۴۱] زندگانی فاطمه زهرا و زینب، ص ۱۴.
- [۴۲] حضرت زینب پیام رسان شهیدان کربلاص ۲۸ و ۲۹.

- [۴۳] زینب کبری، ص ۱۹۳.
- [۴۴] فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر ص ۸۶۲.
- [۴۵] زینب کبری، ص ۱۴۳.
- [۴۶] زینب کبری، ص ۱۹۴.
- [۴۷] فروغ تابان کوثر، ص ۷۴ - ۷۶.
- [۴۸] سیمای حضرت زینب ص ۱۱۴ - ۱۱۶.
- [۴۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۳.
- [۵۰] نقدی زینب کبری، ص ۱۸ و ۱۹.
- [۵۱] چهره درخشان قمر بنی هاشم، ص ۱۰۴.
- [۵۲] سیمای حضرت زینب، ص ۸۲.
- [۵۳] این القاب را از کتاب «زینب کبری» تالیف نقدی و «الخصائص الزینیه» تأليف جزائری و «الانوار القدسیه» دیوان آیه الله غروری اصفهانی و «عقیله الوحی» تأليف سید شرف الدین می توانید به دست آورید.
- [۵۴] اصول کافی، ج ۱ ص ۴۵۸؛ تحلیل سیره فاطمه ص ۱۷۰.
- [۵۵] سیمای زینب کبری، ص ۴۴.
- [۵۶] کامل الزيارات ص ۷۹۸ - ۸۰۰.
- [۵۷] زینب کبری ص ۲۲.
- [۵۸] سفينة البحار، ج ۲ ص ۳۳۹؛ طرسی، ج ۱ ص ۴۱۴.
- [۵۹] بطله کربلا، ص ۴۳.
- [۶۰] نهج البلاغه فیض، خ ۱۹۳؛ ص ۶۵۱.
- [۶۱] سیمای زینب کبری، ص ۴۵.
- [۶۲] عقیله بنی هاشم، ص ۱۲.
- [۶۳] فاطمه زهرا(س) شادمانی دل پیامبر ص ۸۵۳.
- [۶۴] عقیله بنی هاشم ص ۱۳ و ۱۴.
- [۶۵] زینب کبری، ص ۱۴۲.
- [۶۶] ریاحین الشريعة ج ۳ ص ۷۴.
- [۶۷] انوار البهیه ص ۸۳.
- [۶۸] اخصائص الزینیه، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.
- [۶۹] ریاحین الشريعة، ج ۳، ص ۷۸.
- [۷۰] لھوف سید بن طاووس، ص ۹۰.
- [۷۱] مقتل الشمس، ص ۱۲۴.
- [۷۲] عقیل بنی هاشم، ص ۱۷ و ۱۸.
- [۷۳] سلام مرا به حبیب برسانید. (فرسان الهیجاء؛ ج ۱، ص ۹۲).
- [۷۴] سیمای زینب کبری، ص ۸۹.

- [۷۵] سیمای زینب کبری، ص ۱۱۶.
- [۷۶] کبریت الاحمر، ص ۴۷۹.
- [۷۷] (ع) کبریت الاحمر، ص ۴۷۹.
- [۷۸] کتاب الارشاد ص ۴۴۰.
- [۷۹] مقتل الحسين، مقرم، ص ۲۶۶.
- [۸۰] عقیله بنی هاشم ص ۲۰.
- [۸۱] ارشاد، ج ۲ ص ۵ «۹۷ - ۹۸».
- [۸۲] اکلیل المصائب فی مصائب الاطیب ص ۲۴۵ و ۲۴۶.
- [۸۳] زینب کبری، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
- [۸۴] زینب کبری، ص ۲۲۳.
- [۸۵] الخصائص الزینییه، ص ۱۶۴.
- [۸۶] معالی السبطین، ج ۲ ص ۲۶.
- [۸۷] سوگنامه آل محمد، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.
- [۸۸] زینب کبری ص ۲۲۰.
- [۸۹] همان منبع، ص ۲۳۰.
- [۹۰] زینب کبری، ص ۲۳۱.
- [۹۱] سوگنامه آل محمد، ص ۳۴۴.
- [۹۲] عقیله بین هاشم، ص ۲۸ و ۲۹.
- [۹۳] معالی السبطین، ج ۲ ص ۲۲.
- [۹۴] زینب کبری (س) عقیله بنی هاشم، ص ۱۰۷ و ۱۷۸.
- [۹۵] عقیله بنی هاشم، ص ۳۰ و ۳۱.
- [۹۶] کتاب الارشاد، ص ۴۶۶ و ۴۶۷.
- [۹۷] لهوف ص ۱۴۳.
- [۹۸] سوگنامه آل محمد، ص ۳۹۰ و ۳۹۱.
- [۹۹] کتاب الارشاد، ص ۴۶۵.
- [۱۰۰] کبریت الاحمر، ص ۱۶۲.
- [۱۰۱] الحوادث و الواقعیع، ج ۳ ص ۲۳.
- [۱۰۲] کتاب الارشاد، ص ۴۵۹.
- [۱۰۳] الحوادث و الواقعیع، ج ۳ ص ۲۳.
- [۱۰۴] معالی السبطین ج ۱ ص ۴۱۵.
- [۱۰۵] ترجمہ ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۱۰.
- [۱۰۶] سوگنامه آل محمد ص ۲۸۰.
- [۱۰۷] لهوف ص ۱۳۷.

- [۱۰۸] الخصائص الزینبیه، ص ۲۹۶.
- [۱۰۹] ریاض القدس، ج ۲ ص ۲۳۷.
- [۱۱۰] سوگنامه آل محمد، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.
- [۱۱۱] تذکرة الشهداء ص ۱۵۶ و ۱۵۷.
- [۱۱۲] سوگنامه آل محمد، ص ۲۹۱ و ۲۹۲.
- [۱۱۳] زینب کبری، ص ۲۳۷.
- [۱۱۴] عقیله بنی هاشم، ص ۳۴ و ۳۵.
- [۱۱۵] زینب کبری، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.
- [۱۱۶] مصائب المعصومین مطابق نقل الواقع و الحوادث، ج ۳ ص ۲۳۷.
- [۱۱۷] سوگنامه آل محمد، ص ۳۷۹.
- [۱۱۸] طراز المذهب، ج ۱ ص ۲۵۳.
- [۱۱۹] سیما حضرت زینب ص ۱۱۹.
- [۱۲۰] سوگنامه آل محمد، ص ۳۸۱.
- [۱۲۱] معالی السبطین، ج ۲ ص ۸.
- [۱۲۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸ و ۵۹.
- [۱۲۳] سوگنامه آل محمد، ص ۳۹۱.
- [۱۲۴] معالی السبطین، ج ۲، ص ۵۵.
- [۱۲۵] فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص ۶۲.
- [۱۲۶] فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص ۸۶۶.
- [۱۲۷] لهوف، ص ۱۵۳.
- [۱۲۸] سرگذشت جانسوز حضرت رقیه (س) ص ۲۷.
- [۱۲۹] حیاة الامام الحسین (ع) ج ۳ ص ۳۰۰.
- [۱۳۰] بحار الانوار، جلد ۴۵، ص ۵۸؛ نفس المهموم، ص ۳۸۶.
- [۱۳۱] شیفتگان حضرت مهدی (عج) ج ۱ ص ۱۴۵.
- [۱۳۲] کامل الزیارات ص ۸۰۷ و ۸۰۸.
- [۱۳۳] ره توشه راهیان نور، ص ۲۶۳.
- [۱۳۴] زینب کبری ص ۲۱۰ و ۲۱۱.
- [۱۳۵] عقیله بنی هاشم، ص ۳۸ و ۳۹.
- [۱۳۶] خصائص زینبیه جزایری ص ۱۲۰.
- [۱۳۷] زینب کبری، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.
- [۱۳۸] سخن گفتن امام حسین (ع) در یکصد و بیست محل، ص ۵۲.
- [۱۳۹] چهره درخشان قمر بنی هاشم ص ۸۸۷ و ۸۸۸.
- [۱۴۰] زینب عقیله بنی هاشم، ص ۹۱ و ۹۳.

- [۱۴۱] ره توشه راهیان نور، ص ۲۶۵ - ۲۶۶.
- [۱۴۲] ره توشه راهیان نور، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.
- [۱۴۳] کتاب الارشاد ص ۴۷۳.
- [۱۴۴] کتاب الارشاد، ص ۴۷۲.
- [۱۴۵] سوره آل عمران، آیه ۱۸۷.
- [۱۴۶] سوره آل عمران آیه ۱۶۹.
- [۱۴۷] ره توشه راهیان نور، ص ۲۶۷ - ۲۶۹.
- [۱۴۸] زینب ببری، ص ۲۴۰.
- [۱۴۹] سوره شعرا، آیه ۲۲۷.
- [۱۵۰] تذكرة الشهداء، ملاحیب کاشانی، ص ۴۱۷.
- [۱۵۱] کتاب الارشاد ص ۴۷۹.
- [۱۵۲] پیام آور کربلا ص ۱۴۹.
- [۱۵۳] یعنی ای بچه زاده ابوسفیان، که نیایم پیغمبر، شما را آزاد کرد.
- [۱۵۴] پیام آور کربلاص ۱۸۶.
- [۱۵۵] عقیله بنی هاشم، ۴۹.
- [۱۵۶] لهوف، ص ۱۹۷.
- [۱۵۷] ناسخ التواریخ ص ۵۳۱.
- [۱۵۸] داستان غم انگیز حضرت رقیه ص ۳۷ - ۳۹.
- [۱۵۹] زینب عقیله بنی هاشم، ص ۹۰ و ۹۱.
- [۱۶۰] ستاره درخشان شام، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.
- [۱۶۱] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۸۸.
- [۱۶۲] ریاحین الشریعه، ج ۳ ص ۱۹۱.
- [۱۶۳] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۱.
- [۱۶۴] داستان غم انگیز حضرت رقیه ص ۴۰.
- [۱۶۵] مرقات الایقان ص ۵۱.
- [۱۶۶] ریاض القدس، ج ۲ ص ۲۳۷.
- [۱۶۷] پیام آور کربلا ص ۱۸۹.
- [۱۶۸] حضرت رقیه، علی فلسفی، ص ۴۷.
- [۱۶۹] فروغ تابان کوثر، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.
- [۱۷۰] سرشک خن، ص ۱۳۹.
- [۱۷۱] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۲۰۴.
- [۱۷۲] فروغ تابان کوثر، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.
- [۱۷۳] ناسخ التواریخ ص ۵۰۷.

- [۱۷۴] اقتباس از مقتل ابو منخف ص ۲۰۶.
- [۱۷۵] پیام آور کربلا، ص ۱۹۰ تا ۱۹۲.
- [۱۷۶] حضرت رقیه دختر امام حسین ص ۴۷.
- [۱۷۷] ناسخ التواریخ ص ۵۰۷.
- [۱۷۸] داستان غم انگیز حضرت رقیه ص ۶۴ و ۶۵.
- [۱۷۹] ریاض القدس ج ۲ ص ۳۲۳.
- [۱۸۰] منتخب التواریخ ص ۲۲۹.
- [۱۸۱] عقیله بنی هاشم، ص ۴۱ و ۴۲.
- [۱۸۲] الواقع و الحوادث ج ۵، ص ۸۱.
- [۱۸۳] مرقاۃ الایقان، ص ۵۲.
- [۱۸۴] چهره درخشان قمر بنی هاشم ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
- [۱۸۵] عقیله بنی هاشم ص ۵۷ و ۵۸.
- [۱۸۶] چهره دخshan قمر بنی هاشم ص ۱۰۳ و ۱۰۴.
- [۱۸۷] برای توضیح و تحقیق بیشتر، مراجع شود به کتاب شریف «مراقد اهل بیت در شام» تألیف حجۃ الاسلام و المسلمین آقای سید احمد فهری امام جمعه محترم دمشق.
- [۱۸۸] خصائص الزینیه، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.
- [۱۸۹] سیمای زینب ببری، ص ۱۴۳.
- [۱۹۰] زینب ببری، ص ۴.
- [۱۹۱] ریاحین الشریعه، ج ۳ ص ۱۵۱ و ۱۵۲.
- [۱۹۲] اقتباس از الطراز از المذهب.
- [۱۹۳] ناسخ التواریخ، ج ۲ ص ۵۵۸.
- [۱۹۴] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- [۱۹۵] داستانهای شگفت شهید دستغیب ص ۵۲.
- [۱۹۶] تحفۃ الذاکرین و اسرار الشهاء، ص ۷۵.
- [۱۹۷] سوگانه آل محمد، ص ۳۷۷ و ۳۷۸.
- [۱۹۸] داستانهای شگفت آیه الله دستغیب ص ۱۶۸.
- [۱۹۹] کرامات الحسینیه، ص ۵۵ - ۵۷.
- [۲۰۰] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۶۰.
- [۲۰۱] زندگانی فاطمه زهرا و زینب (س) ص .
- [۲۰۲] فروغ تابان کوثر ص ۲۶۳.
- [۲۰۳] شب های مکه ابظحی، ص ۱۵۵.
- [۲۰۴] این کرامت را خانم مرضیه نقل کرده است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آيه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام)؛ خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالى فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حريم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (كتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شباهت منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشد.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزووه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سه مراد

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، اینیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/ خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳: ۱۵۲۰۱۰۸۶۰

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ - ۰۳۱۱ - ۲۳۵۷۰۲۳ - ۰۳۱۱ فکس ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) دفتر تهران ۲۲۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) بازرگانی و فروش
کاربران ۰۴۵ (۰۳۱۱) ۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از این‌رو این مرکز به فضل
و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الا عظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
روزافروزی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاء الله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۹۵۳ ، شماره کارت: ۶۲۷۳-۰۴۵-۵۳۳۱-۰۴۵-۰۶۲۱ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۰۹-۵۳
به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیت‌ما، او را از ما جدا کرده
است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بندۀ بزرگوار
شريك کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی
اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال،
خصم خویش را ساكت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
آزاد کردن بندۀ دارد».



www

برای داشتن کتابخانه های شخصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و بروای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۴۰۰۰ ۱۰۹